



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مبانی اعتقادی و هاپیات



عمر اصغر رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی اعتقادی و هابیت

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	مبانی اعتقادی وهابیت
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	مقدمه ناشر
۱۴	میزان در توحید و شرک
۱۴	اشاره
۱۵	فتاوی وهابیان در مصادیق شرک
۱۷	توحید، اساس دعوت انبیا
۱۸	مراحل توحید
۱۸	توضیح
۱۸	۱ - توحید در الوهیت
۱۸	۲ - توحید در خالقیت
۱۹	۳ - توحید در ربوبیت
۱۹	۴ - توحید در عبادت
۲۰	بررسی مفهوم عبادت
۲۳	ارکان عبادت
۲۳	اشاره
۲۳	الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است
۲۳	ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است
۲۴	اعمال به نیت است
۲۵	عقیده مشرکان
۲۸	تقسیم توحید نزد وهابیان
۲۹	شرک
۳۰	اقسام شرک

- ۳۰ اشاره
- ۳۰ ۱ - شرک جلی
- ۳۰ ۲ - شرک خفی
- ۳۰ توضیح
- ۳۰ شرک در الوهیت
- ۳۰ شرک در خالقیت
- ۳۱ شرک در ربوبیت
- ۳۱ شرک در عبادت و طاعت
- ۳۱ حکم شرک به خداوند
- ۳۱ اشاره
- ۳۱ ۱ - شرک ، گناهی نابخشودنی
- ۳۱ ۲ - شرک، ظلمی بزرگ است
- ۳۲ ۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است
- ۳۲ ۴ - مشرک در آتش است
- ۳۲ ۵ - مشرک در گمراهی است
- ۳۲ ۶ - مشرک بدون برهان است
- ۳۲ ۷ - شرک موجب حیط عمل است
- ۳۲ ۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان
- ۳۲ ۹ - خباثت مشرک
- ۳۲ ۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است
- ۳۳ ۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا
- ۳۴ سرچشمه های شرک
- ۳۴ توضیح
- ۳۴ ۱ - پیروی از اوهام
- ۳۵ ۲ - حس گرایی
- ۳۵ ۳ - منافع خیالی

- ۴ - تقلید کورکورانه ۳۶
- ملاک های شرک نزد وهابیان ۳۷
- اشاره ۳۷
- ۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند ۳۷
- پاسخ ۳۷
- ۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک ۳۸
- پاسخ ۳۸
- ۳ - دعا نوعی عبادت است ۳۸
- پاسخ ۳۸
- ایمان و کفر ۴۰
- اشاره ۴۰
- ایمان در لغت و اصطلاح ۴۱
- اموری که ایمان به آن ها واجب است ۴۳
- کفر در لغت و اصطلاح ۴۳
- اقسام کفر ۴۵
- تکفیر اهل قبله ۴۵
- اجتناب از گزافه گویی در تکفیر ۴۶
- تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات ۴۸
- فرق بین اسلام و ایمان ۴۸
- توضیح ۴۸
- ۱ - اسلام در مقابل ایمان ۴۹
- ۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی ۴۹
- ۳ - تسلیم، ورای تصدیق قلبی ۴۹
- غلو محمد بن عبدالوهاب در تکفیر ۴۹
- اشاره ۴۹
- ۱ - توحید انحصاری ۵۰

- ۲ - نسبت شرک به علمای اسلام ۵۱
- ۳ - تکفیر اشخاص ۵۲
- ۴ - مقایسه بین افراد ۵۲
- ۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم ۵۲
- ۶ - تکفیر شخصی ۵۲
- ۷ - کفر تمام دیار ۵۳
- ۸ - تکفیر امامیه ۵۳
- ۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می گوید ۵۳
- ۱۰ - تکفیر اهل مکه ۵۳
- ۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق ۵۳
- ۱۲ - تکفیر ابن عربی ۵۴
- ۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان ۵۴
- ۱۴ - بت پرستی در نجد ۵۵
- ۱۵ - تکفیر فخر رازی ۵۵
- ۱۶ - نسبت شرک به علم فقه ۵۵
- ۱۷ - تکفیر متکلمین ۵۵
- ۱۸ - دیدگاه محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر ۵۵
- نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات» ۵۷
- اشاره ۵۷
- نقد اول ۵۷
- پاسخ ۵۷
- نقد دوم ۵۹
- پاسخ ۵۹
- نقد سوم ۶۱
- پاسخ ۶۱
- نقد چهارم ۶۲

۶۲	پاسخ
۶۴	حیات برزخی
۶۴	توضیح
۶۵	فتاوی‌های وهابیان
۶۵	ترکیب انسان از روح و جسم
۶۵	اشاره
۶۶	استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا
۶۹	وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی
۶۹	توضیح
۶۹	الف) آیات
۷۰	ب) روایات
۷۲	حیات انبیا در عالم برزخ
۷۴	کرامات اولیا در عالم برزخ
۷۵	حکم قرائت قرآن بر مردگان
۷۷	بهره مندی اموات
۷۷	اشاره
۷۷	۱ - آیات
۷۷	۲ - روایات
۷۹	بررسی اشکالات وهابیان
۷۹	اشکال اول
۸۰	پاسخ
۸۰	اشکال دوم
۸۰	پاسخ
۸۲	سنت و بدعت
۸۲	اشاره
۸۲	فتاوی‌ وهابیان در مصادیق بدعت

۹۰	تجّر وهابیان
۹۲	نمونه هایی از انحراف فکری
۹۲	دله وهابیان بر حرمت این مصادیق
۹۳	پاسخ اجمالی
۹۴	سنت در لغت و اصطلاح
۹۷	بدعت در لغت
۹۷	بدعت در اصطلاح
۹۹	تشویش در مفهوم بدعت
۹۹	حرمت بدعت
۱۰۰	ارکان بدعت
۱۰۲	نمونه هایی از عمومات قرآنی
۱۰۴	نمونه هایی از عمومات حدیثی
۱۰۴	شواهد تاریخی بر تطبیق
۱۰۶	شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی
۱۰۷	وسعت دایره حلال
۱۰۸	بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت
۱۰۹	اصل عملی اباحه در اشیا و افعال
۱۰۹	نقد میزان بودن فعل سلف
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	پاسخ
۱۱۴	مصادیق واقعی بدعت
۱۱۴	توضیح
۱۱۴	الف) بدعت های خلیفه اول
۱۱۴	ب) بدعت های خلیفه دوم
۱۱۴	ج) بدعت های عثمان
۱۱۵	عوامل پیدایش بدعت

- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ ۱ - مبالغه در تعبد انسان نسبت به خداوند
- ۱۱۵ ۲ - متابعت از هوای نفس
- ۱۱۵ ۳ - نبود روحیه تسلیم
- ۱۱۵ توضیح
- ۱۱۵ الف) خطّ فکری اجتهاد در مقابل نصوص
- ۱۱۶ ب) خطّ تسلیم و تعبد محض
- ۱۱۶ حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۱۶ ۱ - آیه تطهیر
- ۱۱۶ ۲ - حدیث ثقلین
- ۱۱۸ غلو
- ۱۱۸ توضیح
- ۱۱۸ تعریف غلو
- ۱۱۹ پدیده غلو در جهان اسلام
- ۱۱۹ نشانه های غلو
- ۱۲۰ موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان
- ۱۲۰ مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان
- ۱۲۲ حدّ و میزان در غلو چیست؟
- ۱۲۳ اعتراف به حق
- ۱۲۹ عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو
- ۱۳۰ اعتقاد ما درباره اولیای الهی
- ۱۳۱ امور مشترک بین خالق و مخلوق
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۲ ۱ - شفاعت
- ۱۳۲ ۲ - علم غیب

- ۱۳۲ ۳ - هدایت
- ۱۳۲ ۴ - رأفت و رحمت
- ۱۳۲ تعظیم اولیای الهی
- ۱۳۴ سلسله کتاب های پیرامون وهابیت
- ۱۳۵ پی نوشت ها -
- ۱۳۵ ۱ تا ۱۵۰
- ۱۴۴ ۱۵۱ تا ۳۱۰
- ۱۵۳ ۳۱۱ تا ۴۲۳
- ۱۶۲ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: مبانی اعتقادی وهابیت/ مولف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری: ۱۸۲ص فروست: سلسله مباحث وهابیت. شابک: ۷۵۰۰ ریال ۴۶۹-۳۷۹-۸۳۰-۹: ؛ ۰۰۰۲۱ ریال (چاپ دوم؛ ۰۰۰۴۱ ریال چاپ چهارم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۸۳۰-۷؛ ۰۰۰۴۱ ریال (چاپ پنجم) وضعیت فهرست نویسی: فاپا یادداشت: چاپ دوم: بهار ۶۸۳۱. یادداشت: چاپ چهارم: تابستان ۷۸۳۱. یادداشت: چاپ پنجم ۹۸۳۱. یادداشت: عنوان روی جلد: مبانی اعتقادی وهابیان. موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها موضوع: وهابیه -- عقاید شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: ۵/۲۱۲PB/۲م۷۵/۵۸۳۱ رده بندی دیویی: ۷۱۴/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی: ۵۸-۶۳۶۵۲

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی ها و نابخردی هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی گری می توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می دانند. عده ای اندک که با کج اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر

از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.

تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوه مند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای دام ظلله هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

میزان در توحید و شرک

اشاره

وهابیان با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند، بسیاری از اعمال مسلمین؛ از قبیل تبرک، استعانت از ارواح اولیای الهی و... را شرک می دانند، و عاملان به آن را مشرک می خوانند، و به تبع آن، خون

و اموالشان را حلال می شمردند. آنان تا آنجا پیش می روند که ذبیحه آنان را حرام می دانند. ولی در مقابل، مسلمانان عالم با مبانی خاصی که از راه عقل و قرآن و روایات معتبر کسب کرده اند این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته، بلکه مستحب و در راستای توحید می دانند. در اینجا به بررسی موضوع فوق می پردازیم:

فتاوی وهابیان در مصادیق شرک

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی وهابیان در عصر خود می گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه ای از بقعه های زمین بگوید: یا رسول الله، یا نبی الله، یا محمد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، اَمّت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این ها، با گفتن این جمله ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله را عبادت نموده است...» (۱).

۲ - همو در جای دیگر می گوید: «بی شک کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله یا غیر او از اولیا و انبیا و ملائکه یا جن، پناه می برند، معتقدند که آنان دعایشان را شنیده و حاجاتشان را بر آورده می کنند، این اعتقادات انواعی از «شرک اکبر» است؛ زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی داند. دلیل دیگر این که تصرفات و اعمال اموات در دنیا با مرگ منقطع شده است - خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر - و ملائکه و جن نیز از ما غایب و به شؤون خود مشغول اند» (۲).

۳ - همو می گوید: «آنچه در کنار قبور از انواع شرک انجام می گیرد، قابل توجه است؛ از جمله صدا زدن صاحبان قبر،

استغاثه به آنان، طلب شفای مریض، طلب نصرت بر اعدا و امثال این ها، همه از انواع شرک اکبر است که اهل جاهلیت به آن عمل می کردند». (۳)

۴- وی در جای دیگر می گوید: «ذبح برای غیر خدا منکری عظیم و شرک اکبر است؛ خواه برای پیامبر باشد یا ولی یا ستاره یا بت یا غیر این ها...». (۴)

۵- همو می گوید: «در نماز اقتدا به مشرکان جایز نیست، که از جمله آنان کسانی اند که به غیر خدا استغاثه می کنند و از او مدد می خواهند؛ زیرا استغاثه به غیر خدا؛ از اموات و بت ها و جنّ و غیر این ها از انواع شرک به خداست...». (۵)

۶- وی در جایی دیگر می گوید: «قسم به کعبه یا غیر کعبه از مخلوقات جایز نیست». (۶)

۷- او می گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل: لات، عزی و مناتند...». (۷)

گویا وهابیان تنها خود را اهل توحید خالص می دانند و معتقدند: بقیه - که اکثریت مسلمانان را تشکیل می دهند - مشرکانی اند که خون، ذریه و اموالشان احترام ندارد، و خانه هایشان نیز خانه جنگ و شرک است... .

عمر عبدالسلام نویسنده سنی مذهب می گوید: «در سفری که در جوانی به مکه مکرمه برای ادای فریضه حجّ به سال ۱۳۹۵ ه (ق) داشتم، در مدینه منوره کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صحنه بسیار عجیبی روبه رو شدم. دیدم که وهابیان با انواع اهانت ها با مسلمین برخورد می کنند و مسلمانان را که میهمانان خدا و رسولند با انواع فحش و دشنام از کنار قبر

رسول خداصلی الله علیه وآله دور می سازند. هر گاه زائر قصد اظهار محبت به حضرت و نزدیک شدن به ضریح رسول خداصلی الله علیه وآله و بوسیدن آن را داشت، او را با جمله «ابتعدوا ایها المشرکون» از ضریح دور می ساختند. از این کردار بسیار ناراحت شدم، و بعد از مراجعه به تاریخ دیدم که این اعمال نشأت گرفته از افکار بزرگان وهابیان از قبیل ابن تیمیه و دیگران است...» (۸).

وهابیان با این نوع برخورد چه هدفی را دنبال می کنند؟ با دقت در رفتار آنان پی می بریم که آنان در ظاهر یک اصل مهمی را دنبال می کنند که همان گسترش توحید و مقابله با انواع شرک و بت پرستی است، ولی واقع امر و پشت قضیه حکایت از امر دیگری دارد. واقع امر آن است که آن ها خواسته یا ناخواسته هدفی را دنبال می کنند که استعمار، خواهان آن است که همان تفرقه بین مسلمین و ایجاد فتنه ها و جنگ ها بین آنان است تا در این میان، دشمن سوء استفاده کرده، به مطامع شوم خود برسد. گروهی از محققین در تاریخ وهابیت این هدف مخفی را به اثبات رسانده و تصریح نموده اند که اصل این مذهب و تأسیس آن در جزیره العرب به امر مستقیم وزارت مستعمرات انگلستان بوده است؛ زیرا بهترین مذهبی که می تواند مطامع پلید آنان را تأمین نماید، این مذهب با همین نوع افکار، آن هم در جزیره العرب است. (۹)

توحید، اساس دعوت انبیا

بی شک اساس دعوت انبیا، توحید و نفی شرک و بت پرستی بوده است. قرآن کریم به این هدف اساسی انبیا اشاره نموده، می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ (۱۰) «و هر آینه در

هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نمایند.»

دعوت به توحید، اساس و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و يقيموا الصلوة و يؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحق الاسلام و حسابهم على الله»؛ (۱۱) «من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد دهند، نماز برپا دارند و زکات پردازند و هر گاه چنین کنند خون و اموالشان محفوظ است جز به حق اسلام و حسابشان با خداوند است.»

مورد نزاع و بحث با وهابیان آن است که چه عملی شرک و چه عملی نشانه توحید است؟ ما در این بحث اثبات خواهیم کرد، مصادیقی که وهابیان شرک می دانند، نه تنها شرک نبوده بلکه در راستای توحید است.

مراحل توحید

توضیح

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن. و هنگامی که بر خداوند اطلاق می گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بودن اوست.

در کتاب های اعتقادی برای توحید مراحل ذکر شده است:

۱ - توحید در الوهیت ۲ - توحید در خالقیت ۳ - توحید در ربوبیت ۴ - توحید در عبادت

۱ - توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحق عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است.

خداوند متعال می فرماید: «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ (۱۲) «و خدای شما خدای یکتاست.»

همچنین می فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛ (۱۳) «بگو او خدای یگانه است.»

و نیز می فرماید: «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ»؛ (۱۴) «و هرگز با او خدای دیگری نیست.»

در جای دیگر می فرماید: «وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»؛ (۱۵) «هرگز با خداوند، خدای دیگری [شریک قرار ندهید].»

۲ - توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیتش محتاج به اذن و مشیت اوست و کسی بدون اراده او کاری انجام نمی دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده الهی بر این تعلق گرفته که

بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند.

خداوند متعال می فرماید: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (۱۶) «بگو خداوند خالق هر چیز است.»

همچنین در جایی دیگر می فرماید: «هَلْ مِنْ خَالِقِ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ (۱۷) «آیا خالق غیر خداوند وجود دارد که در آسمان و زمین به شما روزی دهد؟»

۳- توحید در ربوبیت

یعنی تنها تربیت کننده و مدبر شئون عالم و خلقت اشیاء و هدایت کننده آن ها به سوی اهدافشان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شئون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیت الهی است.

خداوند متعال می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۸) «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تربیت کننده عالمیان است.»

در جایی دیگر می فرماید: «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَدْبَعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (۱۹) «بگو آیا غیر خدا را به عنوان پروردگار خود طلب نمایم؛ در حالی که او پروردگار و تربیت کننده هر چیزی است.»

این منافات ندارد که برخی افراد؛ امثال ملائکه تدبیر برخی از امور را از جانب خداوند به دست گرفته باشند، همان گونه که خداوند درباره آنان می فرماید: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا».

۴- توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است. خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است؛ از جمله:

الف) «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ (۲۰) «و حکم کرده پروردگار تو این که غیر او را عبادت نکنید.»

ب) «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (۲۱) «ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.»

ج) «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (۲۲) «و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند

که خدای یکتا را بیرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.»

با توجه به تأکیدهای قرآن بر توحید در عبادت بجاست که در ارکان این نوع توحید بحث کنیم؛ زیرا عمده اختلاف مسلمانان با وهابیان در این نوع از توحید است.

بررسی مفهوم عبادت

با مراجعه به کتاب های لغت پی می بریم که عبادت و عبودیت به معنای مطلق «خضوع» و «تذلل» است.

ابن منظور افریقی می گوید: «اصل عبودیت، خضوع و ذلت است.» (۲۳)

فیروزآبادی می گوید: «عبادت یعنی: اطاعت.» (۲۴)

راغب اصفهانی می گوید: «عبودیت یعنی: اظهار ذلت.» (۲۵)

می دانیم که معنای اصطلاحی عبادت که در قرآن به آن اشاره شده و آن مخصوص خداوند متعال است، به معنای لغوی آن - که مطلق خضوع باشد - نیست؛ و گرنه لازم می آید که هر کس کمترین تواضع و خضوعی را بر کسی داشته باشد عبادت حرام شمرده شود، بلکه عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و اصولی دارد که با بودن آن ها عبادت تحقق می یابد.

مثلاً خداوند در قرآن کریم می فرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ (۲۶) «در آینده خدا بر می انگیزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آن ها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند.»

لذا این ذلت را کسی به معنای عبادت نگرفته است.

خداوند متعال از سجود ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به امر خود خبر داده آنجا که می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ (۲۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و

(به خاطر تکبر و نافرمانی) از کافران شد.»

و اگر این عمل در حقیقت عبادت است پس چرا به آن امر شده است.

درباره سجده بر حضرت آدم علیه السلام از ناحیه ملائکه توجیهاتی ذکر شده است:

۱ - این که این سجده در حقیقت برای خداوند به جهت خلقت موجودی همچون حضرت آدم است؛ یعنی نهایت تعظیم و کرنش در برابر حضرت حق سبحانه و تعالی که چنین مخلوقی که عصاره خلقت است را خلق کرده است.

۲ - ممکن است که این سجده گرچه برای حضرت آدم علیه السلام بوده ولی به معنای اصطلاحی آن که مختص به خداوند سبحان می باشد و آن نهایت خضوع با قراردادن پیشانی بر زمین با نیت الوهیت یا ربوبیت مسجودله است نیست، بلکه تنها به جهت تعظیم بر حضرت آدم و کوچکی در مقابل او بوده است و این عمل از آن جهت که با نیت شرک آلود همراه نبوده اشکالی نداشته است.

۳ - برخی می گویند: سجده بر حضرت آدم در حقیقت سجده به سوی او بوده است؛ یعنی ملائکه مأمور شدند که حضرت را قبله خویش قرار دهند و به طرف او سجده نمایند؛ چنان که ما به طرف قبله نماز می گزاریم، ملائکه نیز مأموریت یافتند تا حضرت آدم علیه السلام را قبله گاه خویش قرار دهند.

این توجیه از جهاتی دارای اشکال است:

اولاً: خلاف ظاهر آیه است که می فرماید: «أَسْجُدُوا لِآدَمَ» و نفرموده اسجدوا الی آدم؛ یعنی سجده کنید برای آدم، نه این که سجده کنید به سوی آدم.

ثانیاً: چون خداوند به ابلیس فرمود: چه چیز مانع سجده کردن تو گردید؟ ابلیس در پاسخ گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۲۸)؛ «من از آدم برترم؛ زیرا مرا

از آتش خلق کردی ولی او را از گل آفریدی.»

اگر سجده برای آدم به این باشد که او را قبله گاه خویش قرار دهد دیگر معنا نداشت تا او سجده نکند و دلیل بیاورد که من از او برترم؛ چون لازمه قبله قرار دادن آدم در حال سجده برای خدا این نیست که حضرت از شیطان برتر است تا جای اعتراض باشد.

۴ - وهابی ها در توجیه این آیه و وجه سجده ملائکه بر حضرت آدم می گویند: این عمل به امر خداوند بوده و هرکاری که به امر خداوند انجام گیرد اشکالی نداشته و حرام و شرک نیست. این توجیه نیز همانند توجیه سابق خالی از اشکال نیست؛ زیرا اگر سجده بر حضرت آدم علیه السلام عبادت و پرستش غیر خداوند باشد، لازمه اش این است که غیر خداوند را پرستش و عبادت کردن از آن جهت که خداوند فرموده اشکالی نداشته و شرک نیست؛ در حالی که امر خدا، شرک را مبدل به عبادت نمی کند، و در اصول گفته شده که هیچگاه حکم، موضوع خود را تغییر نمی دهد. از باب نمونه: اهانت کردن و فحش دادن گرچه به امر شارع باشد، نمی توان آن را از موضوعش خارج کند، در حالی که ما معتقد به حسن و قبح عقلی هستیم.

وانگهی خداوند هرگز به فحشا امر نمی کند. و لذا در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ (۲۹) «خداوند هرگز به اعمال زشت امر نمی کند، آیا آنچه را شما از روی نادانی انجام می دهید به خدا نسبت می دهید.»

همچنین از سجده نمودن فرزندان یعقوب به یوسف خبر داده و آن را مذمت نکرده است؛ آنجا که

می فرماید: «وَحَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»؛ (۳۰) «همه برای یوسف به سجده افتادند.» حال اگر این نوع تعظیم ها عبادت محسوب می شود، چگونه خداوند متعال به آن امر می کند؟

کاشف الغطاء در این باره می فرماید: «لا ريب أنه لا يراد بالعبادة التي لا تكون إلا لله ومن أتى بها لغير الله فقد كفر، مطلق الخضوع والانقياد، كما يظهر من كلام أهل اللغة، وإنما لم يفرق العبيد والأجراء وجميع الخدام للأمر آء، بل كفر الأنبياء في خضوعهم للآباء»؛ (۳۱) «شکی نیست در این که مقصود به عبادتی که نباید برای غیر خدا انجام گیرد و هر کس برای غیر خدا انجام دهد کافر می شود، مطلق خضوع و انقیاد نیست چنان که از ظاهر کلام اهل لغت به دست می آید؛ زیرا اگر چنین معنایی صحیح باشد باید تمام بنده ها که در برابر مولایشان خضوع می کنند و اجیرانی که در کار اجیر می شوند و مجبورند تا اطاعت آنان کنند و همچنین تمام خدمه سلاطین بلکه تمام انبیا به جهت خضوع نسبت به پدرانشان، کافر شوند.»

ارکان عبادت

اشاره

عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و ارکان خاصی دارد که با بودن آن ها، عبادت اصطلاحی تحقق یافته و بدون آن تنها مطلق خضوع محقق می شود:

- ۱ - انجام فعلی که گویای خضوع و تذلل باشد.
- ۲ - عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص وا داشته است؛ از قبیل:

الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال درباره مشرکان می فرماید: «الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ (۳۲) «آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند، به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده اند و با چه شقاوت و عذابی محسوس می شوند.»

در جای دیگر می فرماید: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛ (۳۳) «و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزت دنیوی، خدایان باطل را برگرفتند.»

از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می شود که رکن عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به الوهیت غیر خداوند است.

ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال می فرماید: «يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»؛ (۳۴) «ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست پرستید.»

در جایی دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ (۳۵) «همانا پروردگار من و شما خداست، بپرستید او را که همین است راه راست.»

از این دسته آیات نیز استفاده می شود که یکی از مقومات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیت استقلالی غیر خداوند است، نه مطلق خضوع.

اعمال به نیت است

نباید پنداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداوند، شرک آلود و حرام است؛ زیرا از مجموع دلایل استفاده می شود که اعمال به نیت است، باید دید نیت فرد، از عملش چه چیزی است.

تعمیر مساجد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آنجا که اگر مشرکان انجام دهند به قصد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده اند؛ خداوند متعال می فرماید: «ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ * إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»؛ (۳۶) «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خدا شهادت می دهند. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ، جاوید در عذاب خواهند بود. به راستی تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند، آن ها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.»

خداوند به خضوع در

برابر پدر و مادر امر می کند؛ آنجا که می فرماید: «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»؛ (۳۷) «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.»

اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی نمود.

با این توضیح به این نتیجه می رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است، اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مذمت مشرکان وارده شده نیز ندارد؛ زیرا مورد اعتراض آیات جایی است که دعا و استغاثه و استعانت به نیت استقلال باشد. (۳۸)

عقیده مشرکان

با بررسی آیات و روایات و تاریخ پی می بریم که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمت کرده است.

خداوند متعال در مذمت یهود می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (۳۹) «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندند و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزّه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می دهند.»

از این آیه به طور وضوح استفاده می شود که علت مذمت آنان این بود که احبار و راهبان را به طور مستقل ربّ و مربّی خود می دانستند.

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا»؛ (۴۰) «آن هایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک

هیچ رزقی برای شما نیستند.»

یعنی عبادت و استعانت از غیر خدا به طور مستقل مذموم است.

در جای دیگر می فرماید: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ (۴۱) «بگو آن هایی را که جز خدا، شما مؤثر می پنداشتید، هیچ یک به مقدار ذره ای هم در آسمان ها و زمین مالک نیستند.»

ابن هشام نقل می کند: اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد «عمرو بن لحي» بود. او در سفری که به «بلقاء» از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند؛ از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این ها بت هایی اند که آنان را عبادت می کنیم و هر گاه از آن ها باران و نصرت می خواهیم به ما باران و نصرت می دهند. عمرو بن لحي به آنان گفت: از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن ها را عبادت نماییم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و آن را بر سطح کعبه قرار داد، و مردم را به عبادت آن دعوت کرد. (۴۲)

از این داستان استفاده می شود که مشرکان جهت اعتقاد خاصی که به بتان داشتند مذمت می شدند و آن ها را به اعتقاد این که به طور مستقل باران می دهند و هنگام جنگ آنان را یاری می کنند، پرستش می کردند، و در حقیقت بر این اعتقاد مذمت شدند. این کار آنان ارتباطی با کار مسلمانان ندارد؛ زیرا آنان با خضوع و تواضع و استمداد از پیامبر و اولیا بر این اعتقادند که همه امور به دست خداست، ولی از آن جهت که پیامبران و اولیا

به خدا نزدیکند و خداوند به آنان قدرت داده و هر چه می‌کنند به اذن و اراده اوست، و خود خداوند نیز به واسطه قرار دادن آنان امر نموده، لذا به آنان توجه نموده و حاجاتشان را از آنان می‌خواهند، یا خدا را به آنان قسم می‌دهند تا حاجاتشان را برآورد.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «التنذید لمن عدّ التوحید» می‌گوید: «عبادت در شرع، عبارت است از نهایت خضوع و تذلل نسبت به کسی که خضوع شده، در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است. پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند شرعاً نمی‌گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلل و توسل کند نمی‌گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی‌شود، اگرچه در لغت آن را عبادت بنامند. دلیل این مطلب اموری است؛ مثل لفظ صلاه که در لغت به معنای مطلق دعا و تضرع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعایی نماز نیست، همچنین است عبادت...» (۴۳)

همو در جای دیگر می‌گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در

نفع یا ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و غیر این هاست، همراه اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قایل به کفر سجده کننده بر بت است، به این علت می باشد که این عمل نشانه آن اعتقاد است...» (۴۴)

آن گاه در نتیجه گیری از کلامش می گوید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تدلل، عبادت محسوب نمی شود.» (۴۵)

از همین رو در «صحیحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آن گاه به موسی و سپس به حضرت محمد صلی الله علیه و آله استغاثه می کنند، و خداوند شفاعت آنان را می پذیرد و بین خلائق حکم می کند. (۴۶)

تقسیم توحید نزد وهابیان

وهابیان توحید را بر سه نوع تقسیم نموده اند: ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات.

ابن عثیمین می گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی این که عبادت تنها مخصوص خداوند است. توحید اسما و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند.» (۴۷)

این تقسیم اشکالاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ - ربوبیت به معنای خالقیت نیست، بلکه همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد عبارت از تدبیر و اداره عالم و تصرف در شؤون آن است.

- از بررسی آیات و مطالعه تاریخ بت پرستان به دست می آید که توحید در خالقیت مورد اتفاق مردم شبه جزیره العرب بوده، و تنها مشکل آنان توحید در ربوبیت و الوهیت و عبودیت است. از همین رو خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ (۴۸) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرد، همه می گویند: خدا.»

۳- «اله» به معنای معبود نیست، لذا توحید در الوهیت به معنای توحید در عبودیت نیست؛ بلکه مقصود از «اله» همان معنایی است که از لفظ جلاله «اللَّهِ» استفاده می شود و تنها فرقشان در این است که اولی کلی و دومی مصداق آن کلی است. شاهد این مدعا آن است که در کلمه اخلاص «لا اله الا الله» اگر مقصود از «اله» معبود باشد جمله کذب محض می شود؛ زیرا به طور وضوح در خارج معبودانی غیر از خداوند می بینیم که مورد پرستش مردم واقع می شوند.

۴- در مورد معنای توحید صفاتی نیز اشکالاتی متوجه تقسیم آنان است که در بحث کیفیت صفات الهی به آن اشاره کرده ایم. خلاصه این که حقیقت توحید در صفات به معنای عینیت صفات با ذات است، نه نیابت ذات از صفات که معتزله قایل اند، و نه زیادت صفات بر ذات که اشاعره قایل اند و نه این معنایی که وهابیان به آن معتقدند؛ زیرا معنایی که وهابیان اعتقاد دارند، یا سر از تشبیه در خواهد آورد یا تعطیل.

شُرک

«شُرک» در لغت به معنای نصیب، و در اصطلاح قرآنی در مقابل حنفیت به کار رفته است. حنیف به معنای میل به استقامت است، لذا شرک

در راه استقامت و اعتدال نیست، بلکه بر خلاف فطرت سلیم انسانیت است.

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۴۹) «بگو ای پیامبر محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان، منزّه بود.»

همچنین می فرماید: «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۵۰) «و روی به جانب دین حنیف اسلام و آیین پاک توحید آور و هرگز لحظه ای هم با آیین مشرکان مباش.»

اقسام شرک

اشاره

شرک یا متعلق به عقیده است و یا مربوط به عمل. نوع اول بر سه قسم است:

۱ - شرک در الوهیت ۲ - شرک در خالقیت ۳ - شرک در ربوبیت شرک مربوط به عمل را شرک در عبادت و طاعت می نامند که بر دو قسم است:

۱ - شرک جلی

که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می گیرد.

۲ - شرک خفی

توضیح

که در علم اخلاق از آن بحث می شود و قرآن تمام این اقسام را بررسی کرده است.

شرک در الوهیت

یعنی اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که دارای تمامی صفات جمال و کمال به طور استقلال است؛ قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ (۵۱) «به طور تحقیق کسانی که قایل اند خداوند همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»

شرک در خالقیت

یعنی انسان به دو مبدأ مستقل برای عالم قایل شود؛ به طوری که خلق و تصرف در شؤونات عالم به دستشان است؛ همان گونه که مجوس قایل به دو مبدأ خیر به نام «یزدان» و شر به نام «اهرمن» می باشند.

شرک در ربوبیت

آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب متعددی است و خداوند متعال ربّ الارباب است، به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از این ارباب که قرآن از آن به عنوان ارباب متفرق نام می برد، به طور استقلال تفویض شده است؛ همان گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم علیه السلام به این نوع شرک مبتلا بودند. خداوند متعال می فرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهٌ لَعَلِّي كُفُورًا * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»؛ (۵۲) «چون شب تاریک در آمد، ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد، گفت: من چیزی نابود شونده را به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد، گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید، گفت: این خدای من است، این از آن ستاره و ماه با عظمت تر و روشن تر است، پس چون آن نیز نابود گردید، گفت: ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می دهید بیزارم.»

شرک در عبادت و طاعت

به این معناست که انسان خضوع و تذللش ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسانی باشد که برای آن ها خضوع و تذلل و خشوع می کند.

حکم شرک به خداوند

اشاره

قرآن کریم برای مشرک و شرک، احکام سنگینی را ذکر کرده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- شرک، گناهی نابخشودنی

از آیات قرآن استفاده می شود که شرک به خداوند گناهی نابخشودنی است :

۱ - خداوند سبحان می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»؛ (۵۳) «خداوند [هرگز] شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می بخشد و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

۲- شرک، ظلمی بزرگ است

خداوند سبحان می فرماید: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ (۵۴) «[به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد - گفت: پسر من! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک،

ظلم بزرگی است.»

۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است

خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ...»؛ (۵۵) «و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویا از آسمان سقوط کرده و پرندگان [در وسط هوا] او را می ربایند...».

۴ - مشرک در آتش است

خداوند می فرماید: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ»؛ (۵۶) «هر کس شریکی را برای خداوند قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده، و جایگاه او دوزخ است.»

۵ - مشرک در گمراهی است

و نیز می فرماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا بَعِيدًا»؛ (۵۷) «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.»

۶ - مشرک بدون برهان است

و می فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ»؛ (۵۸) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

۷ - شرک موجب حبط عمل است

«وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۵۹) «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می شود و از زیانکاران خواهی بود.»

۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»؛ (۶۰) «بگو ای پیامبر! آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید.»

۹ - خبائث مشرک

و نیز خداوند سبحان می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»؛ (۶۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند.»

۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است

و نیز می فرماید: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»؛ (۶۲) «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به [عموم] مردم در روز حج اکبر [= روز عید قربان که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا

خداوند سبحان می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ آلِيمٍ»؛ (۶۳) «و هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. [او گفت:] به طور حتم من شما را ترساننده آشکارم به این که جز الله [خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روزی دردناک می ترسم.»

و نیز فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَبِيتٌ»؛ (۶۴) «بگو: من مأمورم که الله را پرستم، و شریکی برای او قایل نشوم، به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من به سوی اوست.»

و نیز فرمود: «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ (۶۵) «بگو: تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است. آیا [با این حال] تسلیم [حق می شوید] و بت ها را کنار می گذارید؟».

و نیز فرمود: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخِيَدَهُ...»؛ (۶۶) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم [مشرک] خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید

بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و عداوت همیشگی آشکار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

سرچشمه های شرک

توضیح

با مراجعه به قرآن پی می بریم که شرک، سرچشمه ها و منشأهایی دارد که در آیات به آن ها اشاره شده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - پیروی از اوهام

خداوند سبحان می فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ»؛ (۶۷) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند - مسلماً - هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

و نیز فرمود: «ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...»؛ (۶۸) «این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزهایی جز اسم هایی [بی مسما] که شما و پدرانتان آن ها را [خدا] نامیده اند نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده...».

و نیز فرمود: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»؛ (۶۹) «آن ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست.»

و نیز فرمود: «... وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»؛ (۷۰) «... و آن ها که غیر از خدا را همتای او می خوانند [از منطق و دلیلی] پیروی نمی کنند. آن ها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آن ها فقط دروغ می بافند.»

و نیز فرمود: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ (۷۱) «آیا آن ها معبودی جز خدا برگزیدند؟! بگو: دلالتان را بیاورید. این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی است که پیش از

من بودند. اما بیشتر آن ها حق را نمی دانند و به همین دلیل [از آن روی گردانند].»

و نیز فرمود: «قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ»؛ (۷۲) «گفتند: آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی، و بزرگی [و ریاست در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما [هرگز] به شما ایمان نمی آوریم.»

۲ - حس گرایی

خداوند سبحان می فرماید: «يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ...»؛ (۷۳) «اهل کتاب از تو می خواهند کتابی از آسمان [یکجا] بر آن ها نازل کنی، [در حالی که این یک بهانه است آن ها از موسی، بزرگ تر از این را خواستند، و می گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده! و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آن ها را فرا گرفت...».

و نیز فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ (۷۴) «آیا [پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه ها و برنامه های روشن انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه هایی از ابرها به سوی آنان بیایند] و دلایل تازه ای در اختیارشان بگذارند؟! با این که چنین چیزی محال است!] و همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.»

۳ - منافع خیالی

خداوند سبحان می فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (۷۵) «آن ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آن ها زیان می رساند و نه سودی می بخشد، و می گویند: این ها شفیعیان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمان ها و زمین سراغ ندارد؟! منزّه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می دهند.»

و نیز فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ»؛ (۷۶) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.»

و نیز

فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛ (۷۷) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند تا مایه عزتشان باشد. [چه پندار خامی!]».

۴ - تقلید کورکورانه

خداوند سبحان می فرماید: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ * وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»؛ (۷۸) «بلکه آن ها می گویند: ما نیکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز بر پیروی آنان هدایت یافته ایم. و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انداز کننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و بر آثار آنان اقتدا می کنیم.»

و نیز فرمود: «قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمِعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»؛ (۷۹) گفتند: بت ها را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آن هاییم. گفت: آیا هنگامی که آن ها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟! یا سود و زبانی به شما می رسانند؟! گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند.»

و نیز فرمود: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (۸۰) «و هنگامی که به آن ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نمایم. آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن ها پیروی خواهند کرد؟!].»

نیز فرمود: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا

إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ»؛ (۸۱) «و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آن ها خوانده می شود، می گویند: او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستند باز دارد.»

ملاک های شرک نزد وهابیان

اشاره

وهابیان ملاک ها و مبناهای خاصی برای شرک مطرح نموده اند، و هر عملی منطبق با آن ملاک ها باشد شرک می نامند. ما نیز آن ها را ذکر کرده و نقد خواهیم کرد.

۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند

بن باز می گویند: «اگر کسی به پیامبر یا غیر از او از اولیا استغاثه کند به اعتقاد این که او دعایش را می شنود و از احوالش با خبر است و حاجتش را برآورده می کند، این ها انواعی از شرک اکبر است...» (۸۲)

پاسخ

اعتقاد به این نوع سلطه و قدرت غیبی اگر با این اعتقاد همراه باشد که تمام این امور به خداوند متعال مستند است، شرک نخواهد بود.

حضرت یوسف علیه السلام پیراهن خود را به برادرانش می دهد تا به چشمان پدرش یعقوب انداخته، بینا شود. قرآن در این باره از قول حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا»؛ (۸۳) «اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده، بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.» در دنباله آیه می فرماید: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»؛ (۸۴) «پس از آن که بشارت دهنده آمد و پیراهن او را بر رخسارش افکند، دیده اش بینا شد.»

قرآن در ظاهر رجوع بصر به یعقوب را، مستند به اراده یوسف علیه السلام می داند، ولی این فعل ناشی از اراده و قدرت و مشیت الهی است.

همچنین خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر می کند عصایش را به سنگ بزند تا از آن آب بجوشد؛ آنجا که می فرماید: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضْرًا»؛ (۸۵) «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.»

خداوند متعال در جایی دیگر این سلطه غیبی را برای یکی از نزدیکان و حاشیه نشینان حضرت سلیمان علیه السلام ثابت می نماید؛ آنجا که می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ

يَزِيدُ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»؛ (۸۶) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا می آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است.»

آیات در این زمینه بسیار است. حال اگر کسی معتقد به سلطه غیبی برای کسی شد، نه به صورت مستقل بلکه به اذن و مشیت الهی، اگرچه آن شخص در عالم برزخ باشد، از جانب شرک مشکلی در عقیده اش پدید نیامده است.

۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک

محمد بن عبدالوهاب در بحث توسل به انبیا و اولیا می گوید: «این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعد از وفات آنان جایز نیست». (۸۷)

ابن قیم جوزیه می گوید: «از انواع شرک، حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجّه به آنان است و این، اصل و اساس شرک در عالم است...». (۸۸)

پاسخ

در بحث مستقلی که در مورد حیات برزخی داریم به این شبهه پاسخ می دهیم و ثابت خواهیم کرد که مردگان نه تنها در عالم برزخ حیات و زندگانی داشته و از این عالم نیز باخبرند، بلکه زندگی شان از حیات دنیوی وسیع تر و علمشان به حقایق این عالم جامع تر است.

۳ - دعا نوعی عبادت است

محمد بن عبدالوهاب در استدلال بر عدم جواز توجّه به غیر خداوند و شرک بودن استغاثه و استعانت از غیر خدا، می گوید: «عبادت مخصوص خداوند متعال است و کسی در آن حقی ندارد و دعا نوعی از عبادت است که کوتاهی کردن از آن مستوجب عذاب است، لذا تقاضا از غیر خدا، انحراف از عبادت خدا و شریک قرار دادن غیر او در عبادت با خداوند است». (۸۹)

پاسخ

درخواست حاجت از غیر خداوند به دو شکل صورت می پذیرد: یکی این که با اعتقاد به استقلال در تأثیر واسطه است که این مشکل شرک را دارد. دیگر این که توجّه به غیر خدا دارد و از او حاجت طلب می کند، لکن با این اعتقاد که او تنها واسطه خیر است و همه امور به دست خداوند متعال است، این عمل نه تنها اشکالی ندارد بلکه در راستای توحید است. و آیه شریفه: «أَدْعُونَني أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ (۹۰) خواستن و توجّه، همراه با اعتقاد استقلالی در تأثیر، شرک است، نه مطلق خواستن و توجّه کردن؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریمش به صراحت سخن از واسطه به میان آورده و مردم را به طلب کردن و واسطه قرار دادن دعوت کرده است؛ آنجا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»؛ (۹۱) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و با وسیله به درگاه خدا رو کنید...».

با این گفته ها، جواب «محمد بن عبدالوهاب» در این بخش نیز داده خواهد شد؛ آنجا که استدلال به «الدعاء معَّ العبادة» کرده است؛ زیرا مطلق دعا عبادت نیست، تا چه رسد به این که روح و اصل عبادت باشد، بلکه دعا

از دعوت به معنای نداست و هر ندایی دعا نیست؛ همان گونه که هر دعایی عبادت نیست. همچنین هر ندای خداوند به محض این که خطاب و ندای اوست عبادت نیست، بلکه - همان گونه که قبلاً اشاره شد - عبادت در اصطلاح شرع عبارت از خضوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی باشد که برای او خضوع شده است، و این معنا هیچ گونه ربطی به توجه و خواستن از اولیای الهی و استغاثه و استعانت از آنان ندارد؛ زیرا با اعتقاد به الوهیت و یا ربوبیت آنان همراه نیست. پس معنای حدیث «الدعاء مخ العباده» این است: ندا دادن و خواندن خداوند به عنوان این که او اله و مستقل در تأثیر است، اصل عبادت می باشد.

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «تمام اقسام دعا عبادت نیست، مگر آن نوعی که همراه با اعتقاد به صفات ربوبیت یا یکی از آن صفات باشد.

و قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «الدعاء هو العباده» به این معنا نیست که هر دعایی عبادت است، بلکه دعایی عبادت است که برای خدا بوده یا برای کسی که دعا کننده معتقد به صفتی از صفات ربوبیت برای مدعو است». (۹۲)

ایمان و کفر

اشاره

اصطلاح کفر و کافر از واژگان پر کاربرد و هابیان است. اینان هر گاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به کفر و زندقه و ارتداد نسبت داده و او را نه تنها از اسلام خارج می کنند، بلکه از مشرکان جاهلیت نیز بدتر می دانند. این عمل باعث اختلاف و تشّت فراوانی بین مسلمانان شده و سبب درگیری و قتل و غارت بین آنان گردیده است، از این رو جا دارد

که واژه کفر و ضد آن؛ یعنی ایمان را به خوبی ریشه یابی کنیم.

ایمان در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد می گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «أمن» ضد خوف است. (۹۳)

از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضد کفر، و دیگری تصدیق، ضد تکذیب. (۹۴)

و در اصطلاح: ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است.

این معنا مؤید مرجئه - که قایل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحول کرده و حکم به احترام جان و مالش می دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. اما آنچه که انسان را از جهنم نجات می دهد تصدیق توأم با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات و روایات است:

۱ - خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آنجا که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ (۹۵) «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به جای آورده اند.» و می دانیم که مقتضای عطف، مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می آید.

۲ - هم چنین می فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛ (۹۶) «و هر کس که عمل صالح انجام دهد؛ در حالی که مؤمن است.» که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می شود.

۳ - و نیز خداوند متعال می فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِخِيَادَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ (۹۷) «و اگر دو طایفه از اهل ایمان به قتال و دشمنی برخیزند، شما مؤمنان در میان آنان، صلح برقرار کنید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید، تا به فرمان خدا باز آید.» مشاهده می نمایم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت کار و ظالم اطلاق کرده است.

۴ - و در آیه دیگری می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (۹۸) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات امر نموده است.

۵ - از برخی آیات نیز استفاده می شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»؛ (۹۹) «آنان کسانی هستند که خدا بر دل هایشان نور ایمان نگاشته است.» در جایی دیگر می فرماید: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ (۱۰۰) «و هنوز ایمان در دل هایتان داخل نشده است.»

۶ - بخاری به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که در روز خیبر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می سپارم که او خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد.»

عمر بن خطاب گفت: «هیچ زمانی به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتم. انتظار می کشیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا صدا زند. رسول خدا علی بن ابی طالب را خواست، آن گاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجه

نکن تا این که خداوند به دست توفیح و پیروزی حاصل کند. علی مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد و صدا زد: ای رسول خدا! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من دهند. و اگر این چنین کردند خون و اموالشان محفوظ خواهد بود». (۱۰۱)

۷- شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و اقرار به طاعت و معرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می رساند». (۱۰۲)

اموری که ایمان به آن ها واجب است

همان گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسی ایمان است. حال بینیم که متعلق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟

تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی این که اجمالاً آنچه را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آن خبر داده، تصدیق نماییم. و مورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل:

۱- وجود خداوند متعال و توحید او و این که او مثل و همتایی ندارد.

۲- توحید در خالقیت و این که برای عالم خالق به جز او نیست.

۳- توحید در ربوبیت و تدبیر و این که برای عالم مدبری بالاستقلال، جز او نیست.

۴- توحید در عبادت و این که معبودی غیر از او نیست.

۵- نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.

۶- معاد و روز جزا.

کفر در لغت و اصطلاح

«کفر» در لغت به معنای ستر و پوشاندن است. و کشاورز را نیز کافر می گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می سازد. خداوند متعال می فرماید: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»؛ (۱۰۳) «در مثل مانند بارانی است که رویش آن، برزگر را به تعجب وامی دارد.»

و در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و روز قیامت.

قاضی ایجی می گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی

از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است». (۱۰۴)

ابن میثم بحرانی می گوید: «کفر عبارت است

از انکار صدق پیامبر صلی الله علیه وآله و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است» (۱۰۵).

فاضل مقداد نیز می گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله است» (۱۰۶).

سید یزدی رحمه الله به اموری که رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن خبر داده اشاره کرده، می فرماید: «کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین شود، با توجه به این که ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود» (۱۰۷).

اقسام کفر

متکلمان و صاحبان معاجم برای کفر اقسامی را ذکر کرده اند:

۱ - کفر انکار: یعنی کسی به قلب و زبانش به خدا و رسول کافر شود.

۲ - کفر جحود: یعنی کسی به قلبش به خدا و رسول ایمان داشته باشد و آن دو را تصدیق کند، ولی به زبان آن را اقرار نکند، بلکه انکار نماید. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»؛ (۱۰۸) «با آن که پیش نفس خود به یقین می دانستند - باز از کبر و نخوت و ستمگری - انکار آن کردند».

۳ - کفر عناد: این که به قلب بشناسد، و به زبان اقرار کند، ولی از روی عناد و حسد به آن متدین نشود.

۴ - کفر نفاق: این که به زبان اقرار کند، ولی به قلب معتقد نباشد، همانند منافق (۱۰۹).

تکفیر اهل قبله

در مباحث گذشته به اموری اشاره نمودیم که ایمان به آن ها واجب است و با عدم ایمان به آن ها، انسان داخل کفر می شود. با این بحث به خوبی روشن می شود که صحیح نیست فرقه ای از فرق اسلامی را داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی کنند.

این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک ترین توجهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، ولو معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن - مع الاسف - مشاهده می شود که چگونه به سبب برخی از مسائل اختلافی، تعدادی از مذاهب سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمین ادامه می دهند.

جمهور فقیهان و متکلمان بر

این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از ضروریات دین، تکفیر نماید:

۱ - قاضی سبکی می گوید: «اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می شمرد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است.» (۱۱۰)

۲ - قاضی ایجی می گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود...» (۱۱۱)

۳ - تفتازانی می گوید: «مخالف حق، از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد.» (۱۱۲)

۴ - ابن عابدین می گوید: «در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست.» (۱۱۳)

اجتناب از گزافه گویی در تکفیر

بسیاری از مردم در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می کند و موجب می شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی راهه رفته اند و لذا بی جهت افرادی را متهم به کفر می نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوتشان به جز اندکی از مسلمین، کسی براسلام باقی نمی ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می دهند ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند

متعال می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْ لَهُمِ بِآيَاتِنَا حَسَنًا»؛ (۱۱۴) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.»

می دانیم که این طریق و روش در برخورد، به پذیرش طرف مقابل نزدیک تر است. لذا اگر کسی مسلمانی را که نماز می خواند و فرایض دینی را به جای می آورد و از محارم الهی اجتناب می کند، به اموری که نزد او بر حق است دعوت کند در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیده اوست، در صورت نپذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شرک نماید؛ زیرا از قدیم الایام آرای علما و مردم مختلف بوده و هنگام دعوت، بعضاً عقاید یکدیگر را نمی پذیرفتند، لذا نمی توان به مجرد نپذیرفتن عقایدی را که نزد من بر حق است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد.

علامه امام سید احمد مشهور الحداد می گوید: «وقد انعقد الإجماع علی منع تکفیر أحد من أهل القبلة إلا بما فيه نفی الصانع القادر جلّ و علا أو شرک جلی لا یحتمل التأویل أو إنکار النبوه أو إنکار ما علم من الدین بالضروره أو إنکار متواتر أو مجمع علیه ضروره من الدین»؛ (۱۱۵) «به طور حتم اجماع منعقد شده بر این که هیچ یک از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد مگر در عقیده ای که منجر به نفی خداوند قادر جلّ و علا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.»

در غیر

این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرَ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا»؛ (۱۱۶) «هرگاه شخصی به برادر دینی اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است.» یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ وگرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات

در روایات؛ از تکفیر مسلمانی که اقرار به شهادتین نموده، نهی فراوان شده؛ خصوصاً کسانی که اهل عمل به فرایض دینی نیز هستند. اینک به برخی از این روایات اشاره می نمایم:

۱ - پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اسلام بر چند خصلت بنا شده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله، اقرار به آنچه از جانب خدا رسیده و جهاد... پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیر نکنید، و علیه آنان شهادت به شرک ندهید.

۲ - و نیز فرمود: «اهل ملت خود را تکفیر نکنید، اگرچه گناه کبیره انجام می دهند».

۳ - هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر واقعاً کافر باشد اشکالی ندارد، و الا خودش کافر می شود.

۴ - همچنین فرمود: «به جهت گناه، اهل لاله الا الله را تکفیر نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند، خودش به کفر نزدیک تر است.» (۱۱۷)

فرق بین اسلام و ایمان

توضیح

اسلام در لغت از ماده «سلم» به معنای سلامت است؛ زیرا به سلامت منتهی می شود. یا از تسلیم است؛ چون نسبت به دستورهای الهی تسلیم است. (۱۱۸) اسلام به معنای مصطلح آن در قرآن و روایات، همان معنای لغوی است. و غالب استعمال اسلام در مقابل شرک است. خداوند متعال می فرماید: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۱۱۹) «بگو ای رسول! من مأمورم اول کسی باشم که تسلیم حکم خداست و [خداوند به من دستور داده که از مشرکان نباش.» و نیز می فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۱۲۰) «ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و

هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود.»

و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر است. خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ (۱۲۱) «و هر کس ایمان را به کفر مبدل سازد بی شک راه راست را گم کرده است.» و نیز می فرماید: «هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ»؛ (۱۲۲) «آنان در آن روز به کفر نزدیک ترند تا به ایمان.»

این به حسب معنای لغوی اسلام است، ولی در قرآن کریم اسلام بر وجوه مختلفی استعمال شده است:

۱ - اسلام در مقابل ایمان

خداوند متعال در برخی از موارد اسلام را بر اقرار لفظی اطلاق نموده که همراه با تصدیق قلبی نباشد، آنجا که می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»؛ (۱۲۳) «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده اید، ولكن بگویید: اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است.»

۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی

در برخی از موارد نیز اسلام بر مرتبه اول از ایمان اطلاق شده که همان تسلیم زبانی و انقیاد و تصدیق قلبی است، آنجا که می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ»؛ (۱۲۴) «کسانی که به نشانه های ما ایمان آورده و تسلیم بودند.»

۳ - تسلیم، و رای تصدیق قلبی

گاهی نیز اسلام بر مرتبه دیگر از ایمان اطلاق می شود و آن این که و رای تصدیق قلبی، تسلیم قلبی نسبت به دستورهای خداوند داشته باشد. خداوند متعال می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (۱۲۵) «نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان، تنها تو را حاکم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.» و از این قبیل است قول خداوند: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۲۶) «آن گاه پروردگارش به او فرمود: [ای ابراهیم!] سر به فرمان خدا فرود آور، عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.»

غلو محمد بن عبدالوهاب در تکفیر

اشاره

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. برای اثبات این مدعا تنها به رساله های محمد بن عبدالوهاب (مجدد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود.

کسی که به کتب و رساله های شیخ مراجعه می کند، به جز رساله اش به اهل قصیم پی می برد که او در تکفیر مسلمین غلو

داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب ها و رساله ها غالباً در کتاب «الدرر السنیه» از عبدالرحمن بن محمّد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می کنیم:

۱- توحید انحصاری

محمّد بن عبدالوهاب می گوید: «... وأنا في ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام، قبل هذا الخير العبدى من الله به، وكذلك مشايخي ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشايخه أن أحداً عرف ذلكم، فقد كذب وافتري ولبس على الناس ومدح نفسه بما ليس فيه»؛ (۱۲۷) «... من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی دانستم و نیز دین اسلام را نمی فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای "عارض" گمان کند که معنای لا اله الا الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از

این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.»

از این عبارت محمد بن عبدالوهاب استفاده می شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

۲ - نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می گوید: «... و لم یتمیزوا بین دین محمد صلی الله علیه و آله و دین عمرو بن لحي الندی و ضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح»؛ (۱۲۸) «آنان بین دین محمد صلی الله علیه و آله و دین عمرو بن لحي که برای عرب آن را وضع کرد، تمیز نداده اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.»

و اما این که عمرو بن لحي کیست، به قصه ای که ابن هشام نقل می کند گوش فرا دهید. او می گوید: «اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحي بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت هایی است که آن ها را عبادت می کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می کنند.»

عمرو بن لحي به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین

عرب برده و آن‌ها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد. (۱۲۹)

عبارت محمّد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لُحی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

۳ - تکفیر اشخاص

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلد ابن تیمیه به حساب می آمده است می گوید: «نذکر لک أنّک أنت وأباك مصرّحون بالكفر والشرك والنفاق!!!... أنت وأبوک مجتهدان فی عداوه هذا الدین لیلاً ونهاراً!!!... إنّک رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الإسلام!!!... وهذا کتابکم فیہ کفرکم!!!» (۱۳۰) «من به تو تذکر می دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرک و نفاق کرده اید!!!... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!!!... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده ای!!!... و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می کند!!!».

۴ - مقایسه بین افراد

او می گوید: «فأما ابن عبداللطیف وابن عفالق وابن مطلق فسبأه للتوحید!!!... وابن فیروز هو أقربهم إلى الإسلام»؛ (۱۳۱) «اما ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام دهنده توحیدند!!!... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک تر است.»

این در حالی است که خود محمد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می گوید: «کافر کفراً أكبر مخرج من الملة»؛ (۱۳۲) «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.»

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می داند.

۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. (۱۳۳)

۶ - تکفیر شخصی

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه ای فرستاد و در آن چنین نوشت: «... طحت علی ابن غنم وغیره وتبرأت من مله ابراهیم وأشهدتهم علی نفسک باتباع المشرکین...»؛ (۱۳۴) «تو ابن غنم و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی...».

۷ - کفر تمام دیار

اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. (۱۳۵)

۸ - تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می گوید: «ومن شکک فی کفرهم فهو کافر»؛ (۱۳۶) «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است.»

محمد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت گذار معرفی کرده اما آنان را کافر ندانسته است، ولی محمد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می پندارد.

۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می گوید

محمد بن عبدالوهاب هر کس که صحابه را ناسزا بگوید، تکفیر می نماید. (۱۳۷) با آن که حضرت علی علیه السلام هرگز در سخنانش خوارج را کافر ننماید؛ ولی آنان حضرت را تکفیر کرده و سب می نمودند. و نیز ابوبکر از ایدای کسی که او را سب می کرد، نهی نمود.

وانگهی چگونه شما سب صحابی را منشأ کفر می دانید؛ در حالی که شکی نیست که معاویه سب حضرت علی علیه السلام می کرد و مردم را نیز بر این امر تحریص می نمود، ولی در عین حال شما از او دفاع می کنید.

۱۰ - تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می گوید: «إِنَّ دینهم هو الذی بعث رسول الله بالإنذار عنه»؛ (۱۳۸) «همانا دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خداصلی الله علیه وآله - همان دینی است که رسول خداصلی الله علیه وآله مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.»

۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق

محمد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:

الف) اهالی «بدو»

وی می گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند.
(۱۳۹)

ب) اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. (۱۴۰)

ج) اهالی «سدیر»

او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. (۱۴۱)

د) اهالی «أحساء»

او می گوید: «إِنَّ الْأَحْسَاءَ فِي زَمَانِهِ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ»؛ (۱۴۲) «همانا احساء در زمان خودش بت ها را می پرستند»
ه) قبیله «عنزه»

او درباره اهالی این قبیله می گوید: «إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعْثِ»؛ (۱۴۳) «آنان به قیامت ایمان نمی آورند»
و) قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. (۱۴۴)

ز) قبیله «عینیه و درعیه»

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عینیه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. (۱۴۵)

۱۲ - تکفیر ابن عربی

محمد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است. (۱۴۶)

۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان

محمد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آن ها، تکفیر کرده است. (۱۴۷)

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می کنند. (۱۴۸)

۱۴ - بت پرستی در نجد

وی مدعی است که در هر منطقه ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می پرستند. (۱۴۹)

۱۵ - تکفیر فخر رازی

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می گوید: «إِنَّ الرَّازِي هَذَا أَلْفٌ كِتَابًا يَحْسَنُ فِيهِ عِبَادَةَ الْكُوَاكِبِ»؛ (۱۵۰) «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.»

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آن ها بر زراعت ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

۱۶ - نسبت شرک به علم فقه

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می نویسد: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ سپس می گوید: «فَسَرَّهَا رَسُولُ اللَّهِ وَالْأُمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِهَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ (الفقه) وَهُوَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ شُرْكَاً وَاتَّخَذَهُمْ أَرْبَاباً لَا أَعْلَمُ بَيْنَ الْمَفْسِرِينَ خِلَافاً فِي ذَلِكَ...»؛ (۱۵۱) «این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه" گذاشته اید، تفسیر کرده اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را ارباب غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافتی در این معنا بین مفسرین نمی دانم...».

۱۷ - تکفیر متکلمین

محمد بن عبدالوهاب، ادعای اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است. (۱۵۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آن که به کفر یکی از آن ها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه های کلامی، خطا و لغزش هایی دیده شده، ولی نمی توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

۱۸ - دیدگاه محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر

محمد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می گوید: «و كثير من أهل الزمان لا يعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل و يغوث و يعوق و نسرًا و اللات و العزرى و مناه!! فإن جاد فهمه عرف أن المقامات المعبودة اليوم من البشر و الشجر و الحجر و نحوها مثل شمسان و إدريس و أبو حديده و نحوهم منها»؛ (۱۵۳) «و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و يغوث

و نسر و لات و عزی و منات را نمی شناسند. اگر فهم درستی داشتند می فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو این ها از خورشید و ماه و ادریس و ابوحدیده و نحو این ها، از قبیل عبادت همان بت ها است.»

وی می گوید: «شرك كَفَّار قريش دون شرك كثير من الناس اليوم»؛ (۱۵۴) «درجه شرك كَفَّار قريش، بسيار پايين تر از شرك مردم امروز است.»

او همچنين می گوید: «فإذا علمت هذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنهم أعظم كفراً وشركاً من المشركين الذين قاتلهم النبي صلى الله عليه وآله»؛ (۱۵۵) «هنگامی که

این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می فهمی که کفر و شرک افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان به قتال پرداخت.»

او در جایی دیگر می گوید: «لَا نَكْفُرُ إِلَّا مَنْ بَلَغَتْهُ دَعْوَتُنَا لِلْحَقِّ وَوَضَحَتْ لَهُ الْمَحْجَةَ وَقَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَأَصْرَ مُسْتَكْبِرًا مُعَانِدًا، كَغَالِبِ مَا نَقَاتَلُهُمْ الْيَوْمَ يَصْرُونَ عَلَى ذَلِكَ الْأَشْرَاكِ وَيَمْتَنِعُونَ مِنْ فِعْلِ الْوَاجِبَاتِ وَيَتَظَاهَرُونَ بِأَفْعَالِ الْكِبَائِرِ وَالْمَحْرَمَاتِ...»؛ (۱۵۶) «ما تکفیر نمی کنیم مگر کسانی را که دعوت حق ما به آنان رسیده و برهان و دلیل بر آنان واضح شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می ورزند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می جنگیم. این افراد بر شرک ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرّمات کبیره تظاهر می نمایند...».

مقصود ایشان از شرک ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی این ها شرک به حساب می آیند.

نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات»

اشاره

از جمله کتاب های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجه خاصّ مدارس و حوزه های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشبهات» اثر محمّد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان هایی را برای کفر و غلو در دین و شرک ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرک نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.

نقد اول

محمّد بن عبدالوهاب می گوید: «إعلم رحمك الله أنّ التوحيد هو إفراد الله بالعبادة وهو دين الرسل المرسلين أرسلهم الله إلى عبادة فأولهم نوح عليه السلام، أرسله الله إلى قومه لَمَّا غلّوا في الصالحين ودأ وسوعاً ويغوث ويعوق ونسراً...»؛ (۱۵۷) «بدان - خداوند تو را رحمت کند - که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اول آنان نوح می باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند...».

پاسخ

اولاً: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای مراحل است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می آید که شرک از این اقسام در جزیره العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است.

ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می پرستیدند، نه این که درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند.

ثالثاً: به چه دلیل تبرک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آن ها همانند پرستش بت به حساب می آید. مگر نه این است که اعمال به نیت است و باید به نیت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیت چنین اشخاصی شرک و استقلال

در تأثیر نیست.

برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تَبْرُكٌ» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

نقد دوم

ابن عبدالوهاب می گوید: «وآخر الرسل محمد صلی الله علیه وآله وهو العذی کسر صور هؤلاء الصالحین، أرسله إلى قوم يتعبدون ويحییون ويتصدقون ويذكرون الله ولكنهم يجعلون بعض المخلوقین وسائط بینهم وبين الله - يقولون: نريد منهم التقرب إلى الله - ونريد شفاعتهم عنده؛ مثل الملائكة وعیسی و مریم وأناس غیرهم من الصالحین»؛ (۱۵۸) «و آخرین پیامبر محمد صلی الله علیه وآله است. او کسی است که صورت های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می کرده و حج به جای می آوردند و صدقه می دادند و ذکر خدای می گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزوجل قرار می دادند و می گفتند: ما از آن ها قصد تقرب به سوی خدای عزوجل را داریم، و از آن ها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از این ها از صالحان.»

پاسخ

اولاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می گوید: کفار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند...!! سبحان الله!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آن ها کسانی بودند که هر گاه گفته می شد: بگوئید: «لا اله الا الله» استکبار می کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلی به پیامبری ایمان نداشتند. بت ها را عبادت می کرده و به یکدیگر ظلم می نمودند و همدیگر را می کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می دادند، آیا مطابق حرف محمد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت

توجه به وسائط و استغاثه به آن ها بود؟

ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می کند، با اعتقاد به این که آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیت الهی انجام نمی دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آن ها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آن ها نگریسته و آنان را مستقل در تدبیر می دانستند. و گرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمت می کند، از این جهت بوده که آنان بت های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آن ها عبادت می کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می فرماید: «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛ (۱۵۹) ...» [دلیلشان این بود که این ها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند...].

وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیت خداوند چنین اعتقادی را در حق بت ها قایل بودند.

به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود.

ثالثاً: اعتقاد مسیحیان در مورد حضرت عیسی و مریم علیهما السلام را نمی توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخی و قرآن کریم، آنان قایل به تجسد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند.

لذا خداوند متعال می فرماید: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ

قُلْتُ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ (۱۶۰) «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! ...»

و نیز می فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ»؛ (۱۶۱) «آن ها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست...».

نقد سوم

ابن عبدالوهاب می گوید: «فبعث الله تعالى محمداً صلى الله عليه وآله يحدّد لهم دينهم - دين إبراهيم - ويخبرهم أنّ هذا التقرب والإعتقاد محض حقّ الله - تعالى - لا يصلح منه شيءٌ لغيره ولا لملك مقرب ولا نبي مرسل فضلاً عن غيرهما»؛ (۱۶۲) «پس خداوند متعال محمداً صلى الله عليه وآله را فرستاد تا دين مردم را که همان دين ابراهيم است تجديد کند، و به آنان خبر دهد که اين تقرب و اعتقاد تنها حق خداى متعال است، و برای هیچ کس غير از او صلاحيت ندارد؛ نه برای فرشته مقرب و نه نبي مرسل تا چه رسد به غير از اين دو.»

پاسخ

مسلمانان با تبرک و توسل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرب به غیر خدا نمی جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسل به افراد صالح سعی می کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می فرماید: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (۱۶۳) «و وسیله ای برای تقرب به او بجوید.»

و نیز می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»؛ (۱۶۴) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان

می یافتند.» چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف علیه السلام را نقل می کند و اشاره به پشیمانی آن ها می کند می فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده و گفتند: «یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»؛ (۱۶۵) «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.»

اگر آمدن نزد واسطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

نقد چهارم

او هم چنین می گوید: «... وَإِلَّا فَهَوْلَاءَ الْمُشْرِكُونَ - یعنی کفار قریش - يشهدون إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْخَالِقُ وَحْدَهُ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّهُ لَا يُرْزَقُ إِلَّا هُوَ، وَلَا يُحْيِي إِلَّا هُوَ وَلَا يُمِيتُ إِلَّا هُوَ، وَلَا يُدَبِّرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ، وَأَنَّ جَمِيعَ السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ وَمَنْ فِيهَا كُلَّهُمْ عِبِيدَةٌ وَتَحْتَ تَصَرُّفِهِ وَقَهْرِهِ...»؛ (۱۶۶) «... وگرنه آن مشرکان؛ یعنی کفار قریش گواهی می دادند که خداوند تنها خالق است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی رسان او است و نیز کسی جز او نمی میراند و زنده نمی کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان ها و هر کس که در آن ها است و زمین های هفت گانه و هر آن کس که در آن ها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.»

پاسخ

اولاً: معلوم نیست که مشرکان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله توحید در خالقیت را قبول داشته اند. و اگر خداوند سبحان درباره آنان می فرماید: «وَلَيْسَ سِيَئَتُهُمْ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ (۱۶۷) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرد؟ همه می گویند: خدا.» ظاهر آیه این است که در باطن و فطرت به آن اعتقاد دارند.

ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت ها و وسائط دیگر به طور مستقل، مالک تصرف در این عالم می باشند، بدون این که تصرفشان؛ اعم از رزق و نصرت و... تحت اراده و مشیت الهی باشد.

خداوند سبحان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا»؛ (۱۶۸) «آن هایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.»

از این آیه استفاده می شود که مشرکان معتقد بودند

که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آن ها را عبادت می کردند.

و نیز در آیه دیگر می فرماید: «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ (۱۶۹) «بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می پندارید بخوانید! [آن ها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که آن ها به اندازه ذره ای در آسمان ها و زمین مالک نیستند.»

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «إِنَّ الْعِبَادَةَ شَرْعاً مَعْنَاهَا الْإِتْيَانُ بِأَقْصَى الْخُضُوعِ قَلْباً وَقَالِباً، فَهِيَ إِذْنُ نَوْعَانِ قَلْبِيهِ وَقَالِبِيهِ، فَالْقَلْبِيَّةُ: هِيَ إِعْتِقَادُ الرَّبُوبِيَّةِ أَوْ خُصِيصَتُهُ مِنْ خُصَائِصِهَا كَالِاسْتِقْلَالِ بِالنَّفْعِ أَوْ الضَّرْرِ وَنَفُوذِ الْمَشِيئَةِ لِمَنْ اعْتَقَدَ فِيهِ ذَلِكَ. وَالْقَالِبِيَّةُ: هِيَ الْإِتْيَانُ بِأَنْوَاعِ الْخُضُوعِ الظَّاهِرِيَّةِ مِنْ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَغَيْرِهَا مَعَ ذَلِكَ الْإِعْتِقَادِ الْقَلْبِيِّ، فَإِنْ أَتَى بِوَاحِدٍ مِنْهَا بَدُونَ ذَلِكَ الْإِعْتِقَادِ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْخُضُوعُ عِبَادَةً شَرْعاً وَلَوْ كَانَ سُجُوداً...»؛ (۱۷۰) «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قالبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی شود گرچه آن عمل قالبی سجود باشد...».

حسن بن فرحان مالکی می گوید: «إِنَّ هَذَا الْإِعْتِرَافَ الَّتِي إِعْتَرَفَ بِهَا الْمُشْرِكُونَ قَدْ أَجَابَ عَنْهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ، وَذَكَرُوا أَنَّ الْمُشْرِكِينَ إِنَّمَا إِعْتَرَفُوا بِهَا مِنْ بَابِ الْإِفْحَامِ وَالْإِنْقِطَاعِ، وَلَيْسَ مِنْ بَابِ الْإِقْتِنَاعِ، وَلَوْ كَانُوا صَادِقِينَ فِي إِعْتِرَافِهِمْ لِأَتَوْا بِلِوَازِمِ هَذَا الْإِعْتِرَافِ. فَلِذَلِكَ

يَأْمُرُ اللَّهُ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَذْكُرَهُمْ بِلِوَازِمِ هَذَا الْإِعْتِرَافِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (فَقُلْ أَفْلَا تَتَّقُونَ) (قل أفلا تذكرون) فكأنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُؤَبِّخُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَاذِبُونَ وَأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقًا وَرَازِقًا...»؛ (۱۷۱) «این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده اند را برخی از علما از آن این گونه جواب داده اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعترافشان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان گونه که در قول خداوند «افلا تَتَّقُونَ» و «افلا تَذْكُرُونَ» آمده است. پس گویا خداوند عَزَّ وَجَلَّ آنان را توبیخ می کند که در ادعایشان دروغ می گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.»

حیات برزخی

توضیح

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین و وهابیان، حیات برزخی است. این مسأله منشأ اختلاف در مسائل دیگر؛ از قبیل: استعانت از ارواح اولیای الهی، و استغاثه به آنان، توسل به اولیای الهی بعد از وفاتشان و... شده است. عموم مسلمین قایل به حیات برزخی و زندگی اموات؛ خصوصاً اولیای الهی در عالمی مابین عالم دنیا و آخرت به نام برزخند، بر خلاف وهابیان که به حیات برزخی ولو برای اولیای الهی، اعتقادی ندارند؛ از همین رو استعانت از آنان، استغاثه و توسل به آنان را جایز ندانسته بلکه از مظاهر بارز شرک می دانند. در حقیقت توجّه به اولیای الهی را به مانند توجّه به سنگ،

بی اثر و خاصیت می دانند؛ زیرا معتقدند که اولیا بعد از مرگ علم غیب ندارند و هیچ نوع تصرّفی نیز نمی توانند داشته باشند. اکنون به بررسی این مساله زیربنایی می پردازیم.

فتوهای وهابیان

۱ - بن باز می گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است...» (۱۷۲)

همو می گوید: «کثیری از اهل سنّت قایل به حیات برزخی در قبر برای امواتند، ولی این بدان معنا نیست که علم غیب می دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آن ها منقطع گردیده است.» (۱۷۳)

وی در جای دیگر می گوید: «... و اما این که پیامبرصلی الله علیه وآله می بیند کسی را که بر او سلام می کند، این اصل و مدرکی ندارد، و در آیات و احادیث شاهی بر آن موجود نیست، همان گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله از احوال اهل دنیا و آنچه در آن حادث می شود اطلاعی ندارد؛ زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می گردد.» (۱۷۴)

۲ - ناصرالدین البانی محدّث وهابی در مقدمه کتاب «الآیات البینات فی عدم سماع الأموات» می گوید: «... بعد از آن که اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع از آن، برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد، خصوصاً کسانی که همیشه در باتلاق های جاهلیت زندگی می کنند، اهمیت بحث در مباحثی؛ از قبیل: استغاثه به غیر خدا، استعانت از ارواح انبیا و صالحین و غیر این ها، به توهم این که آنان صدایشان را می شنوند... روشن می شود.» (۱۷۵)

ترکیب انسان از روح و جسم

اشاره

متکلمان انسان را مرکب از دو حقیقت می دانند: روح و جسم. و بر آن دلایلی اقامه کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - هر انسانی افعال خود را به یک حقیقتی به اسم «من» نسبت می دهد و

می گوید: من انجام دادم، من زدم و...، این من کیست؟ آیا این حقیقت غیر از نفس است که از آن به روح تعبیر می شود؟ همچنین هر انسانی اعضا و جوارح مادی خود را به حقیقتی به نام «من» نسبت می دهد و می گوید: قلب من، شکم من، قدم من و... این من کیست؟ آیا غیر از روح و نفس است؟

۲ - هر یک از انسان ها این حس را دارد که شخصیتش در تغییرات روزگار ثابت بوده و در آن تغییر و تحوّل وجود ندارد، با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، آیا آن شخصیت، همان روح و نفس او نیست؟

۳ - گاهی انسان ممکن است نسبت به هر چیزی حتّی اعضای بدن خودش غافل باشد؛ امّا از یک چیز که همان خودیت اوست، غافل نمی شود. آیا این همان نفس و روح او نیست؟ فخر رازی می گوید: «گاهی من عالم و آگاه به خودم هستم؛ در حالی که از همه اجزایم غافلم و این خودیت، همان نفس و روح است». (۱۷۶)

قرآن نیز به این حقیقت اشاره کرده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي»؛ (۱۷۷) «ای نفس قدسی مطمئن! به حضور پروردگارت باز آی که تو خوشنودی و او راضی از توست، باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت خاص من داخل شو.»

همچنین می فرماید: «فَلَوْلَا - إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ»؛ (۱۷۸) «پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو رسد. و شما وقت مرگ بر بالین آن مرده حاضرید و می نگرید.»

استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا

از آیات قرآن به طور وضوح استفاده می شود که مرگ انسان،

پایان حیاتش نیست؛ بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می شود که گسترده تر از عالم مادی است:

۱ - خداوند متعال می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيَّءٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (۱۷۹) «خداست که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن را که هنوز وقت مرگش فرا نرسیده، روحش را در حال خواب قبض می کند. سپس آن را که حکم به مرگش کرده جاننش را نگاه می دارد و آن را که حکم به مرگ نکرده به بدنش می فرستد تا وقت معین، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای اندیشمندان است.»

۲ - همچنین می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ...»؛ (۱۸۰) «مپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می شوند...».

از آیات دیگر استفاده می شود که این حیات برزخی، اختصاصی به شهدا ندارد، بلکه شامل تمام صالحان و کسانی که مطیع دستورات خداوند هستند نیز می شود؛ خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا»؛ (۱۸۱) «و هر کسی که خدا و رسول را اطاعت کنند، ایشان البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل فرموده؛ یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.»

اگر شهدا نزد خدا زنده اند و روزی می خورند، پس هر کس مطیع خدا و رسول باشد - و به دلیل آن که رسول نیز تابع

دستورات رسالت خویش است، شامل خود حضرت نیز می شود - او نیز با شهداست، اگر شهدا نزد خدا زنده اند، پس اینان نیز زنده اند و حیات برزخی دارند.

اگر کسی - همانند بن باز - بگوید: اینان زنده اند، ولی در بهشت نزد خداوند متعال هستند و از احوال این دنیا اطلاعی ندارند.

در جواب می گوئیم: خداوند درباره خود چنین می گوید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ (۱۸۲) «و او با شماست هر جا که هستید.»

و می فرماید: «أَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ (۱۸۳) «هر کجا رو کنید همان جا وجه خداست.»

و می فرماید: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ (۱۸۴) «و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.»

حال اگر خداوند همه جا و با همه کس هست، پس شهدا نیز زنده اند و نزد خداوند روزی داده می شوند. و اولیای الهی که مطیع خدا و رسولند نیز این گونه اند. علم غیب دارند، همان گونه که خدا علم غیب دارد. قرآن می فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»؛ (۱۸۵) «خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه های نهانی دل های مردم آگاه است.»

در روایات اسلامی به این موضوع مهم اشاره شده است؛ از جمله بعد از آن که کشته های مشرکان را در چاه بدر انداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای چاه آمد و مشرکان را این گونه خطاب کرد: «هر آینه شما همسایگان بدی برای رسول خدا بودید، او را از منزلش بیرون ساخته و از خود طرد نمودید، سپس بر ضد او اجتماع نموده و با او محاربه کردید، من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم.» شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه شما با سرهایی که از تن جدا شده است، سخن می گوئید؟ پیامبر صلی

الله علیه وآله فرمود: «به خدا سوگند! تو از آنان شنواتر نیستی...» (۱۸۶)

انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «بنده هنگامی که در قبرش گذارده می شود و اصحابش او را ترک می کنند، صدای کفش آن ها را می شنود...» (۱۸۷)

متقی هندی به سند خود از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «هر کس وصیت نکند، به او اذن صحبت با مردگان داده نمی شود. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان سخن می گویند؟ فرمود: آری، به زیارت می آیند.» (۱۸۸)

وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی

توضیح

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که بین حیات برزخی انسان در عالم برزخ با حیات مادی و انسان های زنده ارتباط برقرار است؛ به این معنا: هنگامی که انسان ها در عالم مادی آنان را صدا می زنند می شنوند و هنگامی که از آنان سؤال و درخواست می کنند، به اذن خداوند متعال جواب می دهند. اینک به برخی از آیات و روایات در این مورد اشاره می کنیم:

الف) آیات

۱ - خداوند متعال در خصوص قوم صالح می فرماید: «فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَيْتُكُمْ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»؛ (۱۸۹) «پس زلزله ای بر آنان آغاز گردید تا آن که همه در خانه هایشان از پای در آمدند. چون علائم عذاب رسید صالح از ایمان قوم ناامید شد و از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم! من از خدای خود ابلاغ رسالت کردم و شما را اندرز دادم ولیکن شما ناصحان را دوست نمی دارید.»

۲ - درباره قوم شعیب نیز شبیه این گفت و گو بیان شده است. (۱۹۰)

۳ - در قرآن آمده است: «وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ»؛ (۱۹۱) «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان، خدای دیگری را هم معبود مردم قرار دادیم؟».

۴ - همچنین در آیات متعددی سلام بر انبیای گذشته کرده و می فرماید: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»، «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ»، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» و «سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ»، از این آیات استفاده می شود که بین این عالم مادی و عالم برزخ ارتباط برقرار است؛ بدین شکل که گفته ها، سؤال ها،

و درودها را می شنوند، و جواب نیز می دهند.

شیخ محمود شلتوت می گوید: «آنچه از آثار دینی استفاده می شود این است که هنگام خروج روح از بدن، مرگ حاصل می شود و او؛ در حالی که دارای ادراک است باقی می ماند؛ کسی که بر او درود می فرستد می شنود، زائرین قبرش را می شناسد و لذت نعمت ها و درد عذاب را در عالم برزخ درک می کند». (۱۹۲)

شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام در فتاوی خود می گوید: «ظاهر این است که میت، زائر خود را می شناسد؛ زیرا ما امر شده ایم به سلام بر او، و شارع امر نمی کند به خطاب کسی که نمی شنود...». (۱۹۳)

ب) روایات

۱ - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی بر قبر برادر مؤمنش که او را در دنیا می شناخته عبور کند و از او سؤال کند، خداوند روحش را برمی انگیزد تا جواب او را بدهد». (۱۹۴)

۲ - در روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که فرموده اند: مردگان صدای کفش تشیع کنندگان را می شنوند. (۱۹۵)

۳ - ابن قیم جوزیه در کتاب «الروح» می گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده و به تواتر رسیده است که شخص مرده، کسانی را که به زیارتش می آیند می شناسد و از آمدنشان مسرور می شود». (۱۹۶)

۴ - ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» از عایشه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می گیرد، و جواب سلامش را می دهد، تا هنگامی که برخیزد و برود». (۱۹۷)

۵ - همچنین از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بر قبر شخصی عبور کرده و بر صاحب آن

درود فرستد، صاحب قبر، او را شناخته و سلامش را جواب می دهد». (۱۹۸)

۶ - بیهقی از سعید بن مسیب نقل می کند: ما با علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان مدینه شدیم. حضرت علیه السلام ندا داد: ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد، از خبرهای خود بر ما می گوئید یا ما شما را خبر دهیم؟ سعید می گوید: صدایی شنیدیم که در جواب می گوید: «وعلیکم السلام ورحمه الله وبرکاته یا امیرالمؤمنین» خبر ده ما را از آنچه اتفاق افتاد. حضرت علیه السلام فرمود: اما زنان شما به همسری دیگران در آمدند، اموال شما تقسیم شد، و اولاد شما نیز در زمره ایتم در آمدند. ساختمان هایی که بنا کردید دشمنانتان در آن ها ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست، شما چه خبرهایی دارید؟

سعید می گوید: مرده ای به صدا درآمد و گفت: هر آینه کفن ها پاره شد، موها ریخت، پوست ها از بدن جدا شد، حدقه ها بر صورت ها ریخت و از بینی ها چرک بیرون آمد. آنچه را فرستاده بودیم یافتیم، و آنچه را به جا گذاردیم، خسارت دیدیم...». (۱۹۹)

ابن قیم جوزیه در بحثی در این باره که آیا مردگان زیارت افراد زنده را درک می کنند؟ می گوید: «همین که کسی به زیارت میت می آید، می گویند: «زائر» این خود دلیل بر این است که مرده، زائر را می شناسد؛ زیرا اگر او را شناسد به زیارت کننده، زائر گفته نمی شود». (۲۰۰)

۷ - بخاری و مسلم نقل کرده اند: «هر گاه مرده داخل قبر گذارده شود، صدای کفش تشییع کنندگان را می شنود». (۲۰۱)

۸ - ابوهریره می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله هر گاه به قبرستان می رفت، با اهل قبور این چنین سخن می گفت: «السلام علیکم اهل الدیار

من المؤمنین والمسلمین، وإنا إن شاء الله بكم لاحقون، أسأل الله لنا ولكم العافیة». (۲۰۲)

۹ - ابن عباس می گوید: «یکی از اصحاب بر سر قبری خیمه زد؛ در حالی که نمی دانست آنجا قبر مرده ای است، ناگهان صدای قرائت سوره ملک به گوش او رسید، تا وقتی که سوره را ختم کرد. نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من بر قبری خیمه زدم؛ در حالی که نمی دانستم قبر است، ناگهان صدای سوره ملک را از آنجا شنیدم. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: این سوره مانع از عذاب و نجات دهنده انسان از عذاب قبر است». (۲۰۳)

حیات انبیا در عالم برزخ

در مورد حیات انبیا، در کتاب های حدیثی اهل سنت، روایاتی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «انبیا در قبرهایشان زنده اند و نماز می گزارند».

این حدیث را حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» (۲۰۴) و علامه مناوی در «فیض القدیر» (۲۰۵) نقل کرده، و البانی (۲۰۶) نیز آن را تصحیح نموده است.

۲ - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علم من بعد از مرگم، همانند علم من در حال حیاتم است». (۲۰۷)

۳ - امام علی علیه السلام فرمود: «عربی بیابانی کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برایم استغفار کن. از داخل قبر سه بار صدا آمد: خداوند تو را آمرزید!». (۲۰۸)

۴ - دارمی در «سنن» خود به سندش از سعید بن عبدالعزیز نقل می کند که او وقت نماز را به سبب همهمه ای که از قبر پیامبر صلی الله علیه وآله می شنید، می شناخت. (۲۰۹)

۵ - همو از سعید بن مسیب نقل می کند که در

ایام حَرّه، صدای اذان را در وقت های نماز از قبر رسول خداصلی الله علیه وآله می شنیدم؛ در حالی که مسجد از جمعیت خالی بود. (۲۱۰)

۶ - حافظ هیشمی به سند صحیح از ابوهریره نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «قسم به کسی که جان ابوالقاسم به دست اوست! عیسی بن مریم به عنوان امام عمل کننده به قسط و حکم عادل فرود می آید؛ و صلیب را می شکنند، خوگ را می کشند، اصلاح ذات البین می کنند، کینه و عداوت را از بین می برد و مال عرضه می کند، ولی کسی قبول نمی کند. و اگر بر قبر من عبور کند و بگوید: ای محمّد! من او را جواب گویم». (۲۱۱)

۷ - حافظ هیشمی به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حیاتی خیر لکم تحدّثون و یحدث لکم، ووفاتی خیر لکم تعرض اعمالکم علیّ فما رأیت من خیر حمدت الله و ما رأیت من شرّ استغفرت الله لکم» (۲۱۲)؛ «حیات من برای شما بهتر است، حدیث می گویند و حدیث می شنوید. و وفات من برای شما بهتر است؛ زیرا اعمالتان بر من عرضه می شود و هر چه از اعمال خیر بینم خدا را بر آن شکر می گویم، و آنچه از اعمال شر بینم برای شما استغفار می نمایم».

حافظ عراقی در کتاب الجنائز از کتاب «طرح التّریب» نقل می کند که: «سند آن خوب است». (۲۱۳)

و حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» می گوید: «این حدیث را بزار نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است». (۲۱۴)

و نیز مناوی در «فیض القدیر» و شهاب خفاجی در «شرح الشفا» تصریح به صحت این حدیث کرده اند. (۲۱۵)

تمام روایاتی که در بحث استغاثه به ارواح اولیای

الهی آورده شده، شاهد صدقی بر حیات برزخی است. (۲۱۶)

۸ - یوسف بن علی زنانی، از زنی هاشمی که در مجاورت مدینه منوره ساکن بود، چنین نقل می کند: برخی از خادمان، او را اذیت می کردند. آن زن به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه آورد. زن می گوید: از داخل روضه شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من الگوی تو در صبرم و باید صبر کنی. بعد از چند روز مشکل برطرف شد و آن خدمه ها که مرا اذیت می کردند، از دنیا رفتند. (۲۱۷)

۹ - بیهقی در کتاب «دلائل النبوه» می گوید: «در حدیث صحیح از سلیمان تیمی و ثابت بنانی از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اتیت علی موسی لیله أسری بی عند الکثیر الأحمر و هو قائم یصلی فی قبره»؛ (۲۱۸) «در شب معراج بر موسی کنار کثیر احمر وارد شدم در حالی که او ایستاده و در قبرش مشغول نماز بود.»

۱۰ - ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «...ولئن قام علی قبری ففال یا محمد لأجینته»؛ (۲۱۹) «...و اگر بر قبر من بایستد و بگوید: ای محمد! جواب او را به طور حتم خواهم داد.»

کرامات اولیا در عالم برزخ

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود و اسماء بنت عمیس در کنارش قرار داشت، ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلام کسی را داد؛ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسماء! این جعفر بود با جبرئیل و میکائیل که از کنار ما عبور کرده و بر ما درود فرستادند...» (۲۲۰)

قاضی شبکی می گوید: «تصرف اولیا در زمان زندگی و مرگشان، همانا به اذن و اراده و مشیت الهی است، خداوند متعال

آنان را مشرف به این کرامت کرده و به دست و زبان آنان جاری ساخته است» (۲۲۱).

حکم قرائت قرآن بر مردگان

ابن قیم جوزیه می گوید: «از جماعتی از سلف نقل شده که آنان وصیت می کردند هنگام دفن، کنار قبرشان قرآن بخوانند» (۲۲۲)

روایت شده که عبدالله بن عمر وصیت کرد که کنار قبرش سوره بقره بخوانند. احمد بن حنبل در ابتدا منکر این مطلب بود، ولی از انکار خود برگشت.

خلال در کتاب «القرائه عند القبور» به سند خود از علاء بن لحلاج نقل کرده که پدرم وصیت کرد: هنگامی که مردم مرا در قبر گذارند، بگو: «بسم الله و علی سنه رسول لله» آن گاه بر روی من خاک بریز و بر بالای سرم سوره بقره بخوان؛ زیرا شنیدم که عبدالله بن عمر چنین می گفت. (۲۲۳)

حسن بن صباح زعفرانی می گوید: از شافعی درباره قرائت قرآن کنار قبر مرده سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد. (۲۲۴)

خلال از شعبی نقل می کند: هر گاه یکی از انصار از دنیا می رفت بر قبر او رفت و آمد می کردند و قرآن می خواندند. (۲۲۵)

حسن بن جروی نقل می کند: بر قبر خواهرم گذر کردم و در آنجا سوره تبارک را خواندم. شخصی نزد من آمد و گفت: خواهرت را در عالم رؤیا دیدم که گفت: خدا برادرم را جزای خیر دهد، من به آنچه او قرائت کرد نفع بردم. (۲۲۶)

شخصی هر روز جمعه بر سر قبر مادرش سوره یاسین می خواند. یک روز بعد از قرائت یاسین ثوابش را به اهل قبور هدیه کرد. شخصی نزد او آمد و گفت: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری، آن شخص خطاب به او کرد و گفت: من دختری داشتم که از دنیا رفته است، او را در خواب

دیدم که بر بالای قبرش با خوشی نشسته بود و می گفت: ما به برکت سوره یاسینی که فلان شخص بر اهل قبور خواند، نجات یافتیم. (۲۲۷)

نسایی به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... (۲۲۸)

مفصل بن موقّ می گوید: من مکرّر به زیارت قبر پدرم می آمدم، روزی به دلیل کاری که داشتم موفق نشدم که به زیارت قبرش بروم. شب همان روز او را در عالم رؤیا دیدم که می گفت: ای فرزندم! چرا به زیارت من نیامدی؟ به او عرض کردم: هر گاه به زیارت تو می آیم می دانی؟ پدر گفت: آری، به خدا سوگند، از هنگامی که از خانه حرکت می کنی تا بر قبرم می نشینی دائماً تو را نظاره می کنم تا برگردی. (۲۲۹)

به سند صحیح از مجاهد نقل شده که فرمود: «بشارت صلاح فرزند را در قبر به انسان می دهند». (۲۳۰)

ابن قیم جوزیه می گوید: «شاهد این مطلب آن است که از روزگاران قدیم تا کنون مردم بر مردگانشان در قبر تلقین می خوانند، و اگر مردگان صدای آنان را نمی شنیدند و از آن نفع نمی بردند، این تلقین عبث بوده و بر آن فایده ای مترتب نمی شد. (۲۳۱)

از احمد بن حنبل در این باره سؤال شد: او این عمل را تحسین کرده و به آن دستور داد. (۲۳۲)

سیوطی در کتاب «شفاء الصدور» می گوید: «در این که آیا ثواب قرائت قرآن به مرده می رسد یا خیر اختلاف است. جمهور سلف و سه نفر از ائمه فقه قایل اند به این که ثواب قرائت قرآن به مرده می رسد، بر خلاف امام شافعی که با این مسئله مخالفت کرده است؛ به دلیل این که قرآن می فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا

ولی دیگران در جواب این استدلال می گویند:

اولاً: آیه منسوخ است به آیه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ»؛ (۲۳۳) زیرا فرزندان به تبع پدران وارد بهشت می شوند.

ثانیاً: آیه مخصوص قوم ابراهیم و قوم موسی علیهما السلام است.

ثالثاً: مراد از انسان در آیه کافر است، اما مؤمن آنچه کوشش کرده و آنچه برایش فرستاده می شود، به او می رسد.

رابعاً: مقصود آیه این است: به عدالت نیست برای انسان مگر آنچه سعی و کوشش کرده، ولی ممکن است خداوند متعال از باب تفضل از راه های دیگر به مرده عنایت کند.

خامساً: لام در «للانسان» به معنای «علی است»، که شامل ضرر می شود نه نفع. (۲۳۴)

بهره مندی اموات

اشاره

از آیات و روایات به خوبی استفاده می شود که ثواب هدیه استغفار و قرائت قرآن، به مردگان می رسد.

۱ - آیات

خداوند متعال می فرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»؛ (۲۳۵) «فرشتگان که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند و هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می طلبند که ای پروردگارا! علم و رحمت بی منتهایت همه اهل عالم را فرا گرفته است، تو به لطف و کرم خود گناه آنان که توبه کرده، راه رضای تو پیموده اند را ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ بدار.»

همچنین می فرماید: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...»؛ (۲۳۶) «نزدیک است که آسمان ها از فراز شکافته شود و فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین آمرزش طلبند.»

در آیه ای دیگر می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...»؛ (۲۳۷) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند، دائم در دعا به درگاه خدا عرض می کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند ببخش.»

۲ - روایات

همچنین از روایات استفاده می شود که میت از اعمال خیری که زندگان برایش می فرستند بهره مند می شود.

بخاری و مسلم از عایشه نقل می کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بمیرد و بر عهده اش روزه باشد، ولیش از طرف او روزه بگیرد». (۲۳۸)

از ابن عباس نقل شده است که گفت: شخصی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مادرم از

دنیا رفته و برعهده اش یک ماه روزه است، آیا می توانم از طرف او قضایش را به جای آورم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ زیرا دین خدا سزاوارتر است که قضا شود». (۲۳۹)

در روایتی دیگر آمده که دیگری سؤال کرد: مادرم حج انجام نداده و از دنیا رفته است، آیا می توانم از طرف او حج انجام دهم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری، از طرف او حج انجام ده. (۲۴۰)

عطاء بن رباح نقل می کند که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! آیا می توانم از طرف مادرم - که از دنیا رفته است - بنده آزاد کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. سپس سؤال کرد: آیا از این عتق نفع می برد؟ فرمود: آری.

سعد بن عباد به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: مادرم نذری به عهده داشته و از دنیا رفته است، آیا می توانم آن نذر را ادا کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. عرض کردم: آیا از آن نفع می برد؟ فرمود: آری.

ابوهریره نقل می کند که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و اموالی به جای گذارده، ولی وصیت نکرده است، اگر از طرف او صدقه دهم کفاره گناهایش می شود؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... (۲۴۱)

بررسی اشکالات و هابیان

اشکال اول

همان گونه که در فتوای هابیان ملاحظه شد، آنان بر مدعای خود به این حدیث تمسک می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه انسان بمیرد عملش منقطع می گردد، مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که از آن نفع

برده شود و فرزند صالحی که برای او دعا کند».

تمسک به این حدیث؛ یعنی اعتقاد به این که اموات ارتباطشان با این عالم قطع می شود، برکتی به آن ها از دنیا نمی رسد و آنان تصرفی در این عالم انجام نمی دهند.

پاسخ

حدیث دلالت دارد بر این که عمل انسان با مرگش قطع می شود، مگر در سه مورد؛ نه این که از هیچ چیز غیر از این سه مورد نفع نمی برد.

به بیانی دیگر: حدیث ناظر به اعمالی است که پایداری آن به خود انسان در حال حیات بستگی دارد. که این گونه اعمال با مرگ منقطع می گردد، مگر در صورتی که برای آن وجود استمرار باشد، همانند موارد سه گانه ای که در روایت استثنا شده است و این منافاتی ندارد با اعمالی که قوام آن ها به انسان نیست تا بعد از وفاتش از دیگری به او نفع برسد ولو از غیر این سه مورد باشد. (۲۴۲)

اشکال دوم

از ظاهر برخی آیات استفاده می شود که اموات چیزی نمی شنوند. خداوند متعال می فرماید: «فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الضُّمَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ (۲۴۳) «پس تو ای رسول ما این مردم دل مرده را نتوانی با سخن حق بشنوانی، و دعوت خود را به گوش این کران که عمداً روی گردانند برسانی.»

در آیه ای دیگر آمده است: «وَمَا يَسْمَعُونَ الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ»؛ (۲۴۴) «و ابداً زندگان با مردگان مساوی نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد و تو آن کس را که در گورستان است شنوا نتوانی کرد.»

پاسخ

اولاً: ممکن است که آیه ناظر به اجساد باشد که در قبرهاست؛ زیرا آن ها تبدیل به خاک می شوند و چیزی درک نمی کنند.

ثانیاً: مراد از نفی سماع، نفی انتفاع است که از آن به کنایه تعبیر به نفی سماع شده است؛ یعنی این مشرکان آیات تو را می شنوند، ولی از آن ها نفع نمی برند، همان گونه که اهل قبور کلام شما را می شنوند، ولی از آن نفع نمی برند؛ زیرا وقتش گذشته است.

ابن قیم جوزیه در تفسیر آیه «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ» می گوید: «آیه دلالت دارد بر کافری که قلبش مرده است، به نحوی که نمی توانی حقایق را به او برسانی تا از آن بهره مند شود، همان گونه که نمی توانی به کسانی که در قبرند چیزی

بشنوایی به طوری که نفع برند.

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» می گوید: «مراد از آیه نفی اهلیت سماع است؛ به این معنی که قلب های مشرکان از آنجا که مرده است، تو نمی توانی حقایق

را به آنان برسانی، همان گونه که در اموات نیز چنین است». (۲۴۵)

حسن بن علی سقاف شافعی نیز در شرح آیه: «وَمَا أَنْتَ بِمُشْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» می گوید: «آیه دلیل بر آن است که کافرانی که بر باطل اصرار دارند، از موعظه تو نفع نمی برند، همانند امواتی که در قبرند و از موعظه تو سودی نمی برند. آن گاه از «تفسیر صابونی» نقل می کند که مقصود از آیه این است: «همان گونه که اموات کفار از هدایت و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بی بهره اند؛ مشرکان نیز که اهل شقاوتند از هدایت تو سودی نمی برند». (۲۴۶)

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» می گوید: ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو نمی توانی حق را به کسانی که قلبشان بر باطل مهر خورده، برسانی، در صورتی که خود آن ها از حق اعراض کرده اند. (۲۴۷)

سنت و بدعت

اشاره

یکی از کلمات پرکاربرد نزد وهابیان، واژه بدعت است. با مراجعه به فتاوی وهابیان پی می بریم که بسیاری از اعمالی که در بین مسلمانان سنت است، نزد آنان به عنوان بدعت مطرح می شود؛ این نیست مگر به جهت تحجر و تنگ نظری آنان در دین و فهم شریعت، یا این که در پشت قضیه اغراض سیاسی خاصی وجود دارد. با آن که می دانیم دین و شریعت اسلامی از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شریعت سهل و آسان معرفی شده است.

فتاوی وهابیان در مصادیق بدعت

با مراجعه به کتاب های فتوایی مفتیان وهابی پی به مصادیقی از بدعت می بریم که تعجب انسان را برمی انگیزاند. قبل از هر چیزی به برخی از این مصادیق اشاره می کنیم و قضاوت را به خوانندگان محترم وا می گذاریم.

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «توسیل به جاه فلان یا به برکت فلان یا به حق فلان شخص بدعت است ولی شرک نیست. پس اگر شخصی بگوید: بار خدایا! به جاه انبیایت یا به جاه فلان ولی ات یا به فلان بنده ات یا به حق فلان یا به برکت فلان از تو می خواهم، این نوع درخواست جایز نیست، و آن از جمله بدعت ها و از وسایل شرک است؛ زیرا این نوع درخواست نه از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و نه از صحابه؛ لذا بدعت است...». (۲۴۸)

۲ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می نویسند: «بناء بر قبور بدعت منکر است که در آن غلو در تعظیم کسانی است که در آن قبرها دفن شده اند، و آن عمل راهی به سوی شرک است. پس بر ولی امر مسلمین یا نایب اوست که امر کند تا آنچه بر روی قبور ساخته شده

خراب کرده و قبور را نیز با زمین یکسان سازند، تا این بدعت را ابطال کرده و راه به شرک نیز بسته شود...» (۲۴۹)

۳ - صالح بن فوزان می گوید: «سجده کردن بر تربتی که به نام تربت ولی است اگر مقصود از آن، تبرک به این تربت و تقرب به ولی است، این شرک اکبر است، و اگر مقصود، تقرب به خدا است همراه با اعتقاد به فضیلت این تربت، و این که در سجود بر آن فضیلتی است؛ همانند فضیلتی که خداوند در سرزمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی قرار داده، این بدعت در دین است...» (۲۵۰)

۴ - شورای دائمی فتوای وهابیان می نویسند: «بار سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست؛ بلکه این عمل بدعت به حساب می آید».

۵ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن هایی که برتری داده شده اند...» (۲۵۱)

۶ - شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «برپایی مراسم برای کسانی از انبیا و صالحان که از دار دنیا رحلت کرده اند جایز نیست، و نیز زنده داشتن یاد آنان در مولودی ها و برداشتن عَلم ها و قرار دادن چراغ ها و شمع ها بر روی قبر آنان و ساختن قُبه ها و مساجد بر روی ضریح های آنان یا پوشاندن روی آن ها یا مثل این اعمال، جایز نیست؛ زیرا

تمام آنچه که ذکر شد از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده و از وسایل شرک است؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیا و صالحان گذشته این کارها را انجام ندادند، و نیز صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله و هیچ یک از ائمه مسلمین در آن سه قرنی که پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داده که بهترین قرن‌ها بعد از او است، نسبت به هیچ یک از اولیا و صالحان انجام ندادند...».

۷- شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «ذکر صلوات و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از اذان، و همچنین جهر به صلوات بعد از اذان همراه با اذان از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است». (۲۵۲)

عبدالعزیز بن باز نیز در مجموعه فتاوایش همین فتوا را صادر کرده است. (۲۵۳)

۸- شیخ ابن عثیمین می‌گوید: «همانا در برپایی مراسم عید میلاد برای طفل، تشبّه به دشمنان خداست؛ زیرا این عادت از عادات مسلمانان به حساب نمی‌آید، بلکه از دیگران به ارث رسیده است...». (۲۵۴)

او هم چنین می‌گوید: «و اما اعیاد میلاد برای شخص یا اولادش یا مناسبت ازدواج و نحو آن، تماماً غیر مشروع است، و این کارها به بدعت نزدیک تر است تا مباح بودن». (۲۵۵)

۹- شورای دائمی وهابیان می‌گویند: «همانا در روشن کردن چراغ در مساجد یا آویزان کردن لامپ‌های برقی بر بالا- یا اطراف آن‌ها یا بالای مناره‌ها یا آویزان کردن پرچم و علم و گذاشتن دسته گل بر مناره‌ها، در اعیاد و مناسبات به عنوان تزیین و بزرگداشت آن اعیاد و مناسبت‌ها، تشبیه به کفار است همان طور که آنان نسبت به معابد و کنیسه‌های خود انجام می‌دهند، و حال آن‌که

پیامبر صلی الله علیه و آله از تشبیه به کفار در اعیاد و عباداتشان نهی کرده است». (۲۵۶)

۱۰ - عبدالعزیز بن باز می گوید: «همانا ذبح گاو یا گوسفند، هنگام به اتمام رسیدن ساختمان مساجد، اصل و اساسی بر آن نیست، و اعتقاد به آن خطای محض است و سزاوار است کسی را که معتقد به این امور است یا این که این کارها را انجام می دهد، انکار کنیم؛ زیرا این امور بدعت در دین به حساب می آید، و هر بدعتی ضلالت است». (۲۵۷)

۱۱ - شیخ صالح بن فوزان می گوید: «از جمله بدعت هایی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می گیرد، زیاد تردد کردن بر قبر آن حضرت است، به این نحو که هر بار که وارد مسجد می شود، برود و سلام بر حضرت کند. و نیز نشستن در کنار قبر حضرت نیز بدعت است... و نیز از جمله بدعت ها، گریه کردن در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یا قبری غیر از او است، به گمان این که دعا کردن نزد آن قبور مستجاب است... و نیز از جمله منکراتی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می گیرد، بلند کردن صدا و درخواست حوایج از آن حضرت است. که این عمل شرک اکبر است. پس واجب است که مردم را از این کار برحذر داشت». (۲۵۸)

۱۲ - ابن عثیمین می گوید: «تبرک به پارچه کعبه و دست کشیدن بر روی آن از بدعت ها است؛ زیرا چنین عملی از پیامبر صلی الله علیه و آله نرسیده است». (۲۵۹)

۱۳ - شورای دایمی وهابیان می گویند: «... توجه مردم به این مساجد و دست کشیدن آنان به دیوارهای آن و تبرک جستن به آن بدعت بوده و نوعی از

انواع شرک به حساب می آید، و نیز شبیه به رفتار کفار در جاهلیت اولی نسبت به بت هایشان است...» (۲۶۰)

۱۴ - ابن عثیمین می گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت دوری از چشم زدن یا حفظ کردن خود از خطر، حکمش این است که این کار بدعت است؛ زیرا صحابه چنین کاری را انجام نمی دادند.» (۲۶۱)

۱۶ - ابن عثیمین می گوید: «و اما اجتماع در کنار مرده و خواندن قرآن و توزیع خرما و گوشت، همگی از بدعت هایی است که سزاوار است بر انسان که آن ها را رها کند؛ زیرا چه بسا همراه این امور نوحه سرایی و گریه و حزن می شود و از مرده چنان یاد می شود که به خاطر آن، مصیبت قلوب مردم زایل نمی گردد. من این افراد را که چنین کارهایی را انجام می دهند، نصیحت می کنم که به سوی خداوند عزوجل توبه کنند...» (۲۶۲)

۱۷ - ابن عثیمین می گوید: «اجتماع کنار قبر و قرائت قرآن از امور منکری است که در عهد سلف صالح معروف نبوده است.» (۲۶۳)

۱۸ - او هم چنین می گوید: «و اما اجتماع مردم در یک خانه برای تعزیت، از بدعت ها به حساب می آید، اگر به ضمیمه این کار طعام هم در آن خانه پخته شود، این عمل از نوحه سرایی به حساب می آید... و نوحه سرایی - آن گونه که بسیاری از اهل علم و از طلاب علم می دانند - از گناهان بزرگ به حساب می آید...» (۲۶۴)

۱۹ - او در جای دیگر می گوید: «اجیر گرفتن قاری قرآن تا این که قرآن کریم را بر روح مرده قرائت کند از بدعت ها به حساب می آید، و در آن اجری برای قاری و مرده نیست؛ زیرا قاری تنها برای دنیا و

مال، قرائت قرآن می کند و هر عملی که مقصود به آن دنیا باشد نمی تواند موجب تقرب به خدا باشد و در آن ثوابی نزد خدا نیست. بنا بر این عمل او ضایع شده و غیر از اتلاف مال بر ورثه به حساب نمی آید، لذا باید از این عمل احتراز جست؛ زیرا بدعت بوده و از منکرات به حساب می آید». (۲۶۵)

۲۰ - شورای دایمی وهابیان می گویند: «اجیر کردن کسی برای قرائت به نیت مرده به جهت تنفیذ وصیت او که به آن سفارش کرده، از اموری است که بدعت بوده و لذا این عمل جایز و صحیح نیست». (۲۶۶)

۲۱ - عبدالعزیز بن باز می گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحابش و نیز از سلف صالح ثابت نشده که هیچ نوع برنامه ای را برای مرده گرفته باشند، نه هنگام وفاتش و نه بعد از یک هفته یا چهل روز یا یکسال بعد از وفاتش، بلکه تمام این کارها بدعت و عادت قبیحی است که نزد قدمای مصر و دیگر کافران بوده است. پس باید مسلمانانی را که این برنامه ها را می گیرند نصیحت کرده و بر آنان به جهت این کارها انکار نمود؛ زیرا امید است که به سوی خدا توبه کرده و دست از این کارها بردارند، چون در این اعمال بدعت هایی در دین و مشابعت با کفار وجود دارد...». (۲۶۷)

۲۲ - در فتوای دیگر می گوید: «همانا برپا کردن ولیمه برای تعزیت دهندگان، اصل و اساسی ندارد، بلکه این عمل بدعت و منکر بوده و از امر جاهلیت است. پس بر تعزیت دهندگان جایز نیست که ولیمه برای صاحبان عزا برپا کنند، نه در روز اول و نه روز سوم

۲۳ - شورای دایمی وهابیان می گویند: «هدیه کردن ثواب نماز بر میت، جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه (رض) ثابت نشده است...» (۲۶۹)

۲۴ - شورای دایمی وهابیان می گویند: «هدیه دادن ثواب برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست، نه ثواب ختم قرآن و نه غیر قرآن؛ زیرا سلف صالح از صحابه و بعد از آنان چنین کاری را انجام ندادند، و حال آن که عبادات توقیفی است...» (۲۷۰)

۲۵ - ابن عثیمین می گوید: «هنگام تعزیت دادن بوسیدن نزدیکان مرده را من سنت نمی دانم، و لذا برای مردم سزاوار نیست که این عمل را سنت کنند...» (۲۷۱)

۲۶ - ابن فوزان می گوید: «واجب است انکار تلقین میت؛ زیرا این عمل بدعت است...» (۲۷۲)

۲۷ - شورای دایمی وهابیان می گویند: «توزیع غذا و میوه در کنار قبور بدعت است و برای قاریان جایز نیست که قرآن را بر روی قبرها بخوانند... زیرا تمام این کارها بدعت و منکر بوده و جایز نیست...» (۲۷۳)

۲۸ - ابن عثیمین می گوید: درخواست قرائت فاتحه از حاضران در مجلس نیز بدعت است...» (۲۷۴)

۲۹ - او نیز می گوید: «قرائت سوره یس بر قبر میت بدعتی است که اصل و اساسی ندارد، و نیز قرائت قرآن بعد از دفن سنت نیست، بلکه بدعت می باشد...» (۲۷۵)

۳۰ - شورای دایمی مفتیان وهابیان می گویند: «تهلیل؛ یعنی گفتن لا-اله الا الله هنگام حمل اموات به طرف قبر دلیل قابل اعتمادی برای آن نمی دانیم که دلالت بر جواز چنین عملی کند، بلکه این عمل بدعت است...» (۲۷۶)

۳۱ - ابن عثیمین می گوید: «کسانی که به پرده های کعبه می چسبند و زیاد دعا می خوانند، برای عملشان در سنت اصل و اساسی نیست؛

بلکه این کار بدعت است، لذا بر عالم است که برای مردم این مطلب را بیان کند» (۲۷۷).

۳۲ - ابن فوزان می گوید: «بدعت هایی که در مجال عبادات در این زمان پدید آمده بسیار است؛ از جمله جهر به نیت در نماز است، به این که بگویند: نیت می کنم که برای خدا فلان نماز را به جای آورم، و این عمل بدعت است؛ زیرا از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب نمی آید... و جایگاه نیت در قلب است، نیت عمل قلبی است نه عمل زبانی. و نیز از بدعت ها، ذکر دسته جمعی بعد از نماز است؛ زیرا مشروع آن است که هر شخصی ذکر معین را به صورت تنهایی بگوید...» (۲۷۸).

۳۳ - شورای دایمی مفتیان وهابی می گویند: «رفتن بالای غار معروف به غار حرا از شعائر حج و از سنت های اسلامی به حساب نمی آید، بلکه این عمل بدعت بوده و راهی از راه های شرک به خدا به حساب می آید. بنابراین سزاوار است که مردم را از بالا رفتن به غار حرا منع کرد...» (۲۷۹).

۳۴ - ابن عثیمین می گوید: «برخی از زائران دست به محراب و منبر و دیوارهای مسجد می کشند، تمام این ها بدعت است» (۲۸۰).

۳۵ - عبدالعزیز بن باز درباره بوسیدن دست بعد از مصافحه و قرار دادن دست بر سینه به جهت زیادتی دوستی می گوید: «برای این عمل اصل و اساسی از شریعت اسلامی نمی دانیم، و لذا بوسیدن دست یا قرار دادن آن بر سینه بعد از مصافحه مشروع نیست» (۲۸۱).

۳۷ - ابن عثیمین می گوید: «در مورد مصافحه شخص وارد بر کسانی که نشسته اند، چیزی از سنت نمی دانم، و لذا سزاوار نیست که این عمل انجام گیرد. برخی از مردم

امروزه هنگامی که وارد مجلسی می شوند شروع به مصافحه از یک یک افراد مجلس می کنند، این عمل آن گونه که من می دانم مشروع نیست». (۲۸۲)

۳۸ - ابن عثیمین می گوید: شروع مجالس و محاضرات به صورت دائم با آیاتی از قرآن به صورتی که گویا این عمل سنت مشروعی است، سزاوار نمی باشد». (۲۸۳)

۳۹ - شورای دایمی مفتیان وهابی می گویند: «همانا قرائت قرآن به صورت دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی بعد از نماز بدعت می باشد». (۲۸۴)

۴۰ - ابن عثیمین می گوید: «ختم تلاوت قرآن به «صدق الله العظيم» غیر مشروع بوده و سنت به حساب نمی آید، لذا بر انسان سنت نیست که هنگام به پایان رساندن قرآن کریم «صدق الله العظيم» بگوید». (۲۸۵)

۴۱ - شورای دایمی مفتیان وهابی نیز می گویند: «گفتن «صدق الله العظيم» بعد از پایان پذیرفتن قرآن بدعت است». (۲۸۶)

تَجَرُّ وِهَابِیَان

وهابیان از آن جهت که فکر متحجرانه و بسیط دارند در صدد برآمده اند تا مفهوم «بدعت» را توسعه داده و آن را شامل هر امری که حادث شده و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است نیز بنمایند، و این کار را تحت عنوان حرص بر محافظت شریعت انجام می دهند؛ در حالی که نمی دانند با این عملکرد خود دین را از سهل و آسان بودن خارج کرده و مردم را در مشکلات بسیاری قرار می دهند. آنان گمان می کنند که برای هر امر شرعی باید نصی خاص از جانب شارع رسیده

باشد، وگرنه داخل در مفهوم «بدعت» می شود. آنان گمان می کنند که شریعت اسلامی عقیم بوده و دربردارنده ضوابط عمومی و قوانین نیست تا بتواند پاسخ گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد.

در رأس این مکتب و تفکر ابن تیمیه قرار دارد. شخصی که با این دیدگاه تنگ نظرانه تخم تفرقه و اختلاف را در بین مسلمین نشانده، و از این طریق مسلمانان موخّید را به انواع تهمت ها متهم ساخت. با این که خودش قایل است به این که عادت بشر مربوط به عرف و طبیعت آنان است، و لذا اصل در آن حلیت و عدم منع است.

او می گوید: «فالأصل فی العبادات لا یشرع منها إلّا ما شرّعه الله، والأصل فی العادات لا یحظر منها إلّا ما حظّره الله»؛ (۲۸۷) «اصل در عبادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداوند تشریح کرده مشروع نباشد، و اصل در عادات آن است که چیزی جز آنچه که خداوند محظور و ممنوع کرده، ممنوع نباشد.»

وهابیان و پیروان محمّد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش را از استادشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسلامی را به جهت برخی اعمال، به بدعت گذاری و شرک و کفر متهم ساختند.

در «دائرة المعارف الاسلامیه» آمده است: «مفهوم کلمه (بدعت) پیشرفت داشته و مردم در مقابل آن دو دسته شده اند: برخی به طور بسته با آن برخورد می کنند، و گروهی نیز اهل تجددند. پیروان دسته اوّل به طور خاص حنابله می باشند که نماینده آنان امروزه وهابیانند. این گروه می گویند: بر هر مؤمنی واجب است که از رفتار و کردار پیشینیان پیروی کرده و از هر نوآوری پرهیزد. و دسته دوم

خود را تسلیم محیط و حالات مختلف کرده اند». (۲۸۸)

نمونه هایی از انحراف فکری

در ابتدای بحث به نمونه هایی از فتاوی و هابیان در توسعه مفهوم بدعت اشاره کردیم که دلالت بر تحجّر و انحراف فکری آنان داشت. اینک به نمونه هایی دیگر از این نوع برداشت های غلط که نزد اجداد سلفی آنان بوده اشاره می کنیم:

۱ - غزالی می گوید: «روایت شده که شخصی به ابوبکر بن عیّاش گفت: چگونه صبح کردی؟ او جوابش را نداد، و تنها گفت. ما را از این بدعت رها کن». (۲۸۹)

۲ - ابن الحاج می گوید: «علمای مارحمة الله - از پنکه ها منع کرده اند؛ زیرا قرار دادن آن ها در مساجد بدعت است». (۲۹۰)

۳ - او نیز می گوید: «پهن کردن بساط و سجاده قبل از آن که افراد نماز گزار وارد مسجد شوند، از بدعت هایی است که در دین حادث شده است، و لذا بر امام مسجد است که مردم را از این گونه کارها نهی نمایند...». (۲۹۱)

ادله و هابیان بر حرمت این مصادیق

و هابیان بر حرمت این امور و دیگر مصادیق به ادله مختلف نقلی و عقلی تمسک کرده اند که مهمترین آن ها عبارت است از:

۱ - حدیث بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ»؛ (۲۹۲) «هر کس در این امر ما چیزی احداث کند که از آن نیست، پس آن مردود است.»

۲ - در روایتی دیگر مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو ردّ»؛ (۲۹۳) «هر کس عملی را انجام دهد که امر ما بر آن نیست پس آن مردود است.»

۳ - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی، تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ، وإیاکم ومحدثات الأمور، فإنّ کلّ

محدثه بدعه، وکلّ بدعه ضلاله»؛ (۲۹۴) «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من، به آن سنت تمسک کرده و محکم آن را نگه دارید، و پرهیزید از اموری که حادث می شود؛ زیرا هر امر حادثی بدعت بوده و هر بدعتی ضلالت است.»

۴ - و نیز استدلال می کنند به آنچه در خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جمعه آمده که می فرمود: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ»؛ (۲۹۵) «اما بعد؛ پس همانا بهترین حدیث، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است و بدترین امور، نوآوری ها است و هر بدعتی ضلالت است.»

۵ - گاهی می گویند: «عبادات توقیفی است و لذا تعبد به عباداتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و یا از صحابه نرسیده، جایز نیست.»

۶ - گاهی می گویند: «این اعمال تشبه به کفار است و هر کس به قومی تشبه پیدا کند از جمله آنان است.»

پاسخ اجمالی

در پاسخ اجمالی به این ادله می گوئیم:

اولاً: تمام امت اسلامی با هر فرقه و گروه و مذهبی که هستند، به کبرای کلی که همان حرمت بدعت گذاری در دین است اعتقاد دارند. ولی سخن در این است که آیا این مصادیق و اعمال از موارد بدعت محرم به حساب می آید یا خیر؟

ما معتقدیم که حرام دانستن این مصادیق از باب این که بدعت است از بد فهمی مفتیان وهابی است.

ثانیاً: در مورد حدیث سوّم در جای خود به اثبات رسیده که از حیث سند اشکال دارد.

ثالثاً: در مورد بدعت همان گونه که بعداً اشاره می کنیم، قصد و نیت انتساب

به شارع نهفته است، و لذا اگر کسی یکی از این موارد را بدون انتساب به شارع انجام دهد هرگز داخل در مفهوم بدعت نخواهد بود.

رابعاً: برخی از این مصادیق در روایات اهل سنت آمده است، و از آنجا که این روایات مخالف با پیش فرض ها و اعتقادات نادرست وهابیان است، لذا به آن ها بی توجهی کرده اند.

خامساً: ما نیز معتقد به توقیفی بودن عبادات هستیم و می گوییم: عملی را به قصد و نیت عبادت بدون آن که از جانب شارع برسد نمی توان انجام داد، ولی مگر همه آن مصادیقی که تحریم کرده اند، بدین نیت است؟ بلکه به عنوان یک عمل عرفی و عقلایی است که انجام می دهند.

سادساً: برخی از این مصادیق گرچه روایت و دلیل خاصی بر آن از جانب شارع وارد نشده ولی می توان آن ها را تحت عنوان عام یا مطلق از ادله قرآنی یا روایی وارد کرد.

سابعاً: در جای خود به اثبات رسانده ایم که مطلق تشبیه به کفار حرام نیست و نیز انسان را در زمره آنان قرار نمی دهد، بلکه انجام عملی از اعمال کفار، انسان را در زمره آنان قرار می دهد که از خصوصیات آن ها به حساب آید؛ مثل به گردن آویختن صلیب یا زدن ناقوس و ...

این موضوع را در بحث برپایی مراسم به طور مفصل شرح و تفصیل داده ایم.

ثامناً: بخشی از این مصادیق در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن ها اشاره شده است و از آنجا که سنت اهل بیت پیامبر حجت است. لذا می توان آن ها را از مصادیق بدعت خارج کرد.

سنت در لغت و اصطلاح

سنت در لغت به معنای روش و سیره است، و جمع آن سنن است، مانند غرفه و عُرف. واژه سنت در قرآن

کریم به خداوند و نیز به گذشتگان نسبت داده شده است؛ چنان که می فرماید: «سَيِّئَةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ (۲۹۶) «این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت خدا تغییر نخواهی یافت.» و نیز می فرماید: «فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ». (۲۹۷)

مقصود از سنت الهی، طریقه حکمت و روش اطاعت اوست. سنت الهی درباره بشر این بوده است که پیوسته آنان را بیافریند، و قرنی را پس از قرنی و امتی را بعد از امتی پدید آورد. و با فرستادن پیامبران الهی و نازل کردن کتب و شرایع آسمانی، طریقه اطاعت و بندگی را به آنان بیاموزد، و بدین وسیله آنان را امتحان و آزمایش کند، تا آنان بتوانند بر اساس اختیار و انتخاب خود، و در سایه ایمان و عمل صالح به کمال مطلوب دست یابند. اما سنت امت ها این بوده است که «جز عده ای» پیامبران الهی را تکذیب می کردند، و راه معصیت و طغیان را بر می گزیدند، و خود را مستوجب سنت الهی دیگری؛ یعنی سنت مجازات الهی می کردند، که نتیجه اش گرفتار شدن تکذیب کنندگان پیامبران به عذاب الهی و هلاکت و نابودی آنان بوده است، چنان که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»؛ (۲۹۸) «و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز این که [مستحق شوند] تا سنت [خداوند در مورد عذاب] پیشینان، درباره آنان [نیز] به کار رود». (۲۹۹)

در احادیث معصومین علیهم السلام سنت به دو معنا به کار رفته است:

الف) آنچه را پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله (علاوه بر قرآن) از جانب خداوند آورده است تا بیانگر راه و روش زندگی بهتر باشد.

سنت در این کاربرد، معنای گسترده ای دارد و همه احکام دین؛ اعم از احکام تکلیفی و وضعی را شامل می شود.

ب) کاربرد دیگر سنت در روایات، به معنای مستحب و مندوب است. معمولاً در مواردی که کلمه سنت با کتاب ذکر شده، مقصود سنت به معنای اول است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما من شیء إلا وفيه کتاب أو سنه»؛ (۳۰۰) «هیچ موضوعی نیست مگر آن که برای او حکمی در کتاب یا سنت وجود دارد.» همچنین در روایاتی که سنت و بدعت با یکدیگر ذکر شده، مقصود از سنت همین معناست.

معنای دوم سنت نیز در روایات کاربرد فراوان دارد؛ مثلاً در روایات می خوانیم: «السواک هو من السنه، ومطهره للفم»؛ (۳۰۱) «سواک کردن از سنت است و دهان را پاک می کند.»

و نیز آمده است: «من السنه أن تصلى على محمد وأهل بيته في كل جمعه ألف مره»؛ (۳۰۲) «از سنت است که بر محمد و اهل بیت او در هر جمعه هزار بار صلوات بفرستی.»

سنت در اصطلاح فقها عبارت است از: قول یا فعل یا تقریر معصوم.

همه مسلمانان به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عقیده دارند، بدین جهت قول، فعل و تقریر او نزد همه مسلمانان سنت به شمار می رود. از آنجا که شیعه به عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، قول، فعل و تقریر آنان نیز داخل در سنت خواهد بود. راه اثبات سنت، نقل است که دو گونه می باشد: متواتر و غیر متواتر.

نقل متواتر افاده علم می کند، و در اعتبار آن تردیدی نیست.

و نقل غیر متواتر نیز دو گونه است: گاهی با قرآینی همراه است که مفید علم است؛ در این صورت نیز در حجیت آن سخن نیست، اما اگر با قرآین مفید علم، همراه نباشد و تنها مفید ظن باشد، در صورتی اعتبار و حجیت دارد که ناقل آن عادل یا ثقه باشد.

بدعت در لغت

بدعت در لغت به معنای کار نو و بی سابقه است، و معمولاً به کار بی سابقه ای گفته می شود که بیانگر نوعی حسن و کمال در فاعل باشد. «بدیع» به معنای کار یا چیزی نو و بی سابقه است. این واژه هر گاه درباره خداوند به کار رود به معنای این است که خداوند جهان را بدون استفاده از ابزار و بدون ماده پیشین و بدون این که از کسی الگوبرداری کرده باشد، آفریده است. (۳۰۳)

واژه بدعت در روایات، غالباً در مقابل شریعت و سنت به کار رفته است و مقصود از آن، انجام دادن کاری است که بر خلاف شریعت اسلام و سنت نبوی است. امام علی علیه السلام فرموده است: «إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مَتَّبِعِ شَرْعَهُ وَ مَبْتَدِعِ بَدْعَهُ»؛ (۳۰۴) «افراد دو گونه اند: یا پیرو شریعتند، یا بدعت گذار در دین.»

در جای دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره نبوت فرموده است: «أَظْهَرَ بِه الشَّرَائِعِ الْمَجْعُولَهُ، وَ قَمَعَ بِه الْبِدْعِ الْمَدْخُولَهُ»؛ (۳۰۵) «خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله شریعت هایی را که فراموش شده بود و مردم از آن ها آگاهی نداشتند، آشکار ساخت، و بدعت هایی را که اهل بدعت در ادیان پیشین وارد کرده بودند ریشه کن ساخت.»

و در جای دیگر فرموده است: «مَا أَحْدَثَ بَدْعُهُ إِلَّا تَرَكَ بِهَا سَنَهُ»؛ (۳۰۶) «هیچ بدعتی حادث نشد مگر این که به سبب آن سنتی ترک گردید.»

بدعت در اصطلاح

فقها و محدثان، بدعت را به گونه های مختلف تعریف کرده اند که نمونه هایی از آن ها را یادآور می شویم:

۱ - ابن رجب حنبلی می گوید: «الْبَدْعَةُ مَا أَحْدَثَ مِمَّا لَا أَصْلَ لَهُ فِي الشَّرِيعَةِ يَدُلُّ عَلَيْهِ، أَمَّا مَا كَانَ لَهُ أَصْلٌ مِنَ الشَّرْعِ يَدُلُّ عَلَيْهِ فَلَيْسَ بِبَدْعٍ شَرْعاً، وَإِنْ كَانَ بَدْعَهُ لَغَةً»؛ (۳۰۷) «بدعت، امر حادثی است که

برای آن در شریعت، دلیلی نباشد که بر آن دلالت کند و اگر دلیلی در شرع وجود داشته باشد، شرعاً بدعت نیست؛ اگرچه در لغت آن را بدعت نامند.»

۲ - ابن حجر عسقلانی می گوید: «البدعه ما أحدث وليس له أصل في الشرع، وما كان له أصل يدل عليه الشرع فليس ببدعه»؛ (۳۰۸) «بدعت امر حادثی است که برای او دلیلی در شریعت نباشد، و اگر دلیلی بر آن در شرع باشد، بدعت نیست.»

۳ - سید مرتضی رحمه الله می گوید: «البدعه زیاده فی الدین أو نقصان منه من إسناد إلى الدین»؛ (۳۰۹) «بدعت عبارت است از زیاد کردن یا کم کردن از دین، با انتساب آن به دین.»

۴ - علامه مجلسی رحمه الله می گوید: «البدعه فی الشرع ما حدث بعد الرسول ولم یرد فیہ نصّ علی الخصوص، ولا یکون داخلاً فی بعض العمومات»؛ (۳۱۰) «بدعت در شرع، هر امری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله حادث شود و نص به خصوص بر آن نباشد، و داخل در برخی از عمومات نیز نباشد.»

مفاد تعریف های یاد شده این است که بدعت در اصطلاح علمای حدیث و فقه این است که حکمی به دین افزوده و یا از آن کاسته شود، بدون این که مستندی از کتاب یا سنت داشته باشد. بنابر این هر گاه قول یا فعلی که سابقه نداشته است، با استناد به دلیلی از کتاب یا سنت اظهار گردد، بدعت نخواهد بود، هر چند ممکن است در استنباط آن حکم از کتاب و سنت خطایی رخ داده باشد؛ زیرا خطا در اجتهاد مورد مؤاخذة واقع نمی شود.

یاد آور می شویم، از آنجا که احکام قطعی عقل نیز مورد تأیید قرآن و روایات قرار گرفته است،

و عقل قطعی از منابع احکام شرعی است، هر گاه حکم جدیدی با استناد به دلیل عقلی قطعی به عنوان حکم دینی اظهار شود، بدعت به شمار نمی رود.

تشویش در مفهوم بدعت

مفهوم «بدعت» در کلمات علما در هاله ای از تشویش و غموض قرار گرفته است، لذا در بیان حدود ماهیت و توضیح قیود آن تعریفات متفاوت و مختلفی ذکر شده و به تبع آن مصادیقی به عنوان بدعت معرفی شده است.

برخی چنان دایره مفهوم بدعت را وسیع گرفته و معنا کرده اند که به اتهام بدعت، بسیاری از مسلمانان را به جهت انجام اعمالی که در آن ها نوآوری است، از دین اسلام خارج کرده و متهم به کفر نموده اند. این حربه از بارزترین وسایلی شده که وهابیان بر سر مخالفان خود؛ مخصوصاً شیعه می کوبند. لفظ «بدعت» گرچه از حیث معنای لغوی امری واضح است، ولی از آنجا که معنای اصطلاحی پیدا کرده لذا حدود و قیودی به آن اضافه شده است. بدین جهت جا دارد تا درباره مفهوم اصطلاحی این لفظ بحث کنیم.

حرمت بدعت

بدعت به معنایی که گذشت - یعنی افزودن چیزی بر دین و یا کاستن از آن - فعلی حرام است؛ زیرا تشریح مخصوص خداوند است، و جز به اذن و مشیت خداوند کسی حق ندارد در حوزه تشریح وارد شود. قرآن کریم اهل کتاب را نکوهش می کند که چرا علمای دین خود را بی چون و چرا اطاعت می کردند، و آنان را ارباب خویش بر گزیده بودند، خداوند می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ». (۳۱۱)

علمای یهود، مردم را به عبادت خود دعوت نمی کردند، و مردم نیز آنان را پرستش نمی نمودند، لیکن حرام خداوند را حلال و حلال الهی را حرام می کردند، و مردم آنان را اطاعت می نمودند. این گونه اطاعت در حقیقت پرستش آنان بود. (۳۱۲)

همچنین درباره نصارا می فرماید: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ...»؛ (۳۱۳)

«و رهبانیتی که آن را بدعت گذاردند، ما آن را برایشان ننوشته بودیم...».

در روایات نیز بدعت با شدت تمام مردود شناخته شده است. در حدیث نبوی آمده است: «كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»؛ (۳۱۴) «هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی و ضلالتی در آتش دوزخ است.»

ارکان بدعت

با استفاده از روایات و تعریف هایی که از علمای حدیث و فقه در مورد بدعت ذکر شد، به دست می آید، که بدعت سه رکن اساسی دارد:

۱ - کسی حکمی رابه دین نسبت داده یا آن را از دین بیرون کند؛ مثل آن که کسی «الصلوة خیر من النوم» را جزء اذان بداند، یا متعه را از دین خارج کند. لذا خداوند متعال در مذمت نسبت های ناروای مشرکان می فرماید: «قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»؛ (۳۱۵) «بگو آیا خداوند به شما این اجازه را داده یا بر خدا افترا می بندید.»

و نیز می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا...»؛ (۳۱۶) «وای بر کسانی که مطالبی را با دستان خود می نویسند، آن گاه آن را به خدا نسبت می دهند تا این که در مقابل آن پول ناچیزی بگیرند...».

۲ - بدعت آن وقتی مذموم است که گوینده آن عقیده فاسد یا عمل غیر مشروعی را در مجتمع اشاعه دهد، نه آن که تنها در دل به آن اعتقاد داشته، یا در مکانی مخفی آن را انجام دهد. در مسلم روایتی به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند: «... من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من يتبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً»؛ (۳۱۷) «... هر کس که

دعوت به ضلالت نماید؛ مثل گناهان کسانی که او را در آن ضلالت متابعت می کنند بر اوست، و از گناهان متابعت کنندگان چیزی کاسته نمی شود.» در این حدیث تصریح به دعوت آمده، که ظهور در اشاعه دارد.

۳- نبود دلیل شرعی بر امر حادث در دین؛ که این رکن از تعریف های اصطلاحی که برای بدعت ذکر شد به خوبی استفاده می شود. لذا دو مورد از بدعت خارج می شود:

الف) مواردی که امری حادث شود و دلیل خاصی برای آن در شرع موجود باشد، ولو آن امر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاده باشد؛ مثل زلزله که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاد، تا آن که در بصره زلزله ای شد و ابن عباس برای مردم نماز آیات خواند.

ب) مواردی که تحت دلیل عام است. یکی از اموری که سبب ضمانت و حفظ و بقای شریعت اسلامی است، عموماتی است که در آن، شریعت در لسان ادله وجود دارد که تطبیق بر جزئیات و موضوعات جدید، باعث پویایی و بقای شریعت اسلامی است. از همین رو اگر امری در شریعت حادث شده و آن را به دین نسبت دادند، ولو دلیل خاصی بر آن از قرآن و روایات وجود نداشته باشد، ولی داخل در عمومات ادله است و از بدعت خارج می گردد؛ مثلاً در آیه شریفه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» (۳۱۸) اگر در این زمان کشور مسلمانی در صدد آماده نمودن هواپیمای جنگی و وسایل مدرن نظامی برآید، مشمول این آیه شریفه خواهد بود و به آن عمل کرده است؛ در حالی که این ادوات در صدر اسلام نبوده است.

و نیز در صحیح

بخاری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد» (۳۱۹) حال اگر کسی بخواهد قرآن را با شیوه های جدید فرا گرفته یا بیاموزد، اشکالی ندارد؛ زیرا داخل در عموم این دلیل است. لذا با این توضیح، بسیاری از مسایلی را که وهابیان از مصادیق بدعت می شمرند؛ مثل بنای بر قبور، عزاداری برای اولیای الهی، برپایی مراسم جشن و ... از مفهوم بدعت خارج است؛ زیرا داخل در عمومات ادله امثال قول خداوند متعال: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»، و دیگر ادله است.

نمونه هایی از عمومات قرآنی

همان گونه که اشاره شد در قرآن کریم عمومات و اطلاعاتی وجود دارد که انسان می تواند با ارجاع مصادیق حادث و جدید به آن ها، حکمشان را استخراج کند. اینک به نمونه هایی از این عمومات قرآنی اشاره می کنیم:

۱ - خداوند سبحان می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»؛ (۳۲۰) «بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم].»

۲ - «وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»؛ (۳۲۱) «و ایام الله را به آنان یاد آور.»

۳ - «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (۳۲۲) «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.»

۴ - «وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ»؛ (۳۲۳) «ما سرگذشت هر یک از انبیا را برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم و اراده ات قوی گردد.»

«وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»؛ (۳۲۴) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

۶ - «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...»؛ (۳۲۵) «[این چراغ پرفروغ در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند] تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد؛ خانه هایی که نام خدا در آن ها برده می شود، و صبح و شام در آن ها تسبیح او می گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا غافل نمی کند...».

این ها اطلاقات و عموماتی است که می توان از آن ها حکم استحباب و رجحان اعمالی را؛ همچون بنای بر قبور، برپایی مراسم جشن و عزاداری در ولادت و مناسبات و سوگواری اولیای الهی و فروع دیگر را استفاده کرد.

۷ - «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ (۳۲۶) «هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

از اطلاق آیه فوق استفاده می شود که انسان می تواند با هر وسیله ای جدید نیز که اختراع شده قرآن را استماع کرد.

۸ - «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ (۳۲۷) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

امروزه انواع و اقسام مختلفی از ایجاد سلطه از ناحیه کفار بر مؤمنین پدید آمده که در زمان صدور آیه نبوده است، ولیکن می توانیم با تمسک به اطلاق آیه فوق همه موارد سلطه را تحریم کنیم.

۹ - «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»؛ (۳۲۸) «[همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم

تعاون کنید و [هرگز] در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.»

تعاون و کمک هایی که بر کارهای نیک و تقوی و نیز بر گناه و دشمنی در صدر اسلام بوده، محدود به موارد معینی بوده ولی در این عصر و زمان دایره آن گسترش پیدا کرده است، لذا می توان به اطلاق آیه فوق تمسک کرده و تمام مواردی که داخل در مصداق حرمت نیست را از آیه فوق استفاده نمود.

نمونه هایی از عموماًت حدیثی

برخی از عموماًت و اطلاقات حدیثی است که می توان به آن ها تمسک نموده و بر مصادیق جدید تطبیق نمود. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «...وأحبوا أهل بيتي لحبي»؛ (۳۲۹) «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.» می دانیم که کارهایی از قبیل برپایی مراسم جشن و عزاداری برای اولیای الهی از مصادیق بارز محبت درباره آنان است.

۲ - و نیز فرمود: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم»؛ (۳۳۰) «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»

۳ - و نیز فرمود: «إنّ افضلکم من تعلّم القرآن وعلمه»؛ (۳۳۱) «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد.»

از اطلاق این ادله استفاده می شود که طلب علم و نیز تعلیم و تعلّم آن به هر نحو ممکن و مجاز، حلال بلکه راجح است.

شواهد تاریخی بر تطبیق

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مسلمانان با مراجعه به مصادیق جدیدی که پدید می آمد، برای به دست آوردن حکم آن به عموماًت و اطلاقات قرآن یا حدیث مراجعه می کردند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - طبرانی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر شخصی اعرابی گذر کرد که نماز می خواند. او در نمازش این گونه دعا می خواند: «یا من لا-تراه العیون و لا-تخالطه الظنون، و لا یصفه الواصفون، و لا-تغیره الحوادث و...». پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را موکّل اعرابی کرد و فرمود: هر گاه نمازش تمام شد او را به نزد من بیاور. از طرفی برای پیامبر صلی الله علیه و آله تکه طلائی آورده بودند. چون اعرابی آمد، حضرت آن طلا را به او بخشید، آن گاه فرمود: آیا می دانی که برای چه

این طلا را به تو بخشیدم؟ اعرابی عرض کرد: به جهت رَحْمی که بین من و شما است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إِنَّ لِلرَّحْمِ حَقًّا، وَلَكِنِّي وَهَبْتُ لَكَ الذَّهَبَ لِحَسَنِ ثَنَائِكَ عَلَى اللَّهِ»؛ (۳۳۲) «همانا برای رحم حقّی است ولی من این طلا را به تو به خاطر این که خدا را خوب ستایش کردی بخشیدم.»

آنچه که در ادله قرآنی و حدیثی رسیده، اشاره به اصل دعا و نیز برخی از دعاها ذکر شده است، ولی این شخص اعرابی به واسطه برخی از اطلاقات و عمومات ادله که ترغیب به دعا کرده، مناجات هایی از ناحیه خود با خدا داشت، و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز آن ها را تأیید کرده است.

از اینجا استفاده می شود که تطبیق کلیات عمومات و اطلاقات بر مصادیق جایز اشکالی نداشته، بلکه مستحب است.

۲ - احمد بن حنبل از انس نقل کرده که گفت: «نماز برپا شد، مردی با سرعت آمد و در آخر صف نماز قرار گرفت و در حالی که نفس نفس می زد، در آن حال گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مَبَارَكًا فِيهِ»، چون رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز خود را تمام کرد فرمود: «أَيُّكُمْ الْمُتَكَلِّمُ؟» کدامین از شما چنین سخنی را گفت؟ همه ساکت شدند. باز حضرت فرمود: «أَيُّكُمْ الْمُتَكَلِّمُ، فَإِنَّهُ قَالَ خَيْرًا...»؛ (۳۳۳) «کدامین از شما چنین سخنی گفت؟ او سخن نیکی گفته.»

این سخن را گرچه از شخص پیامبر صلی الله علیه وآله نشنیده و خودش به عنوان تمجید خدا از زبانش جاری کرده است، و لذا در جواب سؤال پیامبر از این که چه کسی این جملات را گفت، مردم از ترس سکوت کردند، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله

این مصداق را از آنجا که تحت عمومات و اطلاقات دعا و مدح و ستایش الهی است امضا کرده است. از اینجا استفاده می شود که حمل مطلقات و عمومات بر مصدایق تا مادامی که داخل در حرام و مکروه نگردد، جایز است.

احمد بن علی منجور مالکی می گوید: «البدعه... التي لاتدخل تحت الاصول والقواعد العامه للشريعه»؛ (۳۳۴) «بدعت... چیزی است که داخل تحت اصول و قواعد عام شرعی نمی شود.»

شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی

شریعت اسلامی بر خلاف شرایع دیگر، از آنجا که خاتم شرایع آسمانی است، لذا مشتمل بر قواعد و قوانینی شمول گرا است که می تواند تا روز قیامت پاسخ گوی همه نیازهای بشر در تمام زمینه ها و در هر عصر و زمان باشد. و لذا خداوند متعال می فرماید: «مَافَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»؛ (۳۳۵) «ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم.»

و نیز می فرماید: «وَكُلُّ شَيْءٍ ءِ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً»؛ (۳۳۶) «و هر چیزی را به طور مشخص [و آشکار] بیان کردیم.»

و نیز می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ءِ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»؛ (۳۳۷) «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان گر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه ای که در حجهالوداع ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند، هر چه را که باعث نزدیکی شما به بهشت و دوری شما از جهنم می شود به آن امر نمودم، و هر چه که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می کند شما را از آن نهی کردم...» (۳۳۸)

در حقیقت اساس این عمومیت و شمولیت آن است که شریعت اسلامی، شریعتی است فطری که با فطرت انسان سازگاری تمام داشته و پاسخ گوی حاجات بشر است؛ شریعتی که

تعیین کننده مصالح و مفاسد واقعی انسان ها است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین اوعلیهم السلام نیز در همین راستا تشریک مساعی کرده و در جهت توسعه شریعت و تکامل و تطبیق آن سعی فراوان نمودند، تا دین و شریعت الهی و اسلامی به این گونه در آمد که قابل انطباق و اجرا در تمام زمینه ها و عصرها و زمان ها است.

وسعت دایره حلال

از جمله امتیازات شریعت اسلامی که باعث شمولیت و عمومیت دایره آن شده، مساله توسعه در حلیت و گسترش دایره حلیت است. در نظر اسلام، اصل اولی حلیت و طهارت است. هر چیزی برای انسان حلال و پاک است مگر آن که خلاف آن به طور علم و اطمینان ثابت شده باشد.

خداوند متعال می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ (۳۳۹) «و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم.»

و نیز می فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ (۳۴۰) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.»

در حقیقت کارهای مباح و حلال، ناشی از واقع امر و ملاکات اقتضایی است که مولی درصدد آن است که انسان را نسبت به آن امور و افعال آزاد بگذارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه شده است گروهی را که از رخصت ها و مباحات الهی اعراض می کنند؟ به خدا سوگند که من داناترین آنان به خدایم و از همه بیشتر از او خشیت دارم.» (۳۴۱)

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (۳۴۲) «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را

حرام کرده است؟ بگو: این ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند [اگرچه دیگران نیز با آنان مشارکت دارند، ولی در قیامت، خالص [برای مؤمنان خواهد بود].»

و به جهت توسعه در جانب حلیت است که ملاحظه می کنیم شریعت اسلامی تأکید فراوانی بر ترک اصرار در سؤال و دنبال نمودن مسائل نموده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را بر شما ترک کردم شما نیز آن را ترک کنید. هر گاه حدیثی برای شما بیان کردم آن را از من اخذ کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما به جهت کثرت سؤال، و آمد و شد برای سؤال نزد انبیایشان به هلاکت افتادند.» (۳۴۳)

این ها همه ناشی از آن است که شریعت اسلامی شریعتی آسان و روان است، خداوند متعال می فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»؛ (۳۴۴) «خداوند راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را.»

و نیز می فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»؛ (۳۴۵) «خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند، و انسان ضعیف آفریده شده است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر نقلی فرمود: «من به یهودیت و نصرانیت مبعوث نگشتم، بلکه به حنیفیت و تسامح در دین مبعوث شده ام.» (۳۴۶)

بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت

از بحث های گذشته روشن شد که بدعت در اصطلاح شرع ملازم است با قبیح، و حکم شرعی آن حرمت است. بنا بر این، تقسیم بدعت اصطلاحی به حسن و قبیح نادرست است. با این حال، اهل سنت بدعت مصطلح را به دو قسم حسن و قبیح تقسیم کرده اند. (۳۴۷)

تقسیم بدعت مصطلح در شرع به حسن و قبیح، و مشروع و نامشروع نادرست است؛ زیرا در اصطلاح شرع، بدعت به معنای ابداع

حکمی است که مبنای شرعی ندارد. چنین فعلی قطعاً حرام و مبعوض شارع است.

اصل عملی اباحه در اشیا و افعال

علمای علم اصول می گویند: اصل اولی در افعال و عادات، حریت و براءت است، مگر آن که مورد نهی قرار گیرد. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می فرماید: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحِيمَ خنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»؛ (۳۴۸) «بگو ای پیامبر در احکامی که به من وحی شده، چیزی که برای خوردندگان طعام حرام باشد نمی یابم جز آن که مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از روی فسق ذبح کنند.»

دکتر یوسف قرضاوی می گوید: «أَوَّلُ مَبْدئِي كَمَا أَنَّ اسْلَامَ آن را تقریر کرده، آن است که اصل اولی در اشیا و منافع که خداوند خلق کرده، حریت و اباحه است، و حرام نیست مگر آنچه که بر او نص صریح صحیح از شارع بر تحریمش رسیده باشد...» (۳۴۹).

نقد میزان بودن فعل سلف

اشاره

انسان وقتی به فتاوی و هابیان مراجعه می کند پی می برد به این که بسیاری از کارهایی را که به عنوان بدعت معرفی کرده اند، دلیلشان این است که سلف صالح آن را انجام نداده اند.

ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: «... این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده اند با آن که مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبت بیشتری از ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و از ما بیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله را تعظیم می نمودند، و بر کارهای

او در جایی دیگر می گوید: «و اما قرار دادن موسمی غیر از موسم های شرعی همچون برخی از شب های ماه ربیع الاول که گفته می شود شب مولد است، و نیز برخی از شب های ماه رجب یا هجدهم ذی الحجه و اوّل جمعه از رجب، یا هشتم شوال که جاهلان آن را عید ابرار می نامند، این ها همه بدعت هایی است که سلف آن ها را مستحب ندانسته و انجام نداده اند».

(۳۵۱)

ابن الحاج نیز در تحریم برگزاری مولودی خوانی می گوید: «این عمل تنها به خود نیتش هم بدعت است؛ زیرا این عمل زیادتی در دین است و از عمل پیشینیان به حساب نمی آید؛ در حالی که متابعت و پیروی از سلف سزاوارتر است». (۳۵۲)

پاسخ

اولاً: ما معتقدیم که عمل پیشینیان نمی تواند مصدري از مصادر تشریح به حساب آید، و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد آن گونه که در بحث از سلفی گری به آن اشاره کردیم.

ثانیاً: ما در هیچ موردی نمی توانیم آرای جمیع افراد سلف را در یک عصر جمع کرده و به نقطه وحدت و یکپارچگی برسیم، تا چه رسد به این که بخواهیم آرای مردم و حتی علمای سه عصر و قرن را جمع کرده و به نقطه مشترک و واحدی برسیم؛ زیرا در هر مسأله ای اختلاف اقوال وجود داشته است. بسیاری از اعمال و رفتار سلف بوده که در جانب نقیض فعل و ترک بوده و محکوم به جوّ سیاسی در آن زمان قرار داشته است. امری که با موشکافی رفتار گذشتگان می توان به علت آن پی برد. رفتار گذشتگان گاهی از حالت خوف و ترس و گاهی از حالت تسامح و بی مبالاتی نسبت به امور شرعی نشأت

گرفته است، و در برخی از موارد نیز ناشی از فهم اشتباه و تأویلات و توجیهاات غیر دقیق از نصوص شرعی بوده است.

ما به یقین می دانیم که قایلین به وجوب متابعت از رفتار سلف نمی توانند از خود یک ضابطه و قانون معین و محدودی را به دست بدهند تا هویت سلف را مشخص کند، سلفی که از چنان اطمینان و اعتمادی نزد آنان برخوردار است که مصدر تشریح در مسائل دینی شده اند. مقصود از این سلف کیست؟

جالب توجه این است که ابن تیمیه که از سردمداران این نظریه است، می گوید: «چگونه مؤمن عالم می تواند بر عادات عوام مردم یا کسانی که عوام زدگی آنان را زنجیر کرده یا قومی که در جهالت غوطه ور بوده و هرگز رسوخ در علم نکرده اند، اعتماد کند، آنان که از اولی الأمر به حساب نیامده و برای مشورت صلاحیت ندارند، و شاید که ایمانشان به خدا و رسولش کامل نشده است...» (۳۵۳)

حال اگر اهل سلف ممکن است چنین باشند، چگونه فعل و کردار آنان را حجّت و مصدر تشریح می دانند؟!

به هر حال ما معتقدیم که مصدر تشریح که می تواند از خلال آن احکام دین استنباط و استخراج شود، باید از مصونیت از خطا برخوردار باشند و از کمترین چیزی که تصوّرش در تناقض و اختلاف و اشتباه می رود محفوظ باشد که در مورد فعل سلف این چنین تصوّر ممکن نیست.

ثالثاً: ما معتقدیم که دین اسلام دینی آسمانی است که برای همه امت ها و قومیت های گوناگون بشری نازل شده و نمی توان آن را محصور در ضمن عادات و عرفیت های خاصی نموده یا محصور در محدوده و جوّ تقلیدی معین کرد. دین بالاتر از

هر عرفیتی است؛ زیرا دین درصدد برآوردن حاجات بشر است که در کمون بشر نهفته است. دین متکفل نظام و قوانین عامی است که می تواند هدایت عموم بشر را برعهده گرفته تا به سعادت و نجات برساند، که از آن تعبیر به این جهانی و ابدی می شود.

به تعبیری دیگر: از آنجا که عرف عمومی انسان در بردارنده ابعاد تغییر و تحوّل و اختلاف و پیشرفت است، لذا این جهت مورد نظر و لحاظ شارع بوده و برای آن چاره اندیشی کرده و حکم کلی بیان کرده است. لذا می توان گفت که عرف عمومی انسان مورد توجه و اهتمام شریعت اسلامی بوده و از احترام ویژه ای برخوردار است، و اگر شارع حکمی را متوجه عرف خاصی کرده، از خلال و دیدگاه همان عرف عام انسانی است.

کسانی که درصدد برآمده اند تا با تمسک به عدم فعل سلف نسبت به امور مستحدث و جدید، این امور را به «بدعت» نسبت داده و تحریم نمایند، جنایتی نابخشودنی نسبت به تشریح اسلامی انجام داده اند.

بیشتر امور شرعی که حادث می شود و انسان مسلمان با آن ها در مراحل مختلف زندگانی سر و کار دارد دارای دو خاصیت است؛

خاصیت اول: چیزی است که ما می توانیم بر آن عنوان «جانب شرعی امر حادث» اطلاق کنیم که آن عبارت است از اصل ممارست مشروع و مبتنی بر ادله ثابت در تشریح.

خاصیت دوم: چیزی است که ما از او به «جانب عرفی در امر حادث» یاد می کنیم، که عبارت است از شکل عمل مشروع و اسلوب وقوع آن. امری که به حسب پیشرفت و گذر زمان و طبیعت مختلف عرف ها و تقالید رایج در مجتمع ها، تغییر و

اختلاف پیدا می کند، بدون آن که تأثیری بر اصل مشروعیت آن بگذارد.

عموم مسلمانان، امروزه بسیاری از امور و اعمال شرعی خود را از آن جهت که جنبه شرعی ثابت دارد انجام می دهند، ولی آن ها را در قالب و روش جدیدی پیاده می نمایند. و اگر تغییری پیدا شده و با رفتار مسلمانان صدر اسلام و سلف و پیشینیان سازگاری ندارد، تنها در جانب عرفی امر حادث است نه در جانب شرعی آن. و می دانیم که تغییر در جانب عرفی امری است که ضرورت زندگی آن را می طلبد.

قضیه یادبود گرفتن و نصرت دین اسلام و پیامبرش امری مسلم بوده و مورد توجه همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بوده است، ولی با گذر زمان و تحوّل و تغییر در حالات و عرفیت ها، روش های نصرت و یادبود فرق کرده است، در عین این که روح شریعت آن محفوظ مانده است. و این امری صحیح و عقلایی و مورد قبول شرع و عقل است.

رابعاً: در بحث اصول به اثبات رسیده که تنها صدور فعلی از شخص معصوم دلالت بر عدم حرمت آن فعل دارد؛ زیرا شخص معصوم از گناه مصون و محفوظ است، ولی نمی توان ادعا کرد که ترک فعلی از طرف معصوم دلالت بر حرمت و کراهت آن دارد؛ زیرا ممکن است که شخص معصوم فعل مباح یا حتی بنابر نقلی مستحبی را ترک نماید. این مطلب درباره افراد معصوم گفته شده تا چه رسد به افرادی که از عصمت برخوردار نبوده اند، به طور حتم عمل سلف و گذشتگان از عصمت برخوردار نبوده و حتی نمی توان همه آنان را عادل دانست، لذا نمی تواند فعل سلف میزان مشروعیت اعمال ما قرار

گیرد.

مصادیق واقعی بدعت

توضیح

در تعریف بدعت و بیان مفهوم اصطلاحی آن گفتیم که این واژه در اصطلاح از سه رکن برخوردار است: وارد کردن چیزی در دین به زیاده یا نقیصه؛ یعنی کم کردن یا زیاد کردن عملی از اعمال. و دیگری دعوت کردن به این امر و شایع کردن آن. و رکن سوم آن است که دلیل و اصلی عام یا خاص برای آن در دین و شریعت نباشد؛ حال اگر بخواهیم برای «بدعت» واقعی و حقیقی در اصطلاح مصداق و مواردی بیان کنیم باید به اعمال و رفتار و سیره خلفا در همان عصر سلف و علی الخصوص صحابه مراجعه نماییم که می توان برای آن نمونه ها بسیاری پیدا کرد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) بدعت های خلیفه اول

۱ - تشکیل سقیفه ۲ - وصیت ابوبکر به خلافت عمر

۳ - حذف سهم مؤلفه قلوبهم ۴ - حذف سهم ذوی القربی ۵ - انکار ارث گذاشتن انبیا

۶ - قتال با مانعین اعطای زکات به دستگاه خلافت ۷ - منع تدوین سنت و...

ب) بدعت های خلیفه دوم

۱ - جلوگیری از به جای آوردن حج تمتع واقعی ۲ - نهی از متعه زنان ۳ - اضافه کردن «الصلاه خیر من النوم» در اذان ۴ - حذف «حی علی خیر العمل» از اذان و اقامه ۵ - اجرای سه طلاق در یک مجلس ۶ - نماز تراویح ۷ - عول در فرائض ۸ - ارث جد با برادران ۹ - منع از توریث عجم ۱۰ - ارث دایی با پسر خاله ۱۱ - فروش ام ولد

۱۲ - نهی از به جای آوردن نماز در صورت نبود آب ۱۳ - نهی از گریه بر اموات ۱۴ - حد معین کردن برای مهریه ۱۵ - تعیین شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعد از خودش و...

ج) بدعت های عثمان

۱ - پرداخت بیت المال و دادن مناصب حکومتی به اقوام نالایق خود

۲ - اتمام نماز در سفر

و...

برای بررسی هر یک از این موارد و موارد دیگر و اطلاع از مصادر آن ها به کتاب شریف «النص والاجتهاد» از مرحوم سید

عوامل پیدایش بدعت

اشاره

بدعت از آن جهت که عمل اختیاری است، لذا دارای اسباب و غایاتی است که همگی منشأ آن به حساب می آیند. اینک به این عوامل اشاره می کنیم:

۱ - مبالغه در تعبّد انسان نسبت به خداوند

گاهی افراطگری در تعبّد و به تعبیری دیگر خشک مقدسی، انسان را وادار به بدعت گذاری در دین می کند، که می توان نمونه آن را در وضوی غسلی دانست. برخی برای توجیه شستن پاها در وضو می گویند: شستن پا و وارد شدن با پای نظیف در مسجد بهتر از آن است که انسان پا را مسح کند و سپس با پای کثیف وارد مسجد شود.

جواب این توجیه این است که انسان اوّل پای خود را بشوید سپس به جهت وضوی نماز پاهایش را با نیت تعبّد مسح نماید. و نیز به عنوان نمونه برای این موارد می توان به منع عمر از حج تمتّع مثال آورد؛ زیرا او می گفت: کسی که برای حج آمده تا اعمال حجّش تمام نشده نباید به سراغ زن خود برود گرچه از عمره فارغ شده و از احرام بیرون آمده است.

۲ - متابعت از هوای نفس

انسان هنگامی که تاریخ مدعیان نبوت و بدعت گذاران را مطالعه می کند پی می برد که پیروی از هوای نفس نقش بسزایی در ظهور و بروز رفتار ناشایست آن ها از جمله بدعت گذاری داشته است.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقل می کند که حضرت علی علیه السلام گذرش به کشته شدگان خوارج افتاد و فرمود: «بؤساً لكم لقد ضررکم من غرکم. فقيل: ومن غرهم؟ فقال: الشيطان المضللّ والنفس الأماره بالسوء...»؛ (۳۵۴) «بدا به حال شما، هر آینه کسانی که شما را گول زدند به شما ضرر رساندند. به حضرت عرض شد: چه کسانی آنان را گول زدند؟ حضرت فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسی که امر کننده به بدی است...».

۳ - نبود روحیه تسلیم

توضیح

هر کس مطالعه ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از آن داشته باشد پی می برد که در میان آنان دو خطّ فکری وجود داشت:

الف) خطّ فکری اجتهاد در مقابل نصوص

این خط فکری معتقد بود که لازم نیست به تمام آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن خبر داده و دستور فرموده ایمان آورد و تعیداً آن را قبول کرد، بلکه می توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می کنیم اجتهاد کرده و در آن ها تصرف نماییم. این خط فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا بود و لذا بر این اساس دست به بدعت گذاری در شرع و شریعت اسلامی زدند.

ب) خط تسلیم و تعبد محض

در مقابل این خط فکری، خط فکری دیگری وجود داشت که معتقد بود باید در مقابل مجموعه دین و شریعت اسلامی تسلیم بوده و تعبد کامل داشت.

این خط فکری همان طریق و روش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروان آنان می باشد.

حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام

اشاره

قسمتی از مصداق هایی که وهابیان آن را جزء بدعت می دانند به این جهت است که آنان سنت اهل بیت علیهم السلام را حجت نمی دانند؛ در حالی که در احادیث آنان تصریح به استحباب و مطلوبیت شرعی شده است. ما در پایان به برخی از ادله به طور اجمال اشاره می کنیم:

۱ - آیه تطهیر

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۳۵۵) «خداوند چنین می خواهد که هر رجس و آلائش را از شما اهل بیت پیامبر دور کند و شما را از هر عیب و پلیدی کاملاً پاک و منزّه گرداند.»

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: «صبگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش او کسایی غیر مخیط بود خارج شد. در آن هنگام حسن بن علی وارد شد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را نیز داخل آن نمود. فاطمه آمد او را نیز داخل کساء کرد، آن گاه علی آمد او را نیز داخل آن نمود؛ بعد این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»». (۳۵۶)

کسانی که اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته تا از هر گونه پلیدی و عیب و نقص پاک باشند، قطعاً معصومند، و هر کس معصوم باشد سنت او حجت است، پس اهل بیت علیهم السلام هر چه می گویند برای ما حجت است.

۲ - حدیث ثقلین

ترمذی از جابر بن عبدالله در صحیح خود روایت کرده که در «حجه الوداع» روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم؛ در حالی که بر شتر خود سوار بود و خطبه می خواند، شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم

که اگر به آن دو چنگک بزیند هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت.

از این حدیث به خوبی - از جهات مختلف - عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله عترت را به قرآن مقرون ساخته است،

پس همان گونه که قرآن مصون از اشتباه و خطاست، عترت نیز از خطا و اشتباه به دور است.

همچنین ادله دیگری از قرآن و حدیث بر عصمت و حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام است، که به طور مفصّل در جای خود به آن اشاره می‌کنیم.

غلو

توضیح

در طول تاریخ افراد یا گروه‌هایی بوده‌اند که در حقّ پیامبران و اولیای الهی غلو کرده‌اند و این انکارناپذیر است، ولی مع الأسف در مواردی در کلمات مغرضان و معاندان یا جاهلان می‌بینیم که این عنوان را به شیعه امامیه نسبت داده‌اند؛ برای نمونه احمد امین مصری می‌نویسد: «غالیان شیعه در حقّ علی به این اکتفا نکردند که او افضل خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و معصوم است، بلکه برخی از آنان قایل به الوهیت او شده‌اند». (۳۵۷)

زبیدی در «تاج العروس» می‌نویسد: «امامیه فرقه‌ای از غالیان شیعه است». (۳۵۸)

دکتر کامل مصطفی می‌نویسد: «غالیان از شیعه عقاید اصلی تشیع؛ از قبیل: بداء، رجعت، عصمت و علم لدنی را تأسیس نمودند که بعدها به عنوان مبادی رسمی برای تشیع شناخته شد...». (۳۵۹)

لذا جا دارد که در مورد این واژه قدری بحث و تأمل کنیم.

تعریف غلو

واژه غلو در مقابل تقصیر است، و در لغت به معنای تجاوز از حد و افراط در شیء است؛ (۳۶۰) یعنی فرد یا چیزی بیش از آنچه در او هست، توصیف شود. این واژه در اصطلاح شرع، به تجاوز و مبالغه نمودن در حق پیامبران و اولیای الهی و اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان اطلاق می‌شود.

قرآن کریم اهل کتاب را از غلو در حقّ مسیح علیه السلام بر حذر داشته و می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ»؛ (۳۶۱) «بگو ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو نکنید.»

غلو اهل کتاب (نصارا) این بود که به الوهیت حضرت مسیح علیه السلام اعتقاد داشتند؛ چنان که در جای دیگر می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ (۳۶۲) «آنان که به

خدایی مسیح پسر مریم قایل اند، به راستی کافر شدند.»

پدیده غلو در جهان اسلام

بی شک یکی از پدیده های انحرافی که در حوزه اعتقادهای دینی در جهان اسلام رخ داده است، پدیده غلو و ظهور غالیان است. آنان کسانی بوده اند که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی بن ابی طالب علیه السلام و یا سایر ائمه اهل بیت یا افراد دیگر به الوهیت، حلول خداوند در آن ها، یا اتحاد خداوند با آنان قایل شده اند. ولی این بدان معنا نیست که شیعه امامیه هر عقیده ای که به امامان خود دارد؛ از قبیل: عصمت، رجعت، علم لدنی و... همه غلو باشد؛ زیرا شیعه در اعتقاد به این امور ادله ای متقن دارد.

نشانه های غلو

عقایدی که از ویژگی غالیان شمرده شده و نشانه غلو به شمار می رود، عبارتند از:

۱ - اعتقاد به الوهیت پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از اولیای الهی؛

۲ - اعتقاد به این که تدبیر جهان به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا ائمه اهل بیت علیهم السلام یا افرادی دیگر واگذار شده است؛

۳ - اعتقاد به نبوت امیرالمؤمنین یا ائمه دیگر یا فردی از مردم؛

۴ - اعتقاد به آگاهی فردی از عالم غیب، بدون آن که به او وحی یا الهام شود؛

۵ - اعتقاد به این که معرفت و محبت ائمه اهل بیت علیهم السلام انسان را از عبادت خداوند و انجام فرایض الهی بی نیاز می سازد. (۳۶۳)

و امّا اعتقادهایی که دلیل قطعی - از عقل یا نقل - بر آن ها اقامه شده؛ از قبیل: اعتقاد به عصمت اهل بیت علیهم السلام، و وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او ائمه اهل بیت علیهم السلام، اعتقاد به رجعت، علم لدنی امام و دیگر اعتقادهای شیعه که برای هر

یک دلیل محکم و متقنی اقامه نموده است، نمی توان آن را غلو و تجاوز از حدّ نامید، بلکه عین حقّ و حقیقت است.

موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان

ائمه اهل بیت علیهم السلام با پدیده غلو و غالیان به شدت مخالفت نموده اند:

امام صادق علیه السلام فرمود: «بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبدا عقاید آنان را تباه سازند؛ زیرا غلات بدترین خلقِ خدایند. عظمتِ خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا قایل به ربوبیتند». (۳۶۴)

امام علی علیه السلام از غلات به درگاه خدا تبری جسته و عرض می کند: «بار خدایا! من از غلات تبری می جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصارا تبری جست. بار خدایا! آنان را تا ابد خوار و ذلیل گردان و هیچ یک از آنان را یاری مکن». (۳۶۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: «لعنت خدا بر عبدالله بن سبأ باد که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام قایل به ربوبیت شد. سوگند به خدا که امیرالمؤمنین بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که به ما نسبت دروغ دهد. گروهی در مورد ما مطالبی می گویند که ما قایل به آن نیستیم». (۳۶۶)

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می فرماید: «لعنت خدا بر کسی باد که ما را پیامبر بداند». (۳۶۷)

مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان

دانشمندان و متکلمان امامیه نیز به مقابله با غالیان پرداخته و آنان را کافر و مشرک دانسته و از آنان تبری جسته اند.

شیخ صدوق می فرماید: «اعتقاد ما در مورد غلات و مفوضه آن است که آنان کافران به خدا می باشند». (۳۶۸)

شیخ مفید می فرماید: «غلات گروهی از متظاهران به دین اسلامند که امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را به الوهیت و پیامبری نسبت داده اند. آنان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آنان دستور داد. ائمه دیگر نیز آنان را کافر و خارج از اسلام دانسته اند». (۳۶۹)

علامه حلی می فرماید: «برخی از غلات به الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دسته ای دیگر

به نبوت او معتقدند. و این باورها باطل است؛ زیرا ما اثبات نمودیم که خدا جسم نیست و حلول در مورد خدا محال و اتحاد نیز باطل است. همچنین ثابت کردیم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است». (۳۷۰)

حال جای بسی تعجب و تأسف است که گاهی از طرف افرادی مغرض یا ناآگاه شیعه امامیه به غلو در مورد ائمه طاهرين متهم می گردد؛ این پنداری بیش نیست؛ زیرا حقیقت غلو - چنان که قبلاً توضیح داده شد - تجاوز از حد است، همانند اعتقاد به مقام الوهیت و ربوبیت، یا نبوت و پیامبری ائمه اهل بیت علیهم السلام، ولی آنچه از شؤون الوهیت و از مختصات نبوت نیست هیچ ربطی به غلو در دین ندارد، بلکه در آن مواردی که به آن ها معتقدند دلیل قانع کننده دارند و حقیقت داشته و گزافه نیست. مثلاً اعتقاد به عصمت، وصایت، رجعت، علم لدنی و... در حق اهل بیت علیهم السلام حقیقت داشته و برای آن ادله قطعی اقامه شده؛ از همین رو این گونه اعتقادات از غلو خارج است.

اصولاً برخورداری از مقام عصمت و موهبت اعجاز و کرامت و آگاهی بر غیب، از مقامات اولیای بزرگ الهی است و اختصاص به پیامبران و امامان نیز ندارد. قرآن کریم از عصمت حضرت مریم خبر داده، می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (۳۷۱) «خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهان برتری بخشید.»

همچنین از کرامت یکی از یاران حضرت سلیمان خبر داده، می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛ (۳۷۲) «و آن کس که اندکی به علم الهی دانا

بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدین جا آورم.»

در احادیث اسلامی در بابی با عنوان «محدّث» از کسانی که دارای این مقام بوده اند یاد شده است. محدّث کسی را گویند که بدون این که دارای مقام نبوت بوده و ملک و فرشته را در خواب یا بیداری مشاهده کند، چیزی از عالم غیب به او الهام شود.

محمّد بن اسماعیل بخاری از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون این که دارای مقام نبوت باشند از غیب با آنان گفت و گو می شد.» (۳۷۳)

در احادیث شیعه نیز از ائمه طاهرین علیهم السلام به عنوان (محدّث) و از فاطمه زهرا علیها السلام به عنوان «محدّثه» یاد شده است؛ چنان که کلینی روایات آن را در «کافی» و علامه مجلسی در «بحارالانوار» آورده است.

حدّ و میزان در غلو چیست؟

همان گونه که از تعریف لغوی استفاده شد، غلو به معنای تجاوز از حدّ به کار رفته است؛ حال بینیم حدّ و میزان چیست که تجاوز از آن غلو است و نرسیدن به آن تقصیر. در اینجا چهار احتمال وجود دارد؛

۱ - مراد از حد و میزان، عرف باشد؛ یعنی هر چه زاید بر فهم عرف باشد غلو است. لکن این احتمال باطل بوده و انسان دین دار هرگز آن را قبول نمی کند، بلکه این میزان برای کسانی است که «لائیک» بوده و برای دین ارزشی قایل نیستند.

۲ - مراد از آن، منزلت صحابه باشد؛ به این معنا که برای صحابه منزلتی قایل شویم که برای غیر آن ها نیستیم و غلو را به میزان آن منزلت یا بالاتر از آن حد برای غیر

صحابه بدانیم. برای این میزان و حدّ نیز دلیلی نداریم، بلکه این میزان از بارزترین مصادیق مصادره به مطلوب است؛ یعنی دلیل، عین مدعا است.

۳ - مراد از حدّ و میزان، مطالبی باشد که علمای اهل سنّت از کتاب و سنّت می فهمند. که این احتمال هم بدون دلیل است؛ زیرا چه مستندی در دست است که میزان و حد، فهم طایفه ای از امت باشد.

۴ - مراد از حدّ و میزان خود کتاب و سنّت باشد که همین احتمال صحیح است و عقل و قرآن و سنّت نیز آن را تأیید می کند.

اعتراف به حق

بزرگان اهل سنّت که اهل انصافند، چنین نظر دارند که وهابیان و متعصبان از مخالفان شیعه، متوجّه اشتباه خود در مرحله شناخت انتسابی شیعه نیستند، و به همین جهت طبیعی است که بین شیعه و غالیان تفکیک نمی گذارند. اینک به عبارات برخی از این افراد اشاره می کنیم:

۱ - «انور جندی» اندیشمند سنّی مصری در این باره می نویسد: «سزاوار است که یک پژوهشگر، هشیارانه بین شیعه و غالیان - کسانی که امامان شیعه، سخت به آنان تاخته اند و در مورد نیرنگشان هشدار داده اند - جدایی افکند». (۳۷۴)

۲ - «علی عبدالواحد وافی» دیگر نویسنده مصری در این باره می نویسد: «بسیاری از نویسندگان ما بین شیعه جعفری و فرقه های دیگر شیعه خلط کرده اند». (۳۷۵)

۳ - «محمّد غزالی» امام سنّیان این دوران نیز تلاشی فراگیر برای تصحیح شیوه مطالعاتی مخالفان متعصب شیعه انجام داده و با اقتدار تمام در برابر آنان ایستاده و برای حل مشکل کسانی که خلط بین تشیع و غلو کرده اند، زحمات فراوانی کشیده است. او در این باره می گوید: «برخی از این دروغ گویان که بین شیعه

و غالیان خلط نموده اند، شایع کرده اند که شیعه پیروان علی و سنی ها پیروان محمدصلی الله علیه و آله هستند. و شیعه، علی را برای نبوت شایسته تر می داند و معتقد است که نبوت به غلط به دیگری تعلق گرفته است. این از تهمت های بسیار زشت و دروغ های پست است.» (۳۷۶)

او در جایی دیگر می گوید: «برخی از این گونه افراد به دروغ و به جهت وارونه کردن حقایق، به شیعه نسبت داده اند که معتقد به نقصان آیه های قرآن است.» (۳۷۷)

۴ - «عبدالحلیم جندی» یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت می نویسد: «کارهای غالیان را به شیعه نسبت دادند و با این کار تأثیری نابجا در برداشت دیگران نسبت به شیعه گذاشتند. و تهمت هایی به شیعه نسبت دادند که آنان از این تهمت ها بیزار می جویند؛ مثل این که امام، همان خدا است...» (۳۷۸)

۵ - دکتر «طه حسین» نیز در این باره می گوید: «دشمنان شیعه همه چیز را به آنان نسبت می دهند و تنها به شنیده ها و دیده هایشان از شیعه بسنده نمی کنند بلکه بیشتر به آن ها می افزایند. و باز به این مقدار نیز اکتفا نمی کنند، بلکه همه این ها را به گردن یاران اهل بیت پیامبرعلیهم السلام می گذارند. آنان هم چون دزدان گردنه در کمین نشسته اند و تک تک گفته ها و کردار شیعیان را زیر نظر گرفته اند، و حتی بیش از آنچه شیعیان گفته یا انجام داده اند، به آنان نسبت می دهند، و شیعه را به مطالب عجیب و غریبی متهم می سازند.» (۳۷۹)

۶ - دکتر «علی عبدالواحد وافی» نیز می گوید: «اختلاف بین ما سنیان و شیعیان، هر قدر هم که بزرگ جلوه کند از دایره اجتهاد مشروع خارج نخواهد بود.» (۳۸۰)

۷ - «سالم بهنساوی» نیز می گوید: «قرآن موجود در

میان اهل سنت، دقیقاً همان قرآن موجود در مساجد و خانه های شیعیان است». (۳۸۱)

۸ - «حسن البنا» از دانشمندان و رهبران جنبش اسلامی مصر، یکی از پرشورترین کسانی است که برای تصحیح سبک مطالعات شیعه شناسی وهابیان تلاش نموده و با نظریه پردازان همسانی تشیع و غلو به سختی در افتاده و از اینان بسیار تعجب کرده که چگونه مرتکب این اشتباه شده اند، با وجود آن که کتابخانه های دنیا لبریز از گنجینه هایی است که دانشمندان شیعه از خود به یادگار گذاشته اند.

این عبارت را نیز عمر تلمسانی - شاگرد حسن البنا - از او نقل کرده است. (۳۸۲)

۹ - نویسنده معروف سنّی «عباس محمود عقاد» هم از آن هایی است که متوجّه این انحراف شده تا جایی که «انیس منصور» نویسنده معروف مصری از او نقل می کند که گفته است: «اگر اجل به او مهلت دهد می خواهد پژوهشی منطقی درباره مذهب شیعه انجام دهد؛ زیرا یاوه هایی که به دروغ به شیعه نسبت می دهند چهره ای نامناسب از شیعه برای بسیاری از مردم نمایش داده است. ولی - مع الاسف - عمرش برای نوشتن این کتاب کفاف نداد». (۳۸۳)

۱۰ - «محمّد کرد علی» مورّخ سنّی نیز به سختی بر این گروه که فرقی بین شیعه و غالیان نمی گذارند تاخته، می گوید: «عقیده برخی از نویسندگان که می گویند: مذهب تشیع از بدعت های عبدالله بن سبأ است، خیال باطلی بیش نیست که از کم اندیشی آنان سرچشمه گرفته است. و هر کس موقعیت عبدالله بن سبأ را در شیعه بداند و از بیزاری آنان از او و گفتار و کردارش باخبر شود و کلمات دشمنان شیعه را که همگی از او بدگویی کرده اند دیده باشد، پی می برد که

آن عقیده چقدر نادرست است». (۳۸۴)

۱۱ - «عمر تلمسانی» رهبر اخوان المسلمین نیز از جمله کسانی است که از یکی دانستن تشیع و غلو بسیار تعجب می کند و اظهار می دارد که «فقه شیعی از جهت قدرت و اوج تفکر در آن، دنیای اسلام را سیراب کرده است». (۳۸۵)

۱۲ - «محمد ابوزهره» یکی دیگر از پیشوایان اهل سنت در عصر حاضر از این شیوه سخت هراسان گشته و تفسیر نادرست مخالفان شیعه از برخی تعبیرات کلامی این مذهب را مورد نقد قرار داده و درباره «تقیه» می گوید: «تقیه آن است که مؤمن از روی ترس از شکنجه یا به جهت دسترسی به هدف والایش که خدمت به دین خداست، برخی از عقاید خود را پوشیده بدارد. و این معنا ریشه در خود قرآن دارد...». (۳۸۶)

او در پاسخ وهابیان که عقیده شیعیان را درباره امام با عقیده غالیان یکی دانسته اند، می نویسد: «امامیه، مقام امام را به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله نمی رساند». (۳۸۷)

۱۳ - استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می رسد و من بر مقدار زیادی از آن ها اطلاع پیدا نمودم». (۳۸۸)

۱۴ - شیخ محمد ابوزهره نیز می نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی،... هر چه می گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می کنند. آنان با همسایگان خود از سنی ها

دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند». (۳۸۹)

۱۵ - استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحمان گفته اند می گویم و آن این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم». (۳۹۰)

۱۶ - استاد عبدالفتاح عبدالقاصد نیز می گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان های دفاع از عقیده اسلامی داشته است». (۳۹۱)

۱۷ - دکتر حامد حنفی داوود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «از اینجا می توانم برای خواننده متدبر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبدالله بن سبأ و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد، به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد». (۳۹۲)

او همچنین در

تقریظی که بر کتاب عبدالله بن سبأ زده می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوی میمزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (متوفای ۱۴۸ ه. ق) - پرچم دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفای ۱۵۰ ه. ق) و ابی عبدالله مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ ه. ق) و در همین جهت است که ابوحنیفه می گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره ها برده بود. و مالک بن انس می گوید: من کسی را فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم.» (۳۹۳)

۱۸ - استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت

و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن ها متهم می نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب های دشمنان شیعه مراجعه نموده اند». (۳۹۴)

عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو

درباره علل و عوامل پیدایش و گسترش نظریه همسانی تشیع و غلو به سه جهت می توان اشاره کرد:

۱ - جهل به معنای غلو

۲ - عدم شناخت مفهوم تشیع ۳ - عدم آگاهی از موضع گیری امامیه نسبت به غلو و غالیان «غلو» امری است که همه مذاهب اسلامی با آن به مخالفت پرداخته اند؛ زیرا قرآن و سنت شدیداً با آن به مقابله و مبارزه برخاسته است، ولی مشکل اساسی در جامعه اهل سنت؛ خصوصاً وهابیان، عدم درک صحیح از مفهوم و حدود و قیود غلو است.

از زمانی که وهابیت پا گرفت تا به امروزه، این فرقه تعریفی عجیب و غریب را از مفهوم «غلو» رواج داده اند. تعریفی که سرانجام جز متهم نمودن دیگر مذاهب اسلامی را در پیش ندارد.

دانشمند معاصر اهل سنت «یوسف قرضاوی» این حالت تأسف بار را که از کینه ها و عقده های چرکین وهابیان سرچشمه گرفته، چنین به تصویر می کشد:

«وارونه جلوه دادن شعائر اسلامی و در هم شکستن نمادهای دینی و تخریب ارزش ها، آرزوی برخی از مسلمانان شده است. سال گذشته که از کشور عربستان دیداری داشتم، امری دهشت بار و تأسف آمیز را مشاهده کردم. مجموعه ای از کتاب ها منتشر شده بود که دانشمندان و بزرگان را هدف تیرهای اتهام و شماتت خود قرار می داد. کتاب هایی که به توسط برخی از هواداران سلفیه نوشته شده بود. آنان هیچ دانشمند پیشین

و معاصر را از تهمت و افترا و مذمت و بدگویی بی بهره نگذاشته اند. هر کسی را به گونه ای زیر سؤال برده و در این جهت بین مرده و زنده فرقی نگذاشته اند.» (۳۹۵)

«محید غزالی» پیشوای سنیان معاصر، فهم و هابیان را از دین فهمی غریب و نامأنوس دانسته و آن را خطرناک ترین دشمن اسلام می شمارد. او می گوید: «رشد اسلام گرایی از چند سو تهدید می شود که خطرناک ترین آن ها، نوعی تفکر مذهبی در لباس بنیادگرایی تندرو است که حتی سلفیان راستین نیز از آن بیزارند.» (۳۹۶)

اعتقاد ما درباره اولیای الهی

ما معتقدیم که اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بنده خدایند که مالک هیچ ضرر و نفع و موت و حیات و نشور به جز با اذن خدا نیستند.

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...»؛ (۳۹۷) «بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد...»

ولی آنان در عین این که از جنس بشرند، دارای امتیازاتی هستند که دیگران در آن ها شریک نمی باشند. لذا در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أُبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمَنِي وَيَسْقِينِي»؛ (۳۹۸) «من همانند هیئت شما نیستم، همانا من نزد پروردگارم بیتوته می کنم در حالی که او مرا اطعام داده و سیراب می کند.»

ملاحظه این که اولیای الهی و در رأس آن ها پیامبران، در تمام امور همانند سایر افراد بشرند، دیدگاه مشرکان عصر جاهلیت بوده است و در قرآن کریم شواهد بسیاری بر آن وجود دارد.

خداوند سبحان درباره قوم نوح می فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»؛ (۳۹۹) «اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: ما

تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم.»

و درباره قوم موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: «فَقَالُوا أَنْتُمْ مِّنْ لِّبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِدُونَ»؛ (۴۰۰) «آن ها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ در حالی که قوم آن ها بردگان ما هستند.»

قوم ثمود به پیامبر خود عرض کردند: «مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ (۴۰۱) «تو فقط بشری همچون مایی، اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور.»

اصحاب آیکه به حضرت شعیب علیه السلام عرض کردند: «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَخَّرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ (۴۰۲) «تو فقط از افسون شدگانی. تو بشری همچون مایی و تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغگویانی.»

مشرکان عصر جاهلیت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کردند: «مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْسُجِي فِي الْأَسْوَاقِ»؛ (۴۰۳) «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟»

و لذا در حدیث صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»؛ (۴۰۴) چشمم می خوابد ولی قلبم بیدار است.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «إِنِّي أُرَاكُم مِّنْ وَّرَاءِ ظَهْرِي كَمَا أُرَاكُم مِّنْ أَمَامِي»؛ (۴۰۵) «من شما را از پشت سرم مشاهده می کنم همان گونه که از جلو می بینم.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «أَوْتِيَتْ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ»؛ (۴۰۶) «به من کلیدهای خزینه های زمین داده شده است.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی گرچه از دار دنیا رحلت کرده اند ولی دارای حیات برزخی می باشند، همان گونه که در جای خود به آن پرداخته ایم.

امور مشترک بین خالق و مخلوق

اشاره

اگر خالق و مخلوق در اموری با یکدیگر مشترک باشند، این امر با تنزیه باری تعالی منافاتی ندارد، در صورتی

که بازگشت این امور بالإصاله به خداوند متعال باشد، ولی وهابیان انتساب آن امور را به مخلوق، شرک به خدا می دانند. و این جهل محض از آنان است؛ زیرا خداوند سبحان به هر کس که بخواهد و آن گونه که اراده کند تفضل کرده و او را تکریم نماید و مقام او را از دیگر افراد بشر بالا می برد، در عین این که مقام بشریت او محفوظ است؛ زیرا آن مقام و منزلت و کمال، اکتسابی بوده و به اذن و فضل و اراده خداوند است نه به قوت و تدبیر و امر مخلوق، گرچه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. چه بسیار کمالاتی که مطابق نصوص، حق خداوند متعال است ولی خداوند آن ها را به اولیای خود و در رأس آن ها رسول گرامی اسلام مرحمت فرموده است که از آن جمله عبارت است از:

۱ - شفاعت

خداوند سبحان در عین این که می فرماید: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا»؛ (۴۰۷) «بگو: تمام شفاعت از آن خداست.» ولی در حق دیگران نیز به اذن و اراده خود ثابت کرده است؛ آنجا که می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ (۴۰۸) «کیست که در نزد خدا جز به فرمان او شفاعت کند؟»

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اوتیت الشفاعة»؛ (۴۰۹) «به من شفاعت داده شده است.» و نیز فرمود: «أنا أول شافع ومشفع»؛ (۴۱۰) «همانا من اولین شفاعت کننده و شفاعت شده هستم.»

۲ - علم غیب

خداوند متعال در عین این که می فرماید: «قُلْ لَمَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»؛ (۴۱۱) «بگو: کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا.» ولی در جای دیگر تصریح می کند که پیامبرش را از علم غیب مطلع ساخته است؛ آنجا که می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»؛ (۴۱۲) «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده.»

۳ - هدایت

خداوند سبحان در عین این که می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ (۴۱۳) «تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند.» ولی در جایی دیگر خطاب به پیامبرش می فرماید: «وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (۴۱۴) «و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی.»

۴ - رأفت و رحمت

خداوند سبحان درباره خود می فرماید: «إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛ (۴۱۵) «او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.» ولی در عین حال درباره پیامبرش نیز می فرماید: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛ (۴۱۶) «او نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است.»

تعظیم اولیای الهی

وهابیان بین تعظیم و عبادت، فرق نگذاشته و بین آن دو خلط کرده اند و گمان نموده اند که هر نوع از انواع تعظیم، عبادت

کسی است که تعظیم می گردد. آنان گمان کرده اند که ایستادن در مقابل ولیّ خدا و بوسیدن دست او، تعظیم پیامبر و اولیای الهی، اطلاق «مولی و سید» بر آنان و ایستادن در مقابل آنان با ادب و وقار و خضوع، غلوی است که منجر به عبادت غیر خداوند خواهد شد، در حالی که این چنین نیست؛ زیرا مطابق آیات قرآنی حضرت آدم علیه السلام مسجود ملائکه قرار گرفت، آنجا که می فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»؛ (۴۱۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس...»

و نیز می فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»؛ (۴۱۸) «همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند.»

و نیز در حقّ حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»؛ (۴۱۹) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و همگی به خاطر او به سجده افتادند.»

و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يُعَزِّزُوهُ وَ يُوقِّرُوهُ...»؛ (۴۲۰) «به یقین ما تو را گواه (به اعمال آن ها) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا (شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او

دفاع کنید و او را بزرگ دارید...».

و نیز می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ (۴۲۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید.»

و نیز می فرماید: «لَمَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا»؛ (۴۲۲) «صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.»

طبرانی و ابن حبان در صحیح خود از اسامه بن شریک نقل کرده که گفت: «كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ مَا يَتَكَلَّمُ مِمَّا تَتَكَلَّمُ...»؛ (۴۲۳) «ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم گویا که بر سرهای ما پرنده ای نشسته است؛ هیچ کدام از ما سخن نمی گفت...»

حاصل این که دو امر مهم است که انسان باید در نظر داشته باشد: یکی وجوب تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله و بالا بردن رتبه او بر دیگر خلائق و دیگری اعتقاد به ربوبیت و الوهیت خداوند و این که او تنها و مستقل در این دو امر است. و لذا اگر کسی در حقّ ولیّ خداوند سبحان تعظیم کرد، و یا حتی مبالغه در آن نمود ولی او را متصف به صفات خداوند نکرد به حقّ رفته و نمی توان او را متصف به کفر و شرک نمود؛ خصوصاً آن که مجاز عقلی و استعاره و کنایه و تشبیه در کلمات بزرگان حتی در قرآن و حدیث نیز به کار گرفته شده است.

سلسله کتاب های پیرامون وهابیت

۱ - شناخت سلفی ها (وهابیان)

۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت ۳ - خدا از دیدگاه وهابیان ۴ - مبانی اعتقادی وهابیت ۵ - موارد شرک نزد وهابیان ۶ -
توسل ۷ - زیارت قبور

۸ - برپایی

پی نوشت ها

۱ تا ۱۵۰

- ۱) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.
- ۲) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.
- ۳) همان.
- ۴) همان، ص ۵۶۱.
- ۵) پیشین، ص ۵۸۶.
- ۶) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۷۲۲.
- ۷) همان، ص ۷۴۶ و ۷۴۷.
- ۸) مخالفه الوهایه للقرآن و السنّه، ص ۳ و ۴.
- ۹) ر.ک: أعمده الاستعمار، خیری حماد؛ تاریخ نجد، عبدالله فیلی؛ مذاکرات حاییم و ایزمن اولین رئیس وزراء اسرائیل؛ مذاکرات مستر همفر.
- ۱۰) سوره نحل، آیه ۳۶.
- ۱۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۲) سوره بقره، آیه ۱۶۳.
- ۱۳) سوره اخلاص، آیه ۱.
- ۱۴) سوره مؤمنون، آیه ۹۱.
- ۱۵) سوره ذاریات، آیه ۵۱.
- ۱۶) سوره رعد، آیه ۱۶.
- ۱۷) سوره فاطر، آیه ۳.

- (١٨) سورة فاتحه، آيه ٢.
- (١٩) سورة انعام، آيه ١٦٤.
- (٢٠) سورة اسراء، آيه ٢٣.
- (٢١) سورة آل عمران، آيه ٦٤.
- (٢٢) سورة نحل، آيه ٣٦.
- (٢٣) لسان العرب، ماده عبد.
- (٢٤) قاموس المحيط، ماده عبد.
- (٢٥) مفردات راغب، ماده عبد.
- (٢٦) سورة مائده، آيه ٥٤.
- (٢٧) سورة بقره / آيه ٣٤.
- (٢٨) سورة اعراف، آيه ١٢.
- (٢٩) سورة اعراف، آيه ٢٨.
- (٣٠) سورة يوسف، آيه ١٠٠.
- (٣١) منهج الرشاد، ص ٢٤.
- (٣٢) سورة حجر، آيه ٩٦.
- (٣٣) سورة مريم، آيه ٨١.
- (٣٤) سورة مائده، آيه ٧٢.
- (٣٥) سورة آل عمران، آيه ٥١.
- (٣٦) سورة توبه، آيات ١٧ و ١٨.
- (٣٧) سورة اسراء، آيه ٢٤.

۳۸) همان گونه که در کتاب «شیعه شناسی» به آن ها اشاره کردیم.

۳۹) سوره توبه، آیه ۳۱.

۴۰) سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۴۱) سوره سبأ، آیه ۲۲.

۴۲) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

۴۳) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۰.

۴۴) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۴ و ۳۵.

۴۵) پیشین.

۴۶) فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸.

۴۷) القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

۴۸) سوره

لقمان، آیه ۲۵.

(۴۹) سوره انعام، آیه ۱۶۱.

(۵۰) سوره یونس، آیه ۱۰۵.

(۵۱) سوره مائده، آیه ۱۷.

(۵۲) سوره انعام، آیات ۷۶ - ۷۸.

(۵۳) سوره نساء، آیه ۴۸.

(۵۴) [سوره لقمان، آیه ۱۳].

(۵۵) سوره حج، آیه ۳۱.

(۵۶) سوره مائده، آیه ۷۲.

(۵۷) سوره نساء، آیه ۱۱۶.

(۵۸) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.

(۵۹) سوره زمر، آیه ۶۵.

(۶۰) سوره انعام، آیه ۱۵۱.

(۶۱) سوره توبه، آیه ۲۸.

(۶۲) سوره توبه، آیه ۳.

(۶۳) سوره هود، آیات ۲۵ و ۲۶.

(۶۴) سوره رعد، آیه ۳۶.

(۶۵) سوره انبیاء، آیه ۱۰۸.

(۶۶) سوره ممتحنه، آیه ۴.

(۶۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.

- (۶۸) سوره یوسف، آیه ۴۰.
- (۶۹) سوره حج، آیه ۷۱.
- (۷۰) سوره یونس، آیه ۶۶.
- (۷۱) سوره انبیاء، آیه ۲۴.
- (۷۲) سوره یونس، آیه ۷۸.
- (۷۳) سوره نساء، آیه ۱۵۳.
- (۷۴) سوره بقره، آیه ۲۱۰.
- (۷۵) سوره یونس، آیه ۱۸.
- (۷۶) سوره یس، آیه ۷۴.
- (۷۷) سوره مریم، آیه ۸۱.
- (۷۸) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.
- (۷۹) سوره شعراء، آیات ۷۱ - ۷۴.
- (۸۰) سوره بقره، آیه ۱۷۰.
- (۸۱) سوره سبأ، آیه ۴۳.
- (۸۲) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.
- (۸۳) سوره یوسف، آیه ۹۳.
- (۸۴) همان.
- (۸۵) سوره بقره، آیه ۶۰.
- (۸۶) سوره نمل، آیه ۴۰.
- (۸۷) کشف الشبهات، ص ۷۰.

- ٨٨) فتح المجيد، ص ٦٨.
- ٨٩) الرد على الرافضة.
- ٩٠) سورة غافر، آيه ٦٠.
- ٩١) سورة مائده، آيه ٣٥.
- ٩٢) التنديد لمن عدّد التوحيد، ص ٣٠ و٣١.
- ٩٣) ترتيب العين، ص ٥٦.
- ٩٤) لسان العرب، ج ١٣، ص ٢١.
- ٩٥) سورة بقره، آيه ٢٢٧.
- ٩٦) سورة طه، آيه ١١٢.
- ٩٧) سورة حجرات، آيه ٩.
- ٩٨) سورة توبه، آيه ١١٩.
- ٩٩) سورة مجادله، آيه ٢٢.
- ١٠٠) سورة حجرات، آيه ١٤.
- ١٠١) صحيح بخارى، ج ١، ص ١٠، كتاب الايمان؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٧، باب فضائل على عليه السلام.
- ١٠٢) بحار الأنوار، ج ٦٦، ص ١٦ به نقل از معانى الأخبار صدوق.
- ١٠٣) سورة حديد، آيه ٢٠.
- ١٠٤) المواقف، ٣٨٨.
- ١٠٥) قواعد المرام،

ص ۱۷۱.

(۱۰۶) ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳.

(۱۰۷) العروه الوثقی، کتاب الطهاره، مبحث النجاسات.

(۱۰۸) سوره نمل، آیه ۱۴.

(۱۰۹) تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۴؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.

(۱۱۰) البواقیت و الجواهر، ص ۵۸.

(۱۱۱) المواقف، ص ۳۹۲.

(۱۱۲) شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

(۱۱۳) ردّ المحتار علی الدرّ المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

(۱۱۴) سوره نحل، آیه ۱۲۵.

(۱۱۵) مفاهیم یجب أن تصحح، به نقل از او، ص ۷۲.

(۱۱۶) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷.

(۱۱۷) برای مجموع این احادیث ر.ک: جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۱۱۰.

(۱۱۸) مفردات راغب، ماده «سلم».

(۱۱۹) سوره انعام، آیه ۱۴.

(۱۲۰) سوره آل عمران، آیه ۶۷.

(۱۲۱) سوره بقره، آیه ۱۰۸.

(۱۲۲) سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

(۱۲۳) سوره حجرات، آیه ۱۴.

(۱۲۴) سوره زخرف، آیه ۶۹.

(١٢٥) سورة نساء، آيه ٦٥.

(١٢٦) سورة بقره، آيه ١٣١.

(١٢٧) الدرر السنيه، ج ١٠، ص ٥١.

(١٢٨) الدرر السنيه، ج ١٠، ص ٥١.

(١٢٩) السيره النبويه، ابن هشام، ج ١، ص ٧٩.

(١٣٠) الدرر السنيه، ج ١٠، ص ٣١.

(١٣١) همان، ص ٧٨.

(١٣٢) پيشين، ج ١٠، ص ٦٣.

(١٣٣) همان، ص ٤٣.

(١٣٤) همان، ص ٦٤.

(١٣٥) الدرر السنيه، ج ١٠، ص ١٢ و ٦٤ و ٧٥ و ٧٧ و ٨٦.

(١٣٦) همان، ج ١٠، ص ٣٦٩.

(١٣٧) همان، ج ١٠، ص ٣٦٩.

(١٣٨) الدرر السنيه، ج ١٠، ص ٨٦ و ج ٩، ص ٢٩١.

(١٣٩) همان، ج ٩، ص ٢ و ٢٣٨ و ج ١٠، ص ١١٣ و ١١٤ و ج ٨، ص ١١٧ و ١١٨ و ١١٩.

(١٤٠) الدرر السنيه، ج ٢، ص ٧٧.

(١٤١) پيشين.

(١٤٢) همان، ج ، ص ٥٤.

(١٤٣) همان، ج ١٠، ص ١١٣.

(١٤٤) الدرر السنيه، ج ١٠، ص ١١٣.

۱۴۵) همان، ج ۸، ص ۵۷.

۱۴۶) همان، ج ۱۰، ص ۲۵.

۱۴۷) پیشین، ج ۱۰، ص ۸.

۱۴۸) همان،

ج ١، ص ٦٣.

(١٤٩) همان، ج ١٠، ص ١٩٣.

(١٥٠) همان، ج ١٠، ص ٣٥٥.

١٥١ تا ٣١٠

(١٥١) الدرر السنيه، ج ٢، ص ٥٩.

(١٥٢) همان، ج ١، ص ٥٣.

(١٥٣) الدرر السنيه، ج ١، ص ١١٧.

(١٥٤) همان، ص ١٢٠.

(١٥٥) همان، ص ١٦٠.

(١٥٦) پيشين، ص ٢٣٤.

(١٥٧) كشف الشبهات، ص ٤٩.

(١٥٨) كشف الشبهات، ص ٤٩ و ٥٠.

(١٥٩) سوره زمر، آيه ٣.

(١٦٠) سوره مائده، آيه ١١٦.

(١٦١) سوره مائده، آيه ٧٣.

(١٦٢) كشف الشبهات، ص ٥٠.

(١٦٣) سوره مائده، آيه ٣٥.

(١٦٤) سوره نساء، آيه ٦٤.

(١٦٥) سوره يوسف، آيه ٩٧.

(١٦٦) كشف الشبهات، ص ٧.

(١٦٧) سورة لقمان، آيه ٢٥.

(١٦٨) سورة عنكبوت، آيه ١٧.

(١٦٩) سورة سبأ، آيه ٢٢.

(١٧٠) التنديد لمن عدّد التوحيد، ص ٣٤.

(١٧١) داعيه و ليس نبياً، حسن بن فرحان مالكي، ص ٤٨.

(١٧٢) مجموع فتاوا، بن باز، ج ١، ص ٤٠٨.

(١٧٣) همان، ص ٤١٧.

(١٧٤) مجموع فتاوا، بن باز، ج ٢، ص ٧٦٥.

(١٧٥) مقدمه الآيات البيّنات في عدم سماع الاموات، نعمان آلوسى.

(١٧٦) مفاتيح الغيب، ج ٤، ص ١٤٩.

(١٧٧) سورة فجر، آيات ٢٧ - ٣٠.

(١٧٨) سورة واقعه، آيات ٨٣ و ٨٤.

(١٧٩) سورة زمر، آيه ٤٢.

(١٨٠) سورة آل عمران، آيه ١٦٩.

(١٨١) سورة نساء، آيه ٦٩.

(١٨٢) سورة حديد، آيه ٤.

(١٨٣) سورة بقره، آيه ١١٥.

(١٨٤) سورة ق، آيه ١٦.

(١٨٥) سورة غافر، آيه ١٩.

(١٨٦) صحيح بخارى، ج ٥، ص ٧٦ و ٧٧، باب قتل ابى جهل.

١٨٧) همان، ج ٢، ص ١٢٣، باب الميِّت يسمع خفق النعال.

١٨٨) كنز العمال، ج ١٦، ص ٦١٩ و ٦٢٠، رقم ٤٦٠٨٠.

١٨٩) سورة اعراف، آيات ٧٨ و ٧٩.

١٩٠) همان، آيات ٩١ - ٩٣.

١٩١) سورة زخرف، آيه ٤٥.

١٩٢) الفتاوى، شلتوت، ص ١٩.

١٩٣) فتاوى شيخ الاسلام عزالدين بن عبدالسلام، ص ٤٣١.

١٩٤) الروح، ابن قيم، ص ٩.

١٩٥) همان.

١٩٦) الروح، ص ٩.

١٩٧) همان.

١٩٨) فيض

القدیر، ج ۵، ص ۴۸۷.

(۱۹۹) حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمد علی، ص ۲۴۲.

(۲۰۰) الروح، ص ۸.

(۲۰۱) فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۵.

(۲۰۲) تلخیص الحییر، ج ۲، ص ۱۳۷.

(۲۰۳) صحیح ترمذی، کتاب فضائل القرآن.

(۲۰۴) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

(۲۰۵) فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۸۴.

(۲۰۶) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۶۲۱.

(۲۰۷) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم ۲۲۴۲.

(۲۰۸) پیشین، ص ۵۰۶.

(۲۰۹) سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۶، رقم ۹۳.

(۲۱۰) حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمد علی، ص ۲۷۱.

(۲۱۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

(۲۱۲) پیشین، ج ۹، ص ۲۴؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۸۱.

(۲۱۳) طرح التشریب فی شرح التقریب، ج ۳، ص ۲۹۷.

(۲۱۴) مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۴.

(۲۱۵) فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح الشفاء، ج ۱، ص ۱۰۲.

(۲۱۶) رجوع شود به بحث استغاثه.

(۲۱۷) الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲۱۸) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲۱۹) ابن حجر، المطلب العالیه، ج ۴، ص ۲۳.

۲۲۰) حقیقه التوسل و الوسیله، ص ۲۶۵، به نقل از حاکم.

۲۲۱) پیشین، ص ۲۵۷.

۲۲۲) الروح، ص ۱۶ - ۱۸.

۲۲۳) همان.

۲۲۴) همان.

۲۲۵) همان.

۲۲۶) الروح، ص ۱۶ - ۱۸.

۲۲۷) همان.

۲۲۸) همان.

۲۲۹) همان، ص ۱۸ و ۱۹.

۲۳۰) پیشین.

۲۳۱) همان.

۲۳۲) الروح، ص ۱۸ و ۱۹.

۲۳۳) سوره طور، آیه ۲۱.

۲۳۴) شفاء الصدور بشرح حال الموتی و القبور، ص ۴۰۲ - ۴۰۶.

۲۳۵) سوره غافر، آیه ۷.

۲۳۶) سوره شوری، آیه ۵.

۲۳۷) سوره حشر، آیه ۱۰.

٢٣٨) ر.ك: صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٥٥ و ١٥٦، باب قضاء الصيام عن الميت.

٢٣٩) پيشين.

٢٤٠) ر.ك: صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٥٥ و ١٥٦، باب قضاء الصيام عن الميت.

٢٤١) ر.ك: همان، ج ٥، ص ٧٣ - ٧٨؛ كنز العمال، ج ٨، ص ٥٩٨ - ٦٠٢، رقم ١٧٠٥٠ - ١٧٠٧١؛ الروح، ص ١١٨ - ١٢١.

٢٤٢)

ر.ک: صریح البیان، شیخ عبداللہ حبشی، ص ۱۷۶.

(۲۴۳) سورہ روم، آیہ ۵۲.

(۲۴۴) سورہ فاطر، آیہ ۲۲.

(۲۴۵) الروح، ص ۴۵ - ۴۶.

(۲۴۶) مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۵.

(۲۴۷) الاستغاثہ.

(۲۴۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوعہ، بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱.

(۲۴۹) اللجنہ الدائمہ للبحوث العلمیہ و الافتاء، فتاوی رقم ۷۲۱۰.

(۲۵۰) المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.

(۲۵۱) مجموع فتاوی و مقالات متنوعہ، ج ۱، ص ۱۸۳.

(۲۵۲) اللجنہ الدائمہ للبحوث العلمیہ، رقم فتوا ۹۶۹۶.

(۲۵۳) فتاوی اسلامیہ، ج ۱، ص ۲۵۱.

(۲۵۴) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

(۲۵۵) مجموع فتاوی و رسائل، ابن عثیمین، ج ۲، ص ۳۰۲.

(۲۵۶) فتاوی اسلامیہ، ج ۲، ص ۲۰.

(۲۵۷) مجلہ البحوث الاسلامیہ، ج ۳۹، ص ۱۴۲.

(۲۵۸) مجلہ الدعوه، شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷.

(۲۵۹) مجموع الفتاوی، ابن عثیمین، رقم ۳۶۶.

(۲۶۰) اللجنہ الدائمہ للبحوث العلمیہ و الافتاء، فتاوی ۳۰۱۹.

(۲۶۱) السؤال على الهاتف، ابن عثیمین، به نقل از کتاب البدع و المحدثات، ص ۲۵۹.

- (٢٦٢) فتاوى منار الاسلام، ج ١، ص ٢٧٠.
- (٢٦٣) مجموع فتاوى و رسائل ابن عثيمين، رقم ٣٦٠.
- (٢٦٤) لقاء الباب المفتوح، ج ١٢، ص ١٦.
- (٢٦٥) مجمع فتاوى و رسائل ابن عثيمين، رقم ٣٥٧.
- (٢٦٦) اللجنة الدائمة، رقم فتوا ١٢٠٧.
- (٢٦٧) مجموع فتاوى بن باز، ص ٧٧٧.
- (٢٦٨) مجموع فتاوى و مقالات متنوّعه، ج ٥، ص ١١٩.
- (٢٦٩) اللجنة الدائمة، رقم ٧٤٨٢.
- (٢٧٠) همان، رقم ٣٥٨٢.
- (٢٧١) فتاوى التعزیه، ص ١٤٣.
- (٢٧٢) المنتقى من فتاوى بن باز، ج ٢، ص ٧٢.
- (٢٧٣) اللجنة الدائمة، رقم ٦١٦٧.
- (٢٧٤) فتاوى ابن عثيمين، ج ١، ص ٢١.
- (٢٧٥) فتاوى التعزیه، ص ٣٥.
- (٢٧٦) اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم ٤١٦٠.
- (٢٧٧) دليل الأخطاء التي يقع فيها الحاج و المعتمر، ص ٤٣.
- (٢٧٨) البدعه، ابن فوزان، ص ٣١ و ٣٠.
- (٢٧٩) اللجنة الدائمة، رقم فتوا ٥٣٠٣.
- (٢٨٠)

دليل الأخطاء، ص ١٠٧.

(٢٨١) فتاوى الاسلاميه، ج ٤، ص ٤٠٨.

(٢٨٢) لقاء الباب المفتوح، ج ١٨، ص ٤٨.

(٢٨٣) نور على الدرب، ص ٤٣.

(٢٨٤) اللجنه الدائمه من الفتوى، رقم ٤٩٩٤.

(٢٨٥) فتاوى الاسلاميه، ج ٤، ص ١٧.

(٢٨٦) اللجنه الدائمه من الفتوى، رقم ٣٣٠٣.

(٢٨٧) اقتضاء الصراط المستقيم، ابن تيميه، ص ٢٦٩.

(٢٨٨) دائره المعارف الاسلاميه، ج ٣، ص ٤٥٦.

(٢٨٩) احياء علوم الدين، غزالي، ج ٢، ص ٢٥١.

(٢٩٠) المدخل، ابن الحاج، ص ٢١٧.

(٢٩١) همان، ج ٢، ص ٢٢٤.

(٢٩٢) صحيح بخارى، ح ٢٦٩٧؛ صحيح مسلم، ح ١٧١٨.

(٢٩٣) صحيح مسلم، ح ١٧١٨.

(٢٩٤) مسند احمد، ج ٤، ص ١٢٦.

(٢٩٥) صحيح مسلم، ح ٨٦٧.

(٢٩٦) سوره فتح، آيه ٢٣.

(٢٩٧) سوره انفال، آيه ٣٨.

(٢٩٨) سوره كهف، آيه ٥٥.

(٢٩٩) الميزان، ج ١٥، ص ٣٤.

٣٠٠) اصول كافي، ج ١، ص ٥٩، ح ٤.

٣٠١) وسائل الشيعه، ج ١، ص ٣٤٧.

٣٠٢) پيشين، ج ٥، ص ٧٢.

٣٠٣) ر.ك: العين، ج ٢، ص ٥٤؛ لسان العرب، ج ٨، ص ٦؛ صحاح اللغه، ج ٣، ص ١١٨٣؛ مفردات راغب، ماده بدع.

٣٠٤) نهج البلاغه، خطبه ١٧٦.

٣٠٥) همان، خطبه ١٦١.

٣٠٦) همان، خطبه ١٤٥.

٣٠٧) جامع العلوم والحكم، ص ١٦٠.

٣٠٨) فتح الباري، ج ١٧، ص ٩.

٣٠٩) رسائل شريف المرتضى، ج ٢، ص ٢٦٤.

٣١٠) بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٠٢.

٤٢٣٦٣١١

٣١١) سوره توبه، آيه ٣١.

٣١٢) اصول كافي، ج ٤، كتاب الايمان و الكفر، باب الشرك؛ تفسير طبري، ج ١، ص ٨٠.

٣١٣) سوره حديد، آيه ٢٧.

٣١٤) اصول كافي ج ١٢، كتاب فضل العلم، باب الدع؛ جامع الاصول، ح ٣٩٧٤.

٣١٥) سوره يونس، آيه ٥٩.

٣١٦) سوره بقره، آيه ٧٩.

٣١٧) صحيح مسلم، ج ٨، ص ٦٢، كتاب العلم؛ صحيح بخاري، ج ٩، باب الاعتصام بالكتاب والسنة.

٣١٨) سوره انفال، آيه ٦٠.

٣١٩) صحیح بخاری، ج ٢، ص ١٥٧.

٣٢٠) سوره شوری، آیه ٢٣.

(٣٢١)

- سوره ابراهیم، آیه ۵.
- (۳۲۲) سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
- (۳۲۳) سوره هود، آیه ۱۲۰.
- (۳۲۴) سوره حج، آیه ۳۲.
- (۳۲۵) سوره نور، آیات ۳۶ و ۳۷.
- (۳۲۶) سوره اعراف، آیه ۲۰۴.
- (۳۲۷) سوره نساء، آیه ۱۴۱.
- (۳۲۸) سوره مائده، آیه ۲.
- (۳۲۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.
- (۳۳۰) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۱۹.
- (۳۳۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۰۷۱.
- (۳۳۲) تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل، محمد غزالی، ص ۱۰۲ به نقل از طبرانی.
- (۳۳۳) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۱۱۶۲۳.
- (۳۳۴) البدعه، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۱۶ و ۱۷.
- (۳۳۵) سوره انعام، آیه ۳۸.
- (۳۳۶) سوره اسراء، آیه ۱۲.
- (۳۳۷) سوره نحل، آیه ۸۹.
- (۳۳۸) کافی، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲.
- (۳۳۹) سوره اسراء، آیه ۱۵.
- (۳۴۰) سوره بقره، آیه ۲۸۶.

٣٤١) صحيح مسلم با شرح نووى، ج ١٥، ص ١٠٦.

٣٤٢) سورة اعراف، آيه ٣٢.

٣٤٣) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٤٥ و ٤٦، ح ٢٦٧٩.

٣٤٤) سورة بقره، آيه ١٨٥.

٣٤٥) سورة نساء، آيه ٢٨.

٣٤٦) مسند احمد، ج ٥، ص ٢٦٦، ح .

٣٤٧) ر.ك: النهايه، ابن اثير، ج ١، ص ٧٩.

٣٤٨) سورة انعام، آيه ١٤٥.

٣٤٩) الحلال و الحرام، ص ٣٣ - ٣٥.

٣٥٠) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٢٩٤ و ٢٩٥.

٣٥١) القوال الفصل، ص ٤٩.

٣٥٢) المدخل، ج ٢، ص ١٠.

٣٥٣) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٢٧١ و ٢٧٢.

٣٥٤) شرح ابن ابى الحديد، ج ١٩، ص ٢٣٥.

٣٥٥) سورة احزاب، آيه ٣٣.

٣٥٦) صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٣٠.

٣٥٧) فجر الاسلام، ص ٣٣٠.

٣٥٨) تاج العروس، ج ٨، ص ١٩٤.

٣٥٩) الصله بين التصوف و التشيع، فصل غلات.

٣٦٠) لسان العرب، ج ١٥، ص ١٣٢.

(٣٦١) سورة مائده، آيه ٧٧.

(٣٦٢) همان، آيه ٧٢.

(٣٦٣) بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٣٤٦.

(٣٦٤) پيشين، ص ٢٦٥ به نقل از

امالی شیخ طوسی.

(۳۶۵) همان.

(۳۶۶) پیشین، ص ۲۸۶ به نقل از رجال کشی.

(۳۶۷) همان، ۲۹۶.

(۳۶۸) الاعتقادات، ص ۷۱.

(۳۶۹) تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.

(۳۷۰) أنوار الملکوت، ص ۲۰۲.

(۳۷۱) سوره آل عمران، آیه ۴۲.

(۳۷۲) سوره نمل، آیه ۴۰.

(۳۷۳) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹۵.

(۳۷۴) الاسلام و حرکه التاريخ، ص ۴۲۱.

(۳۷۵) بین الشیعه و اهل السنه، ص ۱۱.

(۳۷۶) رساله التقریب، شماره ۳، سال اول، شعبان ۱۴۱۴، ص ۲۵۰.

(۳۷۷) لیس من الاسلام، محمد غزالی، ص ۴۸.

(۳۷۸) الامام جعفر الصادق علیه السلام، ص ۲۳۵.

(۳۷۹) علی و بنوه، ص ۲۵.

(۳۸۰) بین الشیعه و السنه، ص ۴.

(۳۸۱) السنه المفتری علیها، سالم بهنساوی، ص ۶.

(۳۸۲) ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی، ص ۲۵۰.

(۳۸۳) لعلک تضحک، ص ۲۰۱.

- ٣٨٤) خطط الشام، محمد كرد علي، ج ٦، ص ٢٥١.
- ٣٨٥) مجله العالم الاسلامي، شماره ٩١.
- ٣٨٦) الامام صادق عليه السلام، محمد ابوزهره، ص ٢٢.
- ٣٨٧) پيشين، ص ١٥١.
- ٣٨٨) تاريخ التشريع الاسلامي.
- ٣٨٩) تاريخ المذاهب الاسلاميه، ص ٣٩.
- ٣٩٠) مجله رساله الثقلين، شماره ٢، سال اول ١٤١٣ (ه. ق.)، ص ٢٥٢.
- ٣٩١) في سبيل الوحده الاسلاميه.
- ٣٩٢) نظرات في الكتب الخالده، ص ٣٣.
- ٣٩٣) عبد الله بن سبأ، عسكري، ج ١، ص ١٣.
- ٣٩٤) مع رجال الفكر في القاهره، ص ٤٠.
- ٣٩٥) الشيخ الغزالي كما عرفته رحله نصف قرن، قرضاوى، ص ٢٤٣.
- ٣٩٦) هموم داعيه، محمد غزالي، ص ١٥٢؛ سرّ تأخر العرب، محمد غزالي، ص ٥٢.
- ٣٩٧) سوره اعراف / آيه ١٨٨.
- ٣٩٨) صحيح بخارى، ج ٢، ص ٢٤٢؛ صحيح احمد، ج ٣، ص ٨.
- ٣٩٩) سوره هود، آيه ٢٧.
- ٤٠٠) سوره مؤمنون، آيه ٤٧.
- ٤٠١) سوره شعراء، آيه ١٥٤.
- ٤٠٢) سوره شعراء، آيه ١٨٥ - ١٨٦.
- ٤٠٣) سوره فرقان، آيه ٧.

٤٠٤) صحیح بخاری، ج ٤، ص ١٦٨.

٤٠٥) صحیح بخاری، ج ١، ص ١٠٨.

٤٠٦) صحیح بخاری، ج ٢، ص ٩٤.

٤٠٧) سوره زمر،

آیه ۴۴.

(۴۰۸) سوره بقره، آیه ۲۵۵.

(۴۰۹) قرطبی، ج ۱۰، ص ۴۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۴۲.

(۴۱۰) سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶.

(۴۱۱) سوره نمل، آیه ۶۵.

(۴۱۲) سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷.

(۴۱۳) سوره قصص، آیه ۵۶.

(۴۱۴) سوره شوری، آیه ۵۲.

(۴۱۵) سوره توبه، آیه ۱۱۷.

(۴۱۶) سوره توبه، آیه ۱۲۸.

(۴۱۷) سوره بقره، آیه ۳۴.

(۴۱۸) سوره حجر، آیه ۳۰.

(۴۱۹) سوره یوسف / آیه ۱۰۰.

(۴۲۰) سوره فتح، آیه ۸ - ۹.

(۴۲۱) سوره حجرات، آیه ۱.

(۴۲۲) سوره نور، آیه ۶۳.

(۴۲۳) مستدرک، ج ۴، ص ۴۰۰.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹